



وَقَالَ الَّذِينَ لَا يَرْجُونَ لِقَاءَنَا لَوْلَا أُنْزِلَ عَلَيْنَا الْمَلَكُكَةُ
أَوْ نَرَىٰ رَبَّنَا لَقَدْ اسْتَكْبَرُوا فِي أَنْفُسِهِمْ وَعَتَوْا عُتُوًّا كَبِيرًا
(۲۱) يَوْمَ يَرَوْنَ الْمَلَائِكَةَ لَا بُشْرَىٰ لَوْمٍئِيذٍ لِلْمُجْرِمِينَ وَيَقُولُونَ
حِجْرًا مَحْجُورًا (۲۲) وَقَدِمْنَا إِلَىٰ مَا عَمِلُوا مِنْ عَمَلٍ فَجَعَلْنَاهُ
هَبَاءً مَّنْثُورًا (۲۳) أَصْحَابُ الْجَنَّةِ يَوْمَئِذٍ خَيْرٌ مُّسْتَقَرًّا
وَإَحْسَنُ مَّقِيلًا (۲۴) وَيَوْمَ تَشَقُّقُ السَّمَاءُ بِالْغَمَامِ وَنُزِّلَ الْمَلَائِكَةُ
تَنْزِيلًا (۲۵) أَلَمْ لَمْكَ يَوْمَئِذٍ الْحَقُّ لِلرَّحْمَنِ وَكَانَ يَوْمًا عَلَى
الْكُفْرَيْنَ عَسِيرًا (۲۶) وَيَوْمَ يَعْضُ الظَّالِمُ عَلَىٰ يَدَيْهِ يَقُولُ
يَلَيْتَنِي اتَّخَذْتُ مَعَ الرَّسُولِ سَبِيلًا (۲۷) يُؤِيلَتِي لَيْتَنِي
لَمْ آتُخَذْ فَلَنَأْخُذَ خَلِيلًا (۲۸) لَقَدْ أَضَلَّتْ عَنِ الذِّكْرِ بَعْدَ إِذْ
جَاءَنِي وَكَانَ الشَّيْطَانُ لِلْإِنْسَانِ خَذُولًا (۲۹) وَقَالَ الرَّسُولُ
يُرِبِّ إِنِّي قَوْمِي اتَّخَذُوا هَذَا الْقُرْآنَ مَهْجُورًا (۳۰) وَكَذَلِكَ
جَعَلْنَا لِكُلِّ نَبِيٍّ عَدُوًّا مِنَ الْمُجْرِمِينَ وَكَفَىٰ بِرَبِّكَ هَادِيًا
وَنَصِيرًا (۳۱) وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْلَا نُزِّلَ عَلَيْهِ الْقُرْآنُ جُمْلَةً
وَاحِدَةً كَذَلِكَ لِنُثَبِّتَ بِهِ فُؤَادَكَ وَرَتَّلْنَاهُ تَرْتِيلًا (۳۲)

کسانی که انتظار روبه‌روشدن با ما را ندارند، گفتند: «چرا فرشتگان بر ما نازل نشدند؛ یا چرا پروردگارمان را نمی‌بینیم؟» به راستی خودشان را (بسیار) بزرگ شمردند و مرتکب سرپیچی و طغیان بزرگی شدند. ۲۱ روزی که فرشتگان را ببینند، آن روز، گنه‌کاران هیچ بهشارتی نخواهند داشت و (با ترس و هراس) می‌گویند: «(خدایا)، به ما امان ده و (عذاب را) از ما دفع کن.» ۲۲ ما سراغ تک تک کارهایشان می‌رویم؛ پس آن را (همچون) غباری پراکنده، (پست و بی‌ارزش) می‌کنیم. ۲۳ جایگاه بهشتیان در آن روز، بهترین (جایگاه)، و استراحتگاه‌شان، نیکوترین (استراحتگاه) است. ۲۴ روزی (را) یاد کن (که آسمان در حالی که ابری‌ست، شکافته می‌شود و بی‌گمان فرشتگان نازل می‌شوند. ۲۵ در آن روز (آشکار می‌شود (که) فرمان‌روایی ثابت و بی‌زوال، برای (خدای) رحمان است، و بر کافران روزی

سخت خواهد بود. ۲۶ روزی (را یاد کن) که شخص ستم‌کار (از روی حسرت و پشیمانی) دو دست خویش را می‌گزد، و (این در حالی‌ست که) می‌گوید: «ای کاش همراه پیامبر، راهی (به سوی حق) برمی‌گزیدم؛ ۲۷ ای وای! کاش فلانی را دوست خود انتخاب نکرده بودم؛ ۲۸ پس از آن‌که یاد (خدا و رهنمودهای او) نزد من آمد، مرا از (پیروی از) آن‌(ها) منحرف کرد و برگرداند.» (آری)، شیطان بسیار انسان را (گمراه می‌کند و در وادی هلاکت) وامی‌گذارد. ۲۹ و (در آن روز)، پیامبر عرض می‌کند: «پروردگارا، قوم من، این قرآن را متروک گذاشتند و رها کردند.» ۳۰ این چنین، برای تمام پیامبران، دشمنانی از گنه‌کاران قرار دادیم، و (تو ای پیامبر، ترس به خود راه مده؛ زیرا) کافی‌ست پروردگارت راهنما و یاور (تو) باشد. ۳۱ کافران گفتند: «چرا قرآن یکباره بر او نازل نشده است؟» بدین‌سان، (قرآن را به تدریج نازل کردیم و) آن را قطعاً آرام و شمرده بر تو خواندیم تا دلت را با آن محکم و استوار کردیم. ۳۲

قضاوت نکنید تا به دوستانش نظر بیفکنید؛ چراکه انسان با دوستان و یاران و رفقاییش شناخته می‌شود.» (سفینه البحار، ج ۲، ص ۲۷).

حضرت علی علیه السلام می‌فرماید: «هر گاه وضع کسی بر شما مشتبیه شد و دین او را نشناختید، به دوستانش نظر کنید. اگر اهل دین و آیین خدا باشند، او نیز پیرو آیین خداست، و اگر بر آیین خدا نباشند، او نیز بهره‌ای از آیین حق ندارد.» (بحار الانوار، ج ۷۴، ص ۱۹۷).

به راستی گاه نقش دوست در خوشبختی و بدبختی يك انسان، از هر عامل دیگری مهم‌تر است: گاه او را تا سرحد فنا و نیستی پیش می‌برد، و گاه او را به اوج افتخار می‌رساند.

آیات شریف و سبب نزول آن‌ها به خوبی نشان می‌دهد که انسان چگونه ممکن است تا مرز سعادت پیش برود؛ اما وسوسه‌ای شیطانی از ناحیه‌ی دوستی بد، او را به قهقرا بازگرداند و سرنوشتی مرگبار برایش رقم زند؛ چنان‌که در روز قیامت، از حسرت آن، هر دو دست را به دندان بگذرد و فریاد «یا ویلتی» سر دهد (تفسیر نمونه، ۱۵، صص ۷۲-۷۴). برای همین، در روایات وارد شده از اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نیز توجه به کیفیت هم‌نشینی‌ها و ماهیت هم‌نشینان دیده می‌شود:

امام جواد علیه السلام می‌فرماید: «از هم‌نشینی با بدان پرهیز که همچون شمشیر برهنه‌اند؛ ظاهرشان زیبا و اثرشان بسیار زشت است.» (بحار الانوار، ج ۷۴، ص ۱۹۸).

پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و سلم نیز فرموده‌اند: «یکی از چیزهایی که قلب انسان را می‌میراند، هم‌نشینی با مردگان است؛ کسی پرسید: ای رسول خدا، مردگان کیان‌اند؟! فرمود: «ثروتمندانی که مست ثروت‌اند.» (خصال صدوق، مطابق نقل از بحار الانوار، ج ۷۴، ص ۱۹۵).

البته باید توجه کرد که تمام گناهان کسانی که توسط یک دوست بد به گمراهی کشیده شده‌اند، بر گردن آن دوست نیز بار می‌شود. در روایتی می‌خوانیم که سه قسم فاعل وجود دارد: ۱. فاعل بالمباشرة؛ ۲. فاعل بالتسبیب؛ ۳. فاعل بالرضا. فاعل بالمباشرة، کسی‌ست که مرتکب معصیت شده است. فاعل بالتسبیب، کسی‌ست که سبب و علت تحقق معصیت است. فاعل بالرضا نیز کسی‌ست که از معصیت عاصی خوشنود باشد (اطیب البیان، ج ۹، ص ۶۰۸). / ب

۲۸ - ۲۹. مبدا دوستی‌هایمان پشیمانی به بار آورد

روز قیامت، انسان، نجات‌دهنده‌ای می‌خواهد تا او را از آتش نجات دهد؛ هر که می‌خواهد، باشد. در عین حال اما برای او روشن شده که دیگر کسی نیست که او را از عذاب نجات دهد و دادرسی نخواهد یافت. این انسان، مخدول شیطان می‌شود. «خذلان» را یاری نکردن کسی که از او امید یاری بوده، معنا کرده‌اند (المفردات، ص ۲۷۷). خذلان شیطان نیز این است که در دنیا به انسان وعده می‌دهد که اگر به اسباب ظاهری تمسک کنی و پروردگارت را از یاد ببری، تو را از هر مکروهی نجات می‌دهم و در نجات یاری می‌کنم؛ ولی همین که اسباب از کار افتاد و قهر الهی همه را از اثر انداخت - که این در روز مرگ، جزئی، و در روز قیامت، کلی‌ست - دست از یاری انسان برمی‌دارد و آدمی را تسلیم سرنوشت شوم خود می‌کند؛ همچنان که قرآن فرموده است: «کار آن‌ها، همچون شیطان است که به انسان گفت: کافر شو (تا مشکلات تو را حل کنم)؛ اما هنگامی که کافر شد، گفت: من از تو بیزارم.» (حشر/۱۶). در قیامت نیز شیطان به دوستدارانش می‌گوید: «نه من فریادرس شما هستم، و نه شما فریادرس من! من از شرک شما در باره‌ی خود که از قبل داشتید (و اطاعت مرا هم‌ردیف اطاعت خدا قرار می‌دادید)، بیزار و بدان کافر.» (ابراهیم/۲۲). سبب عمده‌ی ضلالت اهل ضلال، سرپرستی هواپرستان و اولیای شیطان است. آنچه هم خود ما به چشم می‌بینیم، مؤید این است (ترجمه‌ی المیزان، ج ۱۵، صص ۲۸۲-۲۸۳).

بنابراین ضرورت دارد که انسان، مراقب کسانی باشد که با آنان هم‌نشین و معاشر است؛ خواه همسر و فرزندان او باشند، و خواه دوستان، هم‌حزبی‌ها و هوادارانش. طبعاً و قهراً انسان از ایشان اثر می‌پذیرد، و البته با مشخصات و مختصات ایشان شناسایی می‌شود.

نقش دوست در سرنوشت انسان

بدون شك عامل سازنده‌ی شخصیت انسان - بعد از اراده و خواست و تصمیم او - اموری متعدد و گوناگون است که از اهم آن‌ها، هم‌نشین و دوست است؛ چراکه انسان خواه و ناخواه اثرپذیر است و بخش مهمی از افکار و صفات اخلاقی خود را از دوستانش می‌گیرد. این حقیقت، هم از نظر علمی و هم از طریق تجربه و مشاهدات حسی به ثبوت رسیده است. در مقام تبیین این اثرپذیری، در محتوای احادیث ذیل دقت فرمایید:

از حضرت سلیمان علیه السلام نقل شده است: «در باره‌ی کسی

وَلَا يَأْتُونَكَ بِمَثَلٍ إِلَّا جِئْنَاكَ بِالْحَقِّ وَأَحْسَنَ تَفْسِيرًا ﴿٣١﴾
 الَّذِينَ يُحْشَرُونَ عَلَىٰ وُجُوهِهِمْ إِلَىٰ جَهَنَّمَ أُولَٰئِكَ شَرٌّ
 مَكَانًا وَأَضَلُّ سَبِيلًا ﴿٣٢﴾ وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ
 وَجَعَلْنَا مَعَ أَخَاهُ هَارُونَ وَزِيرًا ﴿٣٣﴾ فَقُلْنَا اذْهَبَا إِلَى
 الْقَوْمِ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا فَدَمَّرْنَاهُمْ تَدْمِيرًا ﴿٣٤﴾ وَقَوْمَ
 نُوحٍ لَمَّا كَذَّبُوا الرُّسُلَ أَغْرَقْنَاهُمْ وَجَعَلْنَاهُمْ لِلنَّاسِ
 آيَةً ﴿٣٥﴾ وَاعْتَدْنَا لِلظَّالِمِينَ عَذَابًا أَلِيمًا ﴿٣٦﴾ وَعَادًا وَثَمُودًا
 وَأَصْحَابَ الرَّسِّ وَقُرُونًا بَيْنَ ذَلِكَ كَثِيرًا ﴿٣٧﴾ وَكُلًّا ضَرَبْنَا
 لَهُ الْأَمْثَالَ وَكُنَّا تُبَرِّينَا تَبِيرًا ﴿٣٨﴾ وَلَقَدْ آتَوْنَا عَلَى الْقَرْيَةِ
 الَّتِي أُمِطِرَتْ مَطَرَ السَّوْءِ أَفَلَمْ يَكُونُوا يَرَوْنَهَا بَلْ
 كَانُوا لَا يَتَّخِذُونَ نَذِيرًا ﴿٣٩﴾ وَإِذَا رَأَوْكَ إِن يَتَّخِذُونَكَ
 إِلَّا هُزُوءًا أَهَذَا الَّذِي بَعَثَ اللَّهُ رَسُولًا ﴿٤٠﴾ إِنْ كَادَ
 لَيُضِلَّنَا عَنْ آلِهَتِنَا لَوْلَا أَن صَبَرْنَا عَلَيْهَا وَسَوْفَ
 يَعْلَمُونَ حِينَ يَرَوْنَ الْعَذَابَ مَنْ أَضَلُّ سَبِيلًا ﴿٤١﴾ أَرَأَيْتَ
 مَنِ اخْتَلَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ أَفَأَنْتَ تَكُونُ عَلَيْهِ وَكِيلًا ﴿٤٢﴾

برای (تخریب مأموریت) تو، هیچ توصیفی نمی آورند، مگر این که (پاسخ) حق و بهترین توضیح را برایت می آوریم. ۳۳ کسانی که (در قیامت) گردآوری شده، به سوی جهنم روانه می شوند، در حالی که بر صورت هایشان کشیده می شوند، ایشان بدترین جایگاه را دارند و گمراه ترین افرادند. ۳۴ به راستی به موسی کتاب (آسمانی) دادیم و برادرش هارون را یاورش قرار دادیم که همراه او باشد. ۳۵ و گفتیم: «نزد قومی که آیات و نشانه های ما را دروغ شمردند، بروید.» پس (آن دو رفتند، و فرعونیان تکذیبشان کردند، و ما) قطعاً آنان را در هم کوبیدیم. ۳۶ و هنگامی که قوم نوح، پیامبران را دروغگو شمردند، غرقشان کردیم و آنان را برای مردم، نشانه ای (بزرگ) قرار دادیم و برای ستم کاران عذابی دردناک آماده کردیم. ۳۷ و (قوم) عاد و ثمود و اهالی (ساحل رود) رس و بسیاری (دیگر) از مردمان

هم عصر را در این فاصله (هلاک کردیم). ۳۸ برای هر يك (از این اقوام)، حقایق را بیان کردیم، و (چون نپذیرفتند،) به یقین همگی را نابود کردیم. ۳۹ به راستی از کنار شهری که به طرز (بسیار) بدی سنگ باران شد، گذر کرده اند. آیا آن را نمی دیدند؟ (چنان نیست که ندیده باشند؛) بلکه به هیچ وجه انتظار زنده شدن مردگان را نداشتند. ۴۰ هنگامی که تو را می بینند، (به جای اندیشه در گفتار تو)، فقط تو را به مسخره می گیرند (و می گویند: «آیا این (همان) کسی ست که خدا به عنوان پیامبر فرستاده است؟ ۴۱ اگر بر (عبادت) خدایان مان ایستادگی نمی کردیم، چیزی نمانده بود که ما را از (پیروی) آن ها منحرف کند و برگرداند.» به زودی هنگامی که عذاب (خدا) را ببینند، خواهند دانست چه کسی گمراه تر است. ۴۲ بگو ببینم آن کسی که خدای خود را هوای نفسش قرار داده است، آیا تو حافظ (و حامی) او هستی؟ ۴۳

آن می‌خواستند (در باب سبب نزول آیه نیز همین نکته گفته شده است) (تفسیر علی بن ابراهیم، ج ۴، ص ۲۰).

۳. خداوند به پیامبر ﷺ می‌فرماید: «آیا تو گمان می‌کنی که اکثر آن‌ها گوش شنوا دارند یا می‌فهمند؟ نه؛ آن‌ها تنها مانند چهارپایان‌اند؛ بلکه گمراه‌تر.»؛ یعنی سخریه‌ها و سخنان زنده و غیرمنطقی آن‌ها، هرگز تو را ناراحت نکند؛ چون آدمی، یا باید خود دارای عقل باشد و آن را به کار گیرد (اهل تعقل باشد)، یا اگر از علم و دانش برخوردار نیست، از دانایان سخن بشنود (اهل استماع باشد). این گروه اما نه آن‌اند و نه این. برای همین، با چهارپایان تفاوتی ندارند، و روشن است که از چهارپا نمی‌توان توقعی داشت جز نعره کشیدن و لگد زدن و کارهای غیرمنطقی دیگر؛ بلکه این‌ها از چهارپایان نیز بدبخت‌تر و بینواترند؛ چراکه آن‌ها امکان تعقل و اندیشه ندارند، و نمی‌کنند؛ اما این‌ها دارند و به چنین روزی افتاده‌اند (تفسیر نمونه، ج ۱۵، صص ۹۹-۱۰۲).

بلیه‌ای به نام هواپرستی

پیشک در وجود انسان، غرایز و امیال گوناگونی هست که همه‌ی آن‌ها برای ادامه‌ی حیات او ضرورت دارد: خشم و غضب، علاقه به خویشتن، علاقه به مال و زندگی مادی و ... بدون تردید دستگاه آفرینش، همه‌ی این‌ها را برای همان هدف تکاملی آفریده است. نکته این است که گاه این غرایز از حد تجاوز می‌کنند، از صورت یک ابزار مطیع در دست عقل در می‌آیند، بنای طغیان و یاغیگری می‌گذارند، عقل را زندانی می‌کنند، بر کل وجود انسان حاکم می‌شوند و زمام اختیار او را در دست می‌گیرند. این همان چیزیست که بدان «هواپرستی» می‌گویند؛ که از تمام انواع بت‌پرستی خطرناک‌تر است؛ بلکه بت‌پرستی نیز از آن ریشه می‌گیرد.

پیامبر ﷺ فرموده‌اند: «در زیر آسمان، هیچ بتی بزرگ‌تر نزد خدا از هوی و هوس که از آن پیروی کنند، وجود ندارد.» (الدرا المنثور، ج ۵، ص ۷۲).

هوامداری، سرچشمه‌ی غفلت (کهف/۲)، منشأ کفر (طه/۱۶)، بدترین گمراهی (قصص/۵۰)، مقابل حق طلبی (ص/۲۶)، مانع عدالت (نساء/۱۳۵) و فسادانگیز (مؤمنون/۷۱) است. حضرت علی (ع) نیز فرموده است: «خطرناک‌ترین پرتگاهی که بر سر راه سعادت شما قرار گرفته، هواپرستی و آرزوهای دور و دراز است؛ چراکه پیروی از هوی، شما را از حق باز می‌دارد و آرزوهای دراز آخرت را به دست فراموشی می‌سپارد.» (نهج البلاغه، خطبه‌ی ۲۸). ب/

۴۱- ۴۴. پاسخ‌های خداوند به پاداران بر شرک

مشرکان اعتقاد داشتند که اگر بر پرستش خدایانشان استقامت و پایداری نکنند، بیم آن می‌رود که پیامبر ﷺ آنان را از راه به در برد و ارتباطشان را با آن‌ها قطع کند. قرآن کریم از چند راه به آن‌ها پاسخ گفته است:

۱. با جمله‌ای کوبنده، به این گروه که اهل منطق نبودند، چنین پاسخ می‌دهد: «هنگامی که عذاب الهی را دیدند، به‌زودی می‌فهمند که چه کسی گمراه بوده است.» این عذاب ممکن است اشاره به عذاب قیامت باشد (ترجمه‌ی مجمع‌البیان، ج ۱۷، ص ۲۰۹)، یا عذاب دنیا همچون شکست دردناک روز «بدر» و امثال آن.

جالب توجه این‌که این گروه گمراه، متناقض سخن می‌گویند و عمل می‌کنند؛ از سویی پیامبر را به باد مسخره می‌گرفتند؛ اشاره به این‌که آن‌قدر ادعای او بی‌اساس است که ارزش برخورد جدی ندارد؛ از سوی دیگر معتقد بودند که اگر دودستی به آیین نیاکان خود نجسیند، امکان دارد سخنان پیامبر ﷺ، آن‌ها را نیز از آن بازگرداند. این نشان می‌دهد که سخنانش را فوق‌العاده جدی و مؤثر و حساب‌شده و دارای برنامه می‌دانستند.

به‌علاوه بسیار دیده شده است که منکران حق، هنگامی که در برابر امواج خروشان منطق رهبران الهی قرار می‌گیرند، گاهی استهزا را چون تاکتیکی برای کوچک‌نشان دادن و امحای آن انتخاب می‌کنند؛ در حالی که در باطن چنین عقیده‌ای ندارند؛ و گاه آن را جدی می‌گیرند و با تمام وجود با آن مبارزه می‌کنند. ۲. روی این سخن، به پیامبر است، و خداوند برای دل‌داری

دادن و تسلی خاطر و هم برای بیان علت اصلی نپذیرفتن دعوت پیامبر از سوی آنان می‌فرماید: «آیا دیدی کسی که معبود خود را هوای نفس خویش برگزیده است؟ آیا با این حالت، تو قادر به هدایت او و دفاع از او هستی؟»؛ یعنی اگر آن‌ها در برابر دعوت تو دست به استهزا و انکار و انواع مخالفت‌ها زدند، نه بدین علت است که منطق تو ضعیف و دلایل تو غیر قانع‌کننده و در آیینت جای شک و تردید است؛ بلکه بدین علت است که آن‌ها پیرو فرمان عقل و منطق نیستند؛ بلکه معبود آن‌ها، هوای نفس‌شان است. آیا انتظار داری چنین کسانی تو را پذیرا شوند، یا بتوانی در آن‌ها نفوذ کنی؟ آن‌ها حتی در انتخاب بت‌ها نیز هیچ‌گونه منطقی را رعایت نمی‌کنند؛ بلکه هر گاه چشمشان به قطعه‌سنگ یا درختی زیبا یا چیز دیگر می‌افتاد که هوس آن‌ها را برمی‌انگیخت، آن را معبود خود قرار می‌دادند، در برابرش زانو می‌زدند، برایش قربان می‌کردند و حل مشکلات خود را از

آیا گمان می کنی که بیشتر آنان، (سخن حق را) می شنوند یا عقل خود را به کار می گیرند؟ آنان فقط مانند چهارپایان اند؛ بلکه این افراد، (از چهارپایان) همراه ترند! ۴۴ آیا به (آفرینش) پروردگارت نگاه نکردی که چگونه (در ابتدای روز) سایه را می گستراند؟ و (البته) اگر می خواست، قطعاً سایه را بی حرکت قرار می داد. و خورشید را، نشان دهنده ی سایه قرار دادیم (، و با وجود آن، سایه معنا پیدا می کند). ۴۵ آنگاه، (با نزدیک شدن ظهر،) سایه را (همچون پارچه ای که شخصی آن را پهن کرده، سپس) به آرامی به سوی خود (جمع می کند،) جمع می کنیم. ۴۶ او کسی ست که شب را برایتان پوششی، و خواب را وسیله ای برای آرامش و استراحت (شما) قرار داد و روز را (زمان) پراکنده شدن (برای کار و تلاش) قرار داد. ۴۷ او کسی ست که پیشاپیش (باران) رحمتش بادهای را مژده رسان می فرستد، و از آسمان، آبی بسیار پاک و پاک کننده

أَمْ تَحْسَبُ أَنَّ أَكْثَرَهُمْ يَسْمَعُونَ أَوْ يَعْقِلُونَ إِنْ هُمْ إِلَّا كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ سَبِيلًا ﴿٤٤﴾ أَلَمْ تَرَ إِلَى رَبِّكَ كَيْفَ مَدَّ الظِّلَّ وَلَوْ شَاءَ لَجَعَلَهُ سَاكِنًا ثُمَّ جَعَلْنَا الشَّمْسَ عَلَيْهِ دَلِيلًا ﴿٤٥﴾ ثُمَّ قَبَضْنَاهُ إِلَيْنَا قَبْضًا يَسِيرًا ﴿٤٦﴾ وَهُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ اللَّيْلَ لِبَاسًا وَالنَّوْمَ سُبَاتًا وَجَعَلَ النَّهَارَ نُشُورًا ﴿٤٧﴾ وَهُوَ الَّذِي أَرْسَلَ الرِّيحَ بُشْرًا بَيْنَ يَدَيْ رَحْمَتِهِ وَأَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً طَهُورًا ﴿٤٨﴾ لِنُحْيِيَ بِهِ بَلْدَةً مَيِّتًا وَنُسْقِيَهُ مِمَّا خَلَقْنَا أَنْعَامًا وَأَنْاسٍ كَثِيرًا ﴿٤٩﴾ وَلَقَدْ صَرَفْنَاهُ بَيْنَهُمْ لِيَذْكُرُوا فَآبَى أَكْثَرُ النَّاسِ إِلَّا كُفُورًا ﴿٥٠﴾ وَلَوْ شِئْنَا لَغَشَّافِي كُلِّ بَلَدٍ نَذِيرًا ﴿٥١﴾ فَلَا تَطِيعُ الْكُفْرِينَ وَجَاهِدْهُمْ بِهِ جِهَادًا كَبِيرًا ﴿٥٢﴾ وَهُوَ الَّذِي مَجَّ الْبَحْرَيْنِ هَذَا عَذْبٌ فُرَاتٌ وَهَذَا مِلْحٌ أُجَاجٌ وَجَعَلَ بَيْنَهُمَا بَرْزَخًا وَحِجْرًا مَحْجُورًا ﴿٥٣﴾ وَهُوَ الَّذِي خَلَقَ مِنَ الْمَاءِ بَشَرًا فَجَعَلَهُ نَسَبًا وَصِهْرًا وَكَانَ رَبُّكَ قَدِيرًا ﴿٥٤﴾ وَيَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَنْفَعُهُمْ وَلَا يَضُرُّهُمْ وَكَانَ الْكَافِرُ عَلَى رَبِّهِ ظَهِيرًا ﴿٥٥﴾

ن

فرو فرستادیم؛ ۴۸ تا زمینی مرده را به وسیله ی آن زنده کنیم، و با آن، بسیاری از چهارپایان و انسان ها را که از مخلوقات ما هستند، سیراب کردیم. ۴۹ به راستی باران را در میان آنان (از منطقه ای به منطقه ی دیگر) گردانیدیم تا به یاد (لطف و عنایت ما) افتند؛ (ولی) نتیجه این شد که بیشتر مردم سرپیچی کردند و فقط به ناسپاسی رضایت دادند. ۵۰ اگر می خواستیم، قطعاً در هر شهری هشدار دهنده ای برمی انگیزتیم. ۵۱ بنابراین، از کافران اطاعت مکن و با (منطق) قرآن، در مبارزه ی با آنان بسیار تلاش کن. ۵۲ او کسی ست که (آب) دو دریا را در مجرایشان به حرکت درآورد. این (یکی)، گوارا و شیرین، و آن (دیگری)، شور و تلخ است، و بین آن دو، مانعی (نادیدنی) قرار داد (تا با هم مخلوط نشوند؛ چنان که گویی هر یک به دیگری می گوید: «کاملاً دور باش و نزدیک نیا!») ۵۳ او کسی ست که از (قطره ای) آب، بشری را آفرید، و (تکثیر) آن را (به صورت دو نوع پیوند) فرزندی و دامادی قرار داد. (آری،) همواره پروردگار تو تواناست. ۵۴ به جای خدا، چیزی را می پرستند که نه به آنان سودی می رساند و نه زیانی، و همواره کافران، (شیطان را در شرک و معصیت) بر ضد پروردگارشان یاری می کنند. ۵۵

۴۴. حقیقت حیوانی اکثر کفار

وسیله‌ی رسیدن آدمی به سعادت، عقل است یا گوش. بشر، یا باید خودش تعقل کند و حق را تشخیص دهد و از آن پیروی کند، یا از کسی که می‌تواند تعقل کند و خیرخواه هم هست، بشنود و پیروی کند. پس طریق رسیدن به رشد، یا سمع است، یا عقل؛ که اثبات آن، هم دلیل عقلی دارد و هم نقلی؛ از آن جمله این‌که اصحاب جهنم می‌گویند: «اگر ما گوش شنوا داشتیم یا تعقل می‌کردیم، در میان دوزخیان نبودیم.» (ملک/۱۰).

خداوند به رسولش می‌فرماید که آیا گمان می‌کنی که اکثر ایشان (کفار و مشرکان)، استعداد شنیدن حق یا تعقل در باره‌ی آن را دارند تا از آن پیروی کنند که این‌همه به هدایت شدن آنان امیدواری و در دعوتشان اصرار می‌ورزی؟ بیشتر اینان، نه می‌شنوند و نه می‌فهمند؛ بلکه عیب‌شان صرف نشنیدن و تعقل نکردن نیست. اینان چون چارپایانند که از سخن جز لفظ و صدایی نمی‌شنوند و معنی را درک نمی‌کنند. از همین رو خداوند می‌فرماید: «مَثَلٌ (تو در دعوت) کافران، چون کسی است که (گوسفندان و حیوانات را برای نجات از چنگال خطر) صدا می‌زند؛ ولی آن‌ها چیزی جز سر و صدا نمی‌شنوند (و حقیقت و مفهوم گفتار او را درک نمی‌کنند. این کافران، در واقع) کر و لال و نابینا هستند. از این رو چیزی نمی‌فهمند.» (بقره/۱۷۱).

برخلاف نظر برخی از مفسران (ر.ک: روح المعانی، ج ۱۹، ص ۲۵)، آیه‌ی شریف، اصل علم به خداوند را نه از حیوانات نفی می‌کند و نه از کفار؛ بلکه از کفار، پیروی از حق را به سبب این‌که عقل فطری انسانی‌شان با پیروی از هوی تیره و محجوب و پوشیده شده، نفی می‌کند، و ایشان را به چارپایان تشبیه می‌کند که به این فطرت و این نحوه‌ی ادراک مجهز نیستند؛ بلکه از آن‌ها هم گمراه‌ترند.

دلایل گمراه‌تر بودن کفار از حیوانات

۱. حیوانات، به الهام خدایی، سود و زیان خود را تشخیص می‌دهند و کاری را که برایشان زیان داشته باشد، نمی‌کنند؛ اما کافران، راه هلاک و نجات را شناخته‌اند و از راه نجات فرار می‌کنند و در پی گمراهی‌اند (ترجمه‌ی مجمع‌البیان، ج ۱۷، ص ۲۱۰).

۲. چارپایان اگر راه را گم کنند، به اسبابی مجهز نیستند که به سوی راه حق هدایتشان کند، و تقصیری هم ندارند؛ برخلاف این انسان‌ها که به اسباب هدایت مجهزند و در عین حال باز گمراه‌اند (ترجمه‌ی المیزان، ج ۱۵، ص ۳۰۹-۳۱۰). چارپایان اگر چیزی نمی‌فهمند و گوش شنوا و چشم بینایی ندارند، علتش

استعداد نداشتن آن‌هاست؛ اما از آن‌ها بیچاره‌تر، انسانی است که خمیره‌ی همه‌ی سعادت‌ها در وجود او نهفته است و آن‌قدر خدا به او استعداد داده که می‌تواند نمایند و خلیفه‌ی الله در زمین شود؛ ولی کارش به جایی می‌رسد که تا سرحد یک چهارپا سقوط می‌کند، تمام شایستگی‌های خود را به هدر می‌دهد و از اوج مسجود بودن فرشتگان به حضيض نکبت‌بار شیاطین سقوط می‌کند. این است گمراهی آشکار.

۳. چارپایان تقریباً حساب و کتابی ندارند و مشمول مجازات‌های الهی نیستند؛ در حالی که آدمیان گمراه باید بار تمام اعمال خود را بر دوش کشند و کیفر اعمال خویش را بکم‌وکاست ببینند.

۴. چارپایان، خدمات بسیار و کارهای گوناگونی برای انسان‌ها می‌کنند؛ اما انسان‌های طاعی و یاغی، خدمتی که نمی‌کنند، هیچ، هزاران بلا و مصیبت نیز می‌آفرینند.

۵. چارپایان، خطری برای کسی ندارند، و اگر هم داشته باشند، خطرشان محدود است؛ اما وای از انسان بی‌ایمان مستکبر هوی‌پرست که گاه آتش جنگی را روشن می‌کند که میلیون‌ها نفر در آن نابود می‌شوند.

۶. چارپایان اگر قانون و برنامه‌ای ندارند، در مسیری که آفرینش در شکل «غرایز» برای آنان تعیین کرده است، حرکت می‌کنند؛ اما انسان قلدر سرکش، نه قوانین تکوین و نه قوانین تشریع را به رسمیت می‌شناسد، و هوی‌وهوس‌های خود را حاکم بر همه‌چیز می‌شمرد.

۷. چارپایان هرگز کارهای خود را توجیه نمی‌کنند؛ اما یک انسان خودخواه خونخوار هوی‌پرست، تمام جنایات خود را چنان توجیه می‌کند که گویی وظایف الهی و انسانی خویش را به انجام می‌رساند. به این ترتیب، هیچ موجودی خطرناک‌تر و زیان‌بارتر از یک انسان هواپرست، بی‌ایمان و سرکش نیست. برای همین، در آیه‌ی ۲۲ سوره‌ی انفال، عنوان «بدترین جنبندگان» به او داده شده است، و چه عنوان مناسبی! (تفسیر نمونه، ج ۱۵، ص ۱۰۷-۱۰۸) /



وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا مُبَشِّرًا وَنَذِيرًا ﴿٥٨﴾ قُلْ مَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِلَّا مَنْ شَاءَ أَنْ يَتَّخِذَ إِلَىٰ رَبِّهِ سَبِيلًا ﴿٥٩﴾ وَتَوَكَّلْ عَلَىٰ الْحَيِّ الَّذِي لَا يَمُوتُ وَسَبِّحْ بِحَمْدِهِ ۚ وَكَفَىٰ بِهِ بِذُنُوبِ عِبَادِهِ خَبِيرًا ﴿٦٠﴾ الَّذِي خَلَقَ السَّمُوتَ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوَىٰ عَلَى الْعَرْشِ الرَّحْمَنُ ۚ فَسَأَلْ بِهِ خَبِيرًا ﴿٦١﴾ وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ اسْجُدُوا لِلرَّحْمَنِ قَالُوا وَمَا الرَّحْمَنُ أَنَسْجُدُ لِمَا تَأْمُرُنَا وَزَادَهُمْ نُفُورًا ﴿٦٢﴾ الَّذِي جَعَلَ فِي السَّمَاءِ بُرُوجًا وَجَعَلَ فِيهَا سِرَاجًا وَقَمَرًا مُنِيرًا ﴿٦٣﴾ وَهُوَ الَّذِي جَعَلَ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ خِلْفَةً لِّمَنْ أَرَادَ أَنْ يَذَّكَّرَ أَوْ أَرَادَ شُكُورًا ﴿٦٤﴾ وَعِبَادُ الرَّحْمَنِ الَّذِينَ يَمْشُونَ عَلَى الْأَرْضِ هَوْنًا وَإِذَا خَاطَبَهُمُ الْجَاهِلُونَ قَالُوا سَلَامًا ﴿٦٥﴾ وَالَّذِينَ يَبِيتُونَ لِرَبِّهِمْ سُجَّدًا وَقِيَامًا ﴿٦٦﴾ وَالَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا اصْرِفْ عَنَّا عَذَابَ جَهَنَّمَ ۚ إِنَّ عَذَابَهَا كَانَ غَرَامًا ﴿٦٧﴾ إِنَّهَا سَاءَتْ مُسْتَقَرًّا وَمُقَامًا ﴿٦٨﴾ وَالَّذِينَ إِذَا أَنْفَقُوا لَمْ يُسْرِفُوا وَلَمْ يَقْتُرُوا وَكَانَ بَيْنَ ذَلِكَ قَوَامًا ﴿٦٩﴾

و تو را فرستادیم؛ در حالی که فقط بشارت دهنده و هشداردهنده هستی. ۵۶ بگو: «من برای این (رسالت)، هیچ مزدی از شما نمی خواهم؛ مگر این که هر کس بخواهد (با پذیرش دعوت من)، راهی را که به (رحمت) پروردگارش می رسد، انتخاب کند.» ۵۷ و (اگر نپذیرفتند،) بر آن زنده ای که نمی میرد، توکل کن، و در حالی که او را می ستایی، (از هر عیب و نقصی) منزّه اش شمار، و همین که او از گناهان بندگانش آگاه باشد، کافی ست؛ ۵۸ همو که آسمان ها و زمین و آنچه را که میان آن دو است، در شش روز آفرید. آنگاه بر تخت فرمانروایی (جهان) مستقر شد (و شروع به حکمرانی کرد)؛ (او) رحمان است. بنابراین، از او که آگاه است، (حقیقت را) بپرس. ۵۹ هنگامی که به آنان گفته شود «به (خدای) رحمان سجده کنید»، می گویند: «رحمان (دیگر) چیست؟ آیا به چیزی که به ما دستور می دهی، سجده کنیم؟!» و (دعوت تو)، بر

دوری و گریزشان (از حق) می افزاید. ۶۰ بس بزرگ و بلندمرتبه است کسی که برج هایی در آسمان قرار داد و در آن ها چراغی (فروزان) و ماهی تابان قرار داد. ۶۱ او کسی ست که شب و روز را پی در پی هم قرار داد برای شخصی که بخواهد (خدا و نعمت هایش را) به یاد آورد؛ یا بخواهد شکرگزاری کند. ۶۲ بندگان (خاص خدای) رحمان، کسانی هستند که با آرامش و تواضع بر زمین راه می روند، و هنگامی که جاهلان (به ناروا) به آنان خطاب کنند، (به جای عکس العمل زشت و تند)، سخنی مسالمت آمیز می گویند؛ ۶۳ هم آنان که شب را در حال سجده و قیام برای پروردگارشان به صبح می رسانند؛ ۶۴ هم آنان که می گویند: پروردگارا، عذاب دوزخ را از ما برگردان؛ چراکه عذابش سخت و همیشگی ست؛ ۶۵ آن، قرارگاه و اقامتگاه بدی ست. ۶۶ هم آنان که چون (برای هر کاری) هزینه می کنند، نه زیاده روی می کنند و نه سخت می گیرند، و (روش خرج کردن شان)، حد وسطی بین این (دو راه) است؛ ۶۷

سستی در حرکت نیست؛ بلکه باید همچون رسول خدا ﷺ در عین تواضع، گام‌هایی محکم و حاکم از جدیت و قدرت برداشت (فی ظلال القرآن، ج ۵، ۲۵۷۷). امام صادق (ع) در تفسیر آیه‌ی شریف فرموده است: «منظور، کسی‌ست که بر طبیعت خویش حرکت کند و از تبختر و تکبر خودداری کند.» (ترجمه‌ی مجمع‌البیان، ج ۱۷، ص ۲۲۲).

۲. رفتار سالم در قبال جهال

مؤمنان، زمانی که حرکات زشتی از جاهلان می‌بینند، یا سخنان زشت و جاهلانه‌ای می‌شنوند، پاسخی سالم می‌دهند و با سخنی سالم و خالی از لغو و گناه جواب می‌گویند؛ همچنان‌که در بهشت نیز چنین می‌کنند: «در آن (باغ‌های بهشتی)، نه لغو و بیهوده‌ای می‌شنوند، نه سخنان گناه‌آلود. تنها چیزی که می‌شنوند، سلام است؛ سلام.» (واقعه/۲۵-۲۶). نتیجه‌ی این عبارت، این است که بندگان رحمان، جهل جاهلان را با جهل مقابله نمی‌کنند (ترجمه‌ی المیزان، ج ۱۵، ص ۳۳۱). البته سلام ایشان، نشانه‌ی بی‌اعتنایی توأم با حلم و بزرگواری‌ست، و نه ناشی از ضعف؛ سلام وداع گفتن با سخنان بی‌رویه‌ی آن‌هاست، و نه سلام تحیت که نشانه‌ی محبت و پیوند دوستی‌ست.

سیره‌ی اقتصادی بندگان شایسته‌ی خدا

کلمه‌ی «انفاق»، به معنای بذل مال، و صرف آن برای رفع حوائج خویش یا دیگران است. کلمه‌ی «اسراف»، به معنای بیرون شدن از حد اعتدال به طرف زیاده‌روی‌ست که در مقابل «قتر» به معنای کمتر انفاق کردن قرار دارد. «قَوام» هم حد وسط و معتدل معنی می‌دهد. در نتیجه، معنای آیه این است که انفاق بندگان خداوند رحمان، همواره در حد وسط و میان اسراف و اقتار (ترجمه‌ی المیزان، ج ۱۵، ص ۳۳۳) و به دور از هرگونه افراط و تفریط است؛ نه چنان بذل و بخشش کنند که زن و فرزندان گرسنه بمانند، و نه چنان سخت‌گیر باشند که دیگران از مواهب آن‌ها بهره نگیرند.

هنگامی که امام صادق (ع) این آیه را تلاوت فرمود، مثنی سنگ‌ریزه از زمین برداشت و محکم در دست فشرد و فرمود: «این همان اقتار و سخت‌گیری‌ست.» سپس مثنی دیگری برداشت و چنان دست خود را گشود که همه‌ی آن به روی زمین ریخت و فرمود: «این اسراف است.» بار سوم مثنی برداشت و کمی دست خود را گشود؛ به گونه‌ای که قدری فرو ریخت و قدری در دستش بازماند، و فرمود: «این همان قوام است.» (نورالثقلین، ج ۴، ص ۲۹). ب/

۶۳ و ۶۷. مثنی اجتماعی و اقتصادی بندگان خاص خداوند

خداوند رحمان، در آیات شریف، دو اصل مهم رفتاری بندگان خاص را تشریح می‌فرماید تا اهتمام خود را برای سرمشق‌سازی برای انسان‌های دیگر نشان دهد.

سیره‌ی اجتماعی خاصان درگان الهی

خداوند، در آیه ۶۳، دو ویژگی اجتماعی بندگان خاص خود را تبیین کرده است:

۱. تواضع و مدارا

اگر هون را به معنای تذلل و تواضع بگیریم (المفردات، ص ۸۴۸)، معنای آیه چنین می‌شود که مؤمنان، کسانی هستند که روی زمین با وقار و فروتنی راه می‌روند. به نظر می‌رسد که مقصود از راه رفتن در زمین، زندگی کردنشان در بین مردم و معاشرت‌شان با آنان باشد. پس مؤمنان، هم در قبال خدای متعال تواضع و تذلل دارند و هم با مردم چنین‌اند، و چون تواضع آنان حقیقی و از عمق دل است، نه در برابر خدا استکبار می‌ورزند و نه در زندگی در پی استعلا بر دیگران هستند و نه بدون حق، دیگران را پایین‌تر از خود می‌دانند و هرگز برای به دست آوردن عزت موهومی که در دشمنان خدا می‌بینند، در برابر آنان خضوع و اظهار ذلت نمی‌کنند. پس خضوع و تذللشان، در برابر مؤمنان است و نه کفار و دشمنان خدا (ترجمه‌ی المیزان، ج ۱۵، ص ۳۳۱).

اگر اما هون را به معنای رفق و مدارا بدانیم، معنای آیه این می‌شود که مؤمنین در راه رفتنشان تکبر و تبختر ندارند. یکی از مهم‌ترین دستورهای که خداوند به پیامبرش می‌دهد نیز این است: «در روی زمین از سر کبر و غرور گام بر مدار؛ چراکه نمی‌توانی زمین را بشکافی، و طول قامتت هرگز به کوه‌ها نمی‌رسد.» (اسراء/۳۷).

در حدیثی می‌خوانیم که روزی پیامبر ﷺ از کوچه‌ای عبور می‌کردند. جمعی از مردم را در يك نقطه مجتمع دیدند. از علت آن پرسیدند. گفتند: دیوانه‌ای‌ست که اعمال جنون‌آمیز و خنده‌آورش مردم را متوجه خود کرده. پیامبر، مردم را به سوی خود فرا خواندند و فرمودند: «می‌خواهید دیوانه حقیقی را به شما معرفی کنم؟» همه خاموش بودند و با تمام وجود گوش می‌کردند: فرمودند: «کسی که با تکبر و غرور راه می‌رود و پیوسته به دو طرف خود نگاه می‌کند، پهلوهایی خود را با شانه‌ی خود حرکت می‌دهد، مردم به خیر او امید ندارند و از شر او در امان نیستند، دیوانه‌ی حقیقی‌ست؛ اما این را که دیدید، تنها يك بیمار است.» (تفسیر نمونه، ج ۱۵، صص ۱۴۸-۱۴۹).

البته تواضع در راه رفتن، به معنای نشان دادن ضعف و

وَالَّذِينَ لَا يَدْعُونَ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ وَلَا يَقْتُلُونَ النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ وَلَا يَزْنُونَ وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ يَلْقَ أَشَامًا ۖ يُضْعَفُ لَهُ الْعَذَابُ يَوْمَ الْقِيَمَةِ وَيَخْلُدُ فِيهِ مُهَانًا ۖ ۝ ٦٩ إِلَّا مَنْ تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ عَمَلًا صَالِحًا فَأُولَٰئِكَ يُبَدِّلُ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا ۖ ۝ ٧٠ وَمَنْ تَابَ وَعَمِلَ صَالِحًا فَإِنَّهُ يَتُوبُ إِلَى اللَّهِ مَتَابًا ۖ ۝ ٧١ وَالَّذِينَ لَا يَشْهَدُونَ الزُّورَ وَإِذَا مَرُّوا بِاللَّغْوِ مَرَّوا كِرَامًا ۖ ۝ ٧٢ وَالَّذِينَ إِذَا ذُكِّرُوا بِآيَاتِ رَبِّهِمْ لَمْ يُخِرُّوا عَلَيْهَا صُمًّا وَعُمْيَانًا ۖ ۝ ٧٣ وَالَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا هَبْ لَنَا مِنْ أَزْوَاجِنَا وَذُرِّيَّاتِنَا فُرَّةً أَعْيُنٍ وَاجْعَلْ لَنَا لِلْمُتَّقِينَ إِمَامًا ۖ ۝ ٧٤ أُولَٰئِكَ يُجْزَوْنَ الْغُرْفَةَ بِمَا صَبَرُوا وَيُلَقَّوْنَ فِيهَا تَحِيَّةً وَسَلَامًا ۖ ۝ ٧٥ خُلِدِينَ فِيهَا حَسُنَتْ مُسْتَقَرًّا وَمُقَامًا ۖ ۝ ٧٦ قُلْ مَا يَعْبُؤُابِكُمْ رَبِّي لَوْلَا دُعَاؤُكُمْ فَقَدْ كَذَّبْتُمْ فَسَوْفَ يَكُونُ لِزَامًا ۖ ۝ ٧٧

آیاتها
سُورَةُ الْفُرْقَانِ
۲۲۷

هم آنان که در کنار «الله»، معبود دیگری را نمی پرستند و کسی را که خدا (کشتن اش را) حرام کرده، نمی کشند، مگر (این که کشتن او) کاملاً حق (باشد)، و (همچنین) زنا نمی کنند. هر کس چنین کند، با کیفری (سخت) مواجه خواهد شد. ۶۸ روز قیامت، عذاب برایش دوچندان می شود و برای همیشه خوار و ذلیل در آن خواهد ماند؛ ۶۹ مگر کسانی که توبه کنند و ایمان آورند و کار نیکو انجام دهند که در نتیجه ی (آن)، خدا بدی هایشان را به خوبی ها تبدیل می کند؛ (چه این که) خدا همواره بسیار آمرزنده و مهربان است. ۷۰ و هر کس توبه کند و کار نیکو انجام دهد، حقیقتاً به درگاه خدا توبه کرده است؛ ۷۱ هم آنان که در مجالس لهو و گناه حاضر نمی شوند، و هنگامی که از کنار (افرادی که اهل) سخنان زشت و بیهوده (هستند)، می گذرند، با بزرگواری (و بی اعتنایی) عبور

می کنند؛ ۷۲ هم آنان که چون به آیات و نشانه های پروردگارشان یادآوری می شوند، (همچون افراد) کر و کور با آن برخورد نمی کنند ؛ بلکه با گوش شنوا و چشم بصیرت به آن دل می دهند)؛ ۷۳ هم آنان که می گویند: «پروردگارا، از همسران و فرزندان مان، (افرادی که) مایه ی روشنی چشم ها (ایمان شوند)، به ما ببخش و ما را پیشوایی برای پرهیزکاران قرار ده.» ۷۴ آنان به سبب صبور ی شان، آن درجه ی بالای بهشت را پاداش می گیرند و در آنجا با درودی (بزرگ) و سلامت و امنیتی (کامل) مواجه می شوند. ۷۵ همیشه در آن خواهند ماند. (چه) قرارگاه و اقامتگاه خوبی ست! ۷۶ بگو: اگر دعا و عبادت شما نباشد، پروردگارم به شما اعتنایی نمی کند؛ (ولی شما) پس (از این اعلام)، تکذیب کردید. بنابراین، به زودی (کیفر تکذیب تان) دامن گیر (شما) خواهد شد. ۷۷

سوره ی شعراء (در مکه نازل شده است)

۶۸-۷۱. کیمیایی به نام توبه

خداوند، برای جاودانگی در عذاب و دیدن مجازات گناهان، سه استثنا آورده است: توبه، ایمان و عمل صالح.

۱. **توبه:** معنایش بازگشت از گناه است، و کمترین مرتبه‌اش، ندامت است. معلوم است که اگر کسی از کرده‌های قبلی نادم نباشد، از گناه دور نمی‌شود و همچنان آلوده و گرفتار آن خواهد بود.

۲. **عمل صالح:** وقتی کسی از گناه توبه کرد، اگر نخواهد توبه‌ی خود را بشکند، عمل صالح می‌کند؛ یعنی عملش صالح می‌شود. پس توبه‌ی مستقر و نصح، توبه‌ایست که عمل را صالح کند.

۳. **ایمان به خدا:** از استثنا شدن ایمان فهمیده می‌شود که آیه‌ی شریف، مربوط به کسانیست که هم شرک ورزیده و هم قتل نفس و زنا مرتکب شده و دست‌کم مشرک بوده باشند؛ چون اگر روی سخن به مؤمنانی باشد که قتل و زنا کرده باشند، دیگر معنا ندارد که قید ایمان را نیز در استثنا بگنجاند.

پس آیه‌ی شریف، در باره‌ی مشرکان است؛ چه این‌که آن دو گناه دیگر (قتل و زنا) را هم مرتکب شده یا نشده باشند.

نظریاتی در باره‌ی کیفیت تبدیل گناهان به حسنات

در باب معنا و چگونگی تبدیل گناهان به حسنات، مفسران نظریات متعددی دارند:

۱. خداوند، گناهان سابق ایشان را با توبه محو می‌کند و اطاعت‌های بعدی ایشان را می‌نویسد. در نتیجه، به جای کفر و قتل به غیر حق و زنا، دارای ایمان و جهاد - یعنی قتل به حق - و عفت و احسان می‌شوند (ابن‌کثیر، ج ۵، ص ۱۶۸).

۲. مراد از سیئات و حسنات، ملکاتیست که از آن دو در نفس پدید می‌آید و نه خود آن‌ها. پس خدا ملکه‌ی بد آنان را به ملکه‌ی خوب تبدیل می‌کند (منهج‌الصادقین، ج ۶، ص ۴۲۱).

۳. مراد از سیئات و حسنات، ثواب و عقاب آن‌هاست و نه خود آن‌ها. پس خدا عقاب قتل و زنا را از چنین کسانی برمی‌دارد، و در عوض، ثواب قتل به حق و عفت به آنان می‌دهد (الجامع، ج ۱۳، ص ۷۸). مؤید این معنا، حدیثی نیز از پیامبر ﷺ نقل شده است (ر.ک: نورالتقلین، ج ۴، ص ۳۲).

نظریات مذکور، ظاهر آیه را نادیده گرفته‌اند که خداوند در آن فرموده که هر يك از گناهان آنان، خود به حسنه تبدیل می‌شود و نه عقابش و نه ملکه‌اش و نه اعمال آینده‌اش.

نظریه‌ی برگزیده: تبدیل آثار عمل

به نظر می‌رسد که ابتدا باید دید گناه چیست و نیز دانست که

نفس و متن عمل ناشیست، گناه است، و در مقابل، نفس فعل شایسته، حسنه است؛ یا این‌که نفس فعل و حرکات و سکناتی که فعل از آن تشکیل شده، در گناه و ثواب یکیست (خنثی از درستی یا نادرستیست)، و اگر یکیست (که همین‌طور هم هست)، پس گناه چگونه گناه، و صواب چگونه صواب شده است. برای مثال، عمل زنا و نکاح چه فرقی با هم دارند که یکی گناه شده و دیگری صواب؛ با این‌که حرکات و سکناتی که عمل از آن تشکیل شده، در هر دو یکیست؟ اگر دقت کنیم، خواهیم دید که تفاوت این دو، در موافقت و مخالفت خداست؛ مخالفت و موافقتی که در انسان اثر می‌گذارد و در نامهی اعمالش نوشته می‌شود. پس تفاوت این دو، در خود نفس فعل نیست؛ چون نفس فعل و حرکات و سکناتی که یا زنا نامیده می‌شود یا نکاح، فانی می‌شود و از بین می‌رود، و پرواضح است که وقتی خود فعل از بین می‌رود، عنوانی هم که ما به آن بدهیم، خوب باشد یا بد، فانی می‌شود؛ در حالی که گفته می‌شود که عمل انسان چون سایه دنبالش هست؛ پس مقصود، آثار عمل است که مستوجب عقاب یا ثواب می‌شود و همواره با آدمی هست تا در روز «بُکِلِ الْمَرَّارُ» نمایان شود.

این را نیز می‌دانیم که اگر ذات کسی، شقی یا آمیخته به شقاوت نباشد، هرگز مرتکب عمل زشت و گناه نمی‌شود؛ یعنی در فرایند نکاح، همان حرکات و سکناتی صورت می‌گیرد که فرد شقی در زنا می‌کند؛ بدون این‌که زنا و کار زشت بوده باشد. پس اعمال زشت، از آثار شقاوت و خباثت ذات آدمیست؛ چه آن ذاتی که به تمام معنا شقیست و چه ذاتی که آمیخته با شقاوت و خباثت است.

در این حال اگر فرض کنیم که چنین ذاتی، از راه توبه و ایمان و عمل صالح، به ذاتی طیب و طاهر و خالی از شقاوت و خباثت تبدیل می‌شود، و آن ذات هم به ذاتی مبدل می‌شود که هیچ شائبه‌ی شقاوتی در آن نیست، لازمه‌ی این تبدل این است که آثار سابق آن که نام گناه بر آن نهاده شده بود، با مغفرت و رحمت خدا، به آثاری مبدل شود که با نفس سعید و طیب و طاهر مناسب باشد؛ بدین ترتیب که عنوان گناه از آن برداشته شود و عنوان حسنه و صواب به خود بگیرد. چه‌بسا که آمدن ذکر رحمت و مغفرت در ذیل آیه، برای اشاره به همین معنا باشد (ترجمه‌ی المیزان، ج ۱۵، صص ۳۳۵-۳۳۷). ب/



۲۰

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

طَسَمَ ۱ تِلْكَ آيَةُ الْكِتَابِ الْمُبِينِ ۲ لَعَلَّكَ بَاخِعٌ نَفْسَكَ
 أَلَّا يَكُونُوا مُؤْمِنِينَ ۳ إِن شَاءَ نَزَّلَ عَلَيْهِم مِّنَ السَّمَاءِ آيَةً فَظَلَّتْ
 أَعْنَاقُهُمْ لَهَا خِضَعِينَ ۴ وَمَا يَأْتِيهِمْ مِنْ ذِكْرٍ مِّنَ الرَّحْمَنِ
 مُحَدَّثٍ إِلَّا كَانُوا عَنْهُ مُعْرِضِينَ ۵ فَقَدْ كَذَّبُوا فَسَيَأْتِيهِمْ أَنْبَاءٌ
 مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ ۶ أَوَلَمْ يَرَوْا إِلَى الْأَرْضِ كَمْ أَنْبَتْنَا فِيهَا
 مِنْ كُلِّ زوجٍ كَرِيمٍ ۷ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً وَمَا كَانَ أَكْثَرُهُمْ مُؤْمِنِينَ
 ۸ وَإِنَّ رَبَّكَ لَهُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ ۹ وَإِذْ نَادَىٰ رَبُّكَ مُوسَىٰ
 أَنْ ائْتِ الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ ۱۰ قَوْمَ فِرْعَوْنَ أَلَا يَتَّقُونَ ۱۱ قَالَ رَبِّ
 إِنِّي أَخَافُ أَنْ يُكَذِّبُونِ ۱۲ وَيَضِيقُ صَدْرِي وَلَا يَنْطَلِقُ
 لِسَانِي فَأَرْسِلْ إِلَىٰ هَارُونَ ۱۳ وَلَهُمْ عَلَىٰ ذَنْبٍ فَأَخَافُ أَنْ
 يَقْتُلُونِ ۱۴ قَالَ كَلَّا فَادْهَبَا بِأَيْتِنَا إِنَّا مَعَكُمْ مُسْتَمِعُونَ ۱۵
 فَاتَيَا فِرْعَوْنَ فَقُولَا إِنَّا رَسُولُ رَبِّ الْعَالَمِينَ ۱۶ أَنْ أَرْسِلَ مَعَنَا
 بَنَىٰ إِسْرَءِيلَ ۱۷ قَالَ الْمَرْئِيكَ فِينَا وَلِيدًا وَلَبِثْتَ فِينَا مِنْ عُمُرِكَ
 سِنِينَ ۱۸ وَفَعَلْتَ فَعَلْتِكَ الَّتِي فَعَلْتَ وَأَنْتَ مِنَ الْكَافِرِينَ ۱۹

به نام خداوند بخشندهی مهربان
 طا، سین، میم. ۱ این، آیات کتاب روشنگر
 است. ۲ گویی می خواهی خود را از (اندوه)
 این که ایمان نمی آورند، هلاک کنی! ۳ اگر
 بخواهیم، معجزه‌ای از آسمان بر آن‌ها
 فرو می فرستیم، و در نتیجه، خاضعانه در برابر
 آن سر فرود می آورند. ۴ هیچ سخن تازه‌ای
 از جانب (خدای) رحمان برایشان نمی آید،
 مگر این که همواره از آن روی گردانند. ۵
 و بدین ترتیب تکذیب کردند. بنابراین، به
 زودی خبرهای آنچه همواره آن‌ها را به
 مسخره می گرفتند، به آنان خواهد رسید. ۶
 آیا به زمین نگاه نکردند که چه بسیار
 گونه‌های نیکو و سودمندی در آن رویانندیم؟
 ۷ به راستی در این (پدیده) نشانه‌ای وجود
 دارد؛ ولی بیشتر آنان ایمان نمی آورند. ۸ و
 قطعاً این پروردگار توست که شکست‌ناپذیر
 و بسیار مهربان است. ۹ زمانی (را یاد کن)
 که پروردگار موسی را ندا داد: «نزد افراد

ستم‌کار برو؛ ۱۰ یعنی قوم فرعون؛ (با این پیام که) آیا خود را (از خشم خدا) حفظ نمی‌کنند؟» ۱۱ عرض کرد:
 «پروردگارا، من می‌ترسم که مرا دروغگو شمارند؛ ۱۲ و (در این صورت) سینه‌ام تنگ می‌شود و زبانم (آن‌طور
 که باید و شاید) گویا نخواهد بود؛ بنابراین به هارون (نیز وحی) بفرست (که دستیار من باشد)؛ ۱۳ و آنان، (به
 خیال خود)، برضد من (ادّعی) جرمی دارند؛ پس می‌ترسم مرا بکشند.» ۱۴ فرمود: «به هیچ وجه (چنین نیست
 که می‌پندارند، و نباید چنین کنند)؛ بنابراین، با معجزات ما بروید؛ زیرا ما همراه شما (هستیم و به گفت‌وگوی
 شما) گوش می‌کنیم. ۱۵ پس نزد فرعون بروید و بگویید: ما فرستاده‌ی پروردگار جهانیان‌ایم؛ ۱۶ (با این پیام)
 که بنی‌اسرائیل را آزاد و با ما همراه کن.» ۱۷ (فرعون) گفت: «آیا در حالی که کودکی بودی، تو را در خانه‌ی
 خود پرورش ندادیم و سال‌هایی از عمرت را در میان ما نگذراندی؟» ۱۸ و در حالی که از ناسپاسان بودی، آن
 کار بسیار زشت را کردی.» ۱۹

۳-۴. نزدیک است پیامبر ﷺ برای هدایت انسان‌ها جان بپازد

خداوند به پیامبر خود می‌فرماید: از وضع تو چنین بر می‌آید که می‌خواهی خود را از غصه هلاک کنی که چرا به آیات این کتاب که بر تو نازل شده، ایمان نمی‌آوری. معلوم است که منظور از چنین تعبیری این است که غصه خوردن تو صحیح نیست، و می‌خواهد با این بیان، آن جناب را تسلیت دهد (ترجمه‌ی المیزان، ج ۱۵، ص ۳۴۷).

پیامبر اسلام ﷺ، بسیار دلسوز مردم بود، در ایفای رسالت خویش اصرار و پافشاری داشت، و از این‌که می‌دید تشنه‌کامانی در کنار چشمه‌ی آب زلال قرآن و اسلام نشسته‌اند و باز از تشنگی فریاد می‌کشند، ناراحت بود. ناراحت بود که چرا انسان‌های عاقل، با داشتن این‌همه چراغ روشن، باز به بیراهه می‌روند و در پرتگاه فرو می‌غلطند و نابود می‌شوند. آری، همه‌ی پیامبران الهی، چنین دلسوز بودند؛ به‌ویژه پیامبر اسلام که این تعبیر بارها در باره‌ی او در قرآن آمده است (تفسیر نمونه، ج ۱۵، ص ۱۸۵).

بعضی از مفسران می‌گویند که سبب نزول آیه‌ی شریف این بود که پیامبر ﷺ پیوسته اهل مکه را به توحید دعوت می‌کرد؛ اما آن‌ها ایمان نمی‌آوردند. پیامبر ﷺ چنان از ادامه‌ی کفر آنان دلگیر بود که آثارش در چهره‌اش آشکار بود. پس این آیه نازل شد و پیامبر ﷺ را دلداری داد (روض‌الجنان و روح‌الجنان، ج ۱۴، ص ۳۰۲).

سپس خداوند می‌فرماید که اگر می‌خواستیم آیه‌ای بر ایشان نازل کنیم که ایشان را به خضوع آورد و مجبور به قبول دعوت کند و ناگزیر از ایمان آوردن شوند، نازل می‌کردیم، و آنان ناچار خاضع می‌شدند؛ خضوعی روشن که انحنای گردن‌هایشان از آن خبر دهد. در تفسیر آیه‌ی «إِنْ شَاءَ نَزَّلْ عَلَيْهِمُ مِنَ السَّمَاءِ آيَةً...» چنین آمده که «اگر خدا می‌خواست، نشانه‌ای از آسمان نازل می‌کرد تا گردن‌های آن‌ها (کفار) در برابر آن خاضع شود، و اگر چنین می‌کرد، آزمون از همه‌ی مردم ساقط می‌شد.» (نورالتقلین، ج ۴، ص ۴۶). خداوند به این اشاره می‌کند که ما می‌توانیم معجزه‌ای خیره‌کننده یا عذابی شدید و وحشتناک بر آن‌ها فرو بفرستیم تا همگی با اختیار سر تعظیم در برابر آن فرود آورند و تسلیم شوند؛ ولی این ایمان اجباری ارزشی ندارد. ارزنده این است که آن‌ها از روی اراده و تصمیم و درک و اندیشه در برابر حق خاضع شوند.

البته باید توجه کرد که در روایات، از خضوع جهانی

در پرتو قیام جهانی مهدوی سخن به میان آمده است. امام صادق (علیه السلام) فرموده است: «گردن‌هایشان (یعنی گردن‌های بنی‌امیه) با آمدن صیحه‌ای آسمانی به نام صاحب‌الامر، نرم و خاضع می‌شود.» (تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۱۸). البته روشن است که منظور از چنین روایتی این است که هنگام ظهور حضرت مهدی (علیه السلام)، رهبر حکومت جهانی، تمام حکومت‌های ظالم و جائر که ادامه‌دهنده‌ی خط بنی‌امیه هستند، سرانجام در برابر قدرت مهدی (عج) و حمایت‌های الهی از او سر تسلیم فرود می‌آورند؛ و الا ایمان اجباری هیچ ارزشی ندارد.

ایمان اجباری سودی ندارد

ایمان اجباری چه ارزشی دارد و چگونه می‌تواند معیار کمال انسانی باشد؟ تکامل حقیقی، تکاملی‌ست که انسان با اراده و اختیار و آزادی بدان برسد. آیات قرآن، اشارات بسیاری به اختیار و آزادی و اراده انسانی کرده‌اند؛ که امتیاز انسان از جانداران دیگر است. اگر آزادی انسان از او گرفته شود، انسانیت او گرفته شده است. این بزرگ‌ترین امتیازی‌ست که خداوند به او داده، و راه تکامل نامحدود را به روی او گشوده است. این سنت تغییرناپذیر الهی‌ست (تفسیر نمونه، ج ۲۰، ص ۳۵۹).

حضرت علی (علیه السلام) به این حقیقت اشاره فرموده که خداوند پیامبران را چنان فرستاده است که مردم بتوانند خود آزادانه برای ایمان آوردن تصمیم بگیرند؛ که اگر غیر آن بود، ایمان اجباری می‌شد و سودی نداشت. ایشان می‌فرماید: «اگر پیامبران الهی، چنان قدرتی داشتند که مخالفت با آنان امکان نمی‌داشت، و توانایی و عزتی داشتند که هرگز مغلوب نمی‌شدند، و سلطنت و حکومتی داشتند که همه‌ی چشم‌ها به سوی آنان بود و از راه‌های دور، بار سفر به سوی آنان می‌بستند، اعتبار و ارزششان در میان مردم اندک بود و متکبران در برابرشان سر فرود می‌آوردند و تظاهر به ایمان می‌کردند؛ البته از روی ترس یا علاقه‌ای که به مادیات داشتند. در آن صورت، نیت‌های خالص یافت نمی‌شد، و اهداف غیر الهی به ایمان همگان راه می‌یافت؛ چنان‌که با انگیزه‌های گوناگون به سوی نیکی‌ها می‌شناختند.

خداوند سبحان اما اراده فرموده که پیروی از پیامبران و تصدیق کتب آسمانی و فروتنی در عبادت و تسلیم در برابر فرمان خدا و اطاعت محض از او، با نیت خالص و تنها برای خدا صورت پذیرد، و اهداف غیرخدایی در آن‌ها راه نیابد؛ چنان‌که هر قدر آزمایش‌ها و مشکلات بزرگ‌تر باشد، ثواب و پاداش نیز بیشتر خواهد بود.» (نهج‌البلاغه، خطبه‌ی ۱۹۲). / ب



قَالَ فَعَلْتُهَا إِذَا وَأَنَا مِنَ الضَّالِّينَ ﴿١٠﴾ فَفَرَرْتُ مِنْكُمْ لَمَّا خِفْتُكُمْ فَوَهَبَ لِي رَبِّي حُكْمًا وَجَعَلَنِي مِنَ الْمُرْسَلِينَ ﴿١١﴾ وَتِلْكَ نِعْمَةٌ تَمُنُّهَا عَلَيَّ أَنْ عَبَّدَتْ بَنِي إِسْرَءِيلَ ﴿١٢﴾ قَالَ فِرْعَوْنُ وَمَا رَبُّ الْعَالَمِينَ ﴿١٣﴾ قَالَ رَبُّ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا إِنْ كُنْتُمْ مُوقِنِينَ ﴿١٤﴾ قَالَ لِمَنْ حَوْلَهُ أَلَا تَسْتَمِعُونَ ﴿١٥﴾ قَالَ رَبُّكُمْ وَرَبُّ آبَائِكُمُ الْأَوَّلِينَ ﴿١٦﴾ قَالَ إِنَّ رَسُولَكُمْ الَّذِي أُرْسِلَ إِلَيْكُمْ لَمَجْنُونٌ ﴿١٧﴾ قَالَ رَبُّ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ وَمَا بَيْنَهُمَا إِنْ كُنْتُمْ تَعْقِلُونَ ﴿١٨﴾ قَالَ لَنْ اتَّخَذَتِ الْإِلَهَاءُ غَيْرِي لِأَجْعَلَكَ مِنَ الْمَسْجُونِينَ ﴿١٩﴾ قَالَ أُولَوْ حُكَّتْ بَشَىءٌ مُبِينٌ ﴿٢٠﴾ قَالَ فَأَتَتْ بِهِ إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ ﴿٢١﴾ فَأَلْقَى عَصَاهُ فَإِذَا هِيَ ثُعْبَانٌ مُبِينٌ ﴿٢٢﴾ وَنَزَعَ يَدَهُ فَإِذَا هِيَ بَيْضَاءُ لِلنَّظَرِينَ ﴿٢٣﴾ قَالَ لِلْمَلَأِ حَوْلَهُ إِنَّ هَذَا السَّاحِرُ عَلِيمٌ ﴿٢٤﴾ يُرِيدُ أَنْ يُخْرِجَكُمْ مِنْ أَرْضِكُمْ بِسِحْرِهِ فَمَاذَا تَأْمُرُونَ ﴿٢٥﴾ قَالُوا أَرْجِهْ وَأَخَاهُ وَابْعَثْ فِي الْمَدَائِنِ حَاشِرِينَ ﴿٢٦﴾ يَا تَوَكُّ بِكُلِّ سَحَارٍ عَلِيمٍ ﴿٢٧﴾ فَجُمِعَ السَّحَرَةُ لِمِيقَاتٍ يَوْمٍ مَعْلُومٍ ﴿٢٨﴾ وَقِيلَ لِلنَّاسِ هَلْ أَنْتُمْ مُجْتَمِعُونَ ﴿٢٩﴾

(موسی) گفت: «آن زمان، در حالی آن کار را کردم که (از عواقب سخت آن برای خودم) مطلع نبودم (و برای دفاع از یک مظلوم، به سختی‌های فراوانی افتادم): ۲۰ پس هنگامی که از شما ترسیدم، از (دست) شما گریختم. در نتیجه، مالک و صاحب‌اختیارم به من حکمتی (والا) بخشید و مرا از پیامبران قرار داد: ۲۱ (آیا) به بردگی گرفتن بنی اسرائیل، نعمتیست که منت‌اش را بر من می‌گذاری؟!» ۲۲ فرعون گفت: «مالک و صاحب‌اختیار جهانیان (دیگر) چیست؟» ۲۳ (موسی) گفت: «مالک و صاحب‌اختیار آسمان‌ها و زمین و آنچه میان آن دو است. اگر یقین داشته باشید (، به یگانگی‌اش ایمان می‌آورید).» ۲۴ (فرعون) به اطرافیانش گفت: «آیا نمی‌شنوید؟» ۲۵ (موسی) گفت: «(او) مالک و صاحب‌اختیار شما و مالک و صاحب‌اختیار نیاکان گذشته شماست.» ۲۶ (فرعون) گفت: «بی‌گمان (این) پیامبران

که نزد شما فرستاده شده، دیوانه است.» ۲۷ (موسی) گفت: «مالک و صاحب‌اختیار مشرق و مغرب و آنچه میان آن دو است. اگر عقل خود را به کار گیرید (، حقیقت را خواهید فهمید).» ۲۸ گفت: «اگر غیر از من معبودی برگزینی، قطعاً تو را زندانی خواهم کرد» ۲۹ گفت: «حتی اگر معجزه‌ای آشکار برایت بیاورم؟» ۳۰ گفت: «اگر راست می‌گویی، آن را بیاور.» ۳۱ آنگاه عصایش را انداخت؛ پس ناگاه ازدهایی کامل شد. ۳۲ و دستش را (از گریبان) بیرون کشید؛ پس ناگاه برای بینندگان، سفید و درخشان شد. ۳۳ (فرعون) به اطرافیانش گفت: «قطعاً این (مرد)، جادوگریست که (از سحر و جادو) به خوبی آگاه است: ۳۴ که می‌خواهد با جادویش شما را از سرزمین‌تان بیرون کند. بنابراین، شما چه نظری دارید؟» ۳۵ گفتند: «تصمیم (نهایی) درباره‌ی او و برادرش را به تأخیر بینداز و افرادی را برای گردآوری (جادوگران)، به شهرها بفرست: ۳۶ تا همه‌ی جادوگران دانا و زبردست را نزدت بیاورند.» ۳۷ بدین ترتیب، جادوگران در زمان مشخص‌شده‌ی روز معینی (در سال، برای جشن و شادی)، گردآوری شدند. ۳۸ و به مردم گفته شد: «آیا شما (نیز) جمع می‌شوید: ۳۹

تعجب قبلی‌اش از رسالت موسی و نیز تکبر خود را فراموش کرد و چنان بیچاره و درمانده شد که نفهمید چه بگوید و چگونه بگوید (منهج الصادقین، ج ۶، ص ۴۴۲).

روی‌کرد ریاکارانه‌ی مستبدان به آرای عمومی

فرعونی که پیشتر تمام مصر را ملك مسلّم خود می‌دانست و می‌گفت «آیا حکومت و مالکیت سرزمین مصر، از آن من نیست؟»، اکنون که پایه‌های تخت خود را لرزان می‌دید، مالکیت مطلق مصر را به کلی فراموش کرد و آن را ملك مردم شمرد و گفت که سرزمین شما به خطر افتاده؛ چاره‌ای بیندیشید! فرعونی که تا يك ساعت پیش از این حاضر نبود گوش به سخن کسی بدهد و همیشه فرمان‌دهنده مطلق العنان و آمر بلامنازع بود، چنان درمانده شده بود که به اطرافیان خود گفت که «شما چه امر می‌کنید؟» مشورتی بسیار عاجزانه و از موضع ضعف! در حالی که او مدعی خدایی بود (ترجمه‌ی مجمع‌البیان، ج ۱۸، ص ۱۸)؛ اما به نظر می‌رسد که او می‌خواست مشاوران به قتل موسی رأی دهند که اگر حکم به قتل موسی اثری نداشت، بگوید «شما رأی دادید؛ و الا من قصد قتل او را نداشتم»؛ لکن آن‌ها به قتل او رأی ندادند (اطیب‌البیان، ج ۱۰، ص ۲۶). از آیه‌ی ۱۱۰ سوره‌ی اعراف چنین برمی‌آید که اطرافیان نیز با خود مشورت کردند. آنان چنان دست‌پاچه شده بودند که قدرت تفکر را از دست داده بودند. هر يك رو به دیگری می‌کرد و می‌گفت: تو چه دستور می‌دهی؟!

آری، سنت جباران در هر عصر و هر زمانی چنین است: هنگامی که بر اوضاع مسلط‌اند، همه چیز را مال خود و همه را بردگان خویش می‌شمردند و چیزی جز منطق استبداد نمی‌فهمند؛ اما هنگامی که پایه‌های تخت بیدادگری خود را لرزان و حکومت خویش را در خطر بینند، موقتاً از تخت استبداد پایین می‌آیند و دست به دامن مردم و آرا و افکار آن‌ها می‌شوند؛ مملکت را مملکت مردم، و آب و خاک را از آنان دانسته، آرایشان را محترم می‌شمردند. با فرو نشستن توفان اما باز همان همان آش است و همان کاسه. در عصر ما نیز حکام جور، کشور را ملک طلق خود می‌دانستند و بر آحاد ملت به شدت سخت گرفتند؛ اما هنگام وزیدن توفان انقلاب، در پیشگاه مردم سر تعظیم فرود آوردند و حتی از گناهان گذشته‌ی خویش توبه و تقاضای عفو کردند؛ ولی این عفوخواهی، در برابر مردمی که سالیان دراز آنان را به خوبی شناخته بودند، سودی نداد (تفسیر نمونه، ج ۱۵، صص ۲۱۷-۲۱۸). ب/

۳۴-۳۵. تحلیل ارتباطاتی واکنش فرعون در قبال معجزات

موسی‌علیه‌السلام

بعد از آن که موسی‌علیه‌السلام معجزات خود را به فرعونیان نشان داد، نوبت فرعون شد که اذهان عموم مردم را مدیریت کند و مانع اثرگذاری این معجزات بر آن‌ها شود. پس سریع وارد میدان اغوا و فریب شد و به سه راهبرد رو کرد:

۱. **وارد کردن اتهام:** به موسی‌علیه‌السلام تهمت زد و او را ساحری دانا خواند؛ همان کسی را که تا چند لحظه پیشتر مجنونش می‌خواند، «علیم» نامید! راه و رسم جباران چنین است که گاه حتی در يك جلسه چندین بار چهره عوض می‌کنند و برای رسیدن به مقصد خود، به دستاویز تازه‌ای متشبث می‌شوند. او فکر می‌کرد که چون جادوگری، عنوان رایج روزگار است، این اتهام و برجسب، بعد از معجزات موسی‌علیه‌السلام، بهتر از هر چیز دیگری به وی می‌چسبد.

۲. **استفاده از حس میهن‌دوستی:** گفت موسی می‌خواهد با سحر خویش، شما را از سرزمین‌تان بیرون کند. با این جمله خواست مردم را برضد او بشوراند و تحریکشان کند تا با وی هم‌دست شوند او را به هر وسیله‌ی ممکن از خود برانند.

۳. **نظرخواهی:** شاید مراد از امر در عبارت «پس چه امری می‌دهید»، اظهار نظر و رأی باشد، شاید هم بدین سبب اظهار نظر را امر خواند که وقتی اشخاص می‌خواهند نظریه بدهند، به لفظ امر (چنین و چنان کن) سخن می‌گویند. بنابراین، معنای عبارت قرآنی چنین می‌شود که «پس چه نظریه‌ای می‌دهید، و من با این شخص چه معامله‌ای بکنم؛ بگوئید تا بکنم». امر اما به معنای فرمان نیست؛ چراکه فرعون، خود را بزرگ‌ترین پروردگار قبطیان، و آنان را بندگان خود می‌دانست. با این حال، مناسب نیست که امر مذکور را به معنای فرمان بگیریم.

مؤید این معنا، بیان خدای متعال در جای دیگر از کلام مجیدش است که عین این حرف را از حاضران در مجلس فرعون حکایت کرده و فرموده است: «اطرافیان فرعون گفتند: یشك، این ساحری ماهر و داناست. می‌خواهد شما را از سرزمین‌تان بیرون کند (نظر شما چیست، و) در برابر او چه دستوری می‌دهید؟» (اعراف/۱۰۹-۱۱۰). از ظاهر این گفته برمی‌آید که مراد آنان از امر، این است که به فرعون بگویند چنین و چنان کن (ترجمه‌ی المیزان، ج ۱۵، صص ۲۸۱-۲۸۲).

البته برخی نیز اعتقاد دارند که نیرو و قدرت معجزه‌ی موسی‌علیه‌السلام، فرعون را مبهوت و دهشت‌زده کرد؛ چنان‌که

تا اگر ساحران پیروز شدند، از (دین) آنان پیروی کنیم؟» ۴۰ هنگامی که جادوگران آمدند، به فرعون گفتند: «آیا اگر ما پیروز شویم، حتماً پاداشی خواهیم داشت؟» ۴۱ گفت: «بله؛ در این صورت، (علاوه بر پاداششان) شما از مقربان (دربار من نیز) خواهید شد.» ۴۲ موسی به آنان گفت: «هر چه (از ابزار جادو که) می خواهید بیندازید، بیفکنید.» ۴۳ پس ریسمان ها و چوب دستی هایشان را انداختند و گفتند: «سوگند به عزت فرعون، که بی گمان ما یگانه پیروز (میدان) خواهیم بود.» ۴۴ پس از آن، موسی چوب دستی اش را انداخت؛ که ناگاه آن (عصا اژدها شد (و دروغ پردازی هایشان را بلعید. ۴۵ در نتیجه، جادوگران (با پی بردن به حقیقت،) به سجده افتادند. ۴۶ گفتند: «به مالک و صاحب اختیار جهانیان ایمان آوردیم؛ ۴۷ مالک و صاحب اختیار موسی و هارون.» ۴۸ (فرعون) گفت: «پیش از این که به شما

لَعَلْنَا نَتَّبِعَ السَّحَرَةَ إِنْ كَانُوا هُمْ الْغَالِبِينَ ﴿٤٠﴾ فَلَمَّا جَاءَ السَّحَرَةُ قَالُوا لِفِرْعَوْنَ أَئِنَّا لَلْأَجْرَاءُ ائِ كُنَّا نَحْنُ الْغَالِبِينَ ﴿٤١﴾ قَالَ نَعَمْ وَإِنَّكُمْ إِذَا لَمِنَ الْمُقَرَّبِينَ ﴿٤٢﴾ قَالَ لَهُمْ مُوسَى الْقُوا مَا أَنْتُمْ مُلْقُونَ ﴿٤٣﴾ فَأَلْقَوْا حِبَالَهُمْ وَعَصِيَّهُمْ وَقَالُوا بِعِزَّةِ فِرْعَوْنَ إِنَّا لَنَحْنُ الْغَالِبُونَ ﴿٤٤﴾ فَالْقَى مُوسَى عَصَاهُ فَإِذَا هِيَ تَلْقَفُ مَا يَأْفِكُونَ ﴿٤٥﴾ فَالْقَى السَّحَرَةُ سُدُجٍ ﴿٤٦﴾ قَالُوا أَمَّا رَبِّ الْعَالَمِينَ ﴿٤٧﴾ رَبِّ مُوسَى وَهَارُونَ ﴿٤٨﴾ قَالَ أَمَنْتُمْ لِي قَبْلَ أَنْ آذَنَ لَكُمْ إِنَّهُ لَكَبِيرُكُمُ الَّذِي عَلَّمَكُمُ السَّحَرَ فَلَسَوْفَ تَعْلَمُونَ لَا قُطْعَنَ أَيْدِيكُمْ وَأَرْجُلُكُمْ مِنْ خِلَافٍ وَلَا صِلَابَكُمْ أَجْمَعِينَ ﴿٤٩﴾ قَالُوا لَا صَبِيرُ إِنَّا إِلَى رَبِّنَا مُنْقَلِبُونَ ﴿٥٠﴾ إِنَّا نَطْمَعُ أَنْ يَغْفِرَ لَنَا رَبُّنَا خَطَايَا أَنْ كُنَّا أَوَّلَ الْمُؤْمِنِينَ ﴿٥١﴾ وَأَوْحَيْنَا إِلَى مُوسَى أَنْ أَسْرِ بِعِبَادِي إِنَّكَ مُتَّبَعُونَ ﴿٥٢﴾ فَارْسَلْ فِرْعَوْنَ فِي الْمَدَائِنِ حَاشِرِينَ ﴿٥٣﴾ إِنَّ هَؤُلَاءِ لَشِرْذِمَةٌ قَلِيلُونَ ﴿٥٤﴾ وَإِنَّهُمْ لِنَالِغَاظُونَ ﴿٥٥﴾ وَإِنَّا لَجَمِيعٌ حَاذِرُونَ ﴿٥٦﴾ فَأَخْرَجْنَاهُمْ مِنْ جَنَّاتٍ وَعُيُونٍ ﴿٥٧﴾ وَكُنُوزٍ وَمَقَامٍ كَرِيمٍ ﴿٥٨﴾ كَذَلِكَ وَأَوْرَثْنَاهَا بَنِي إِسْرَءِيلَ ﴿٥٩﴾ فَاتَّبَعُوهُمْ مُشْرِقِينَ ﴿٦٠﴾

نیز

اجازه دهم، به او ایمان آوردید؟ قطعاً او استاد شماست که به شما جادو آموخته است. به زودی (عاقبت کار خود را) خواهید دانست. بی شک دست و پاهایتان را به عکس یکدیگر قطع می کنم و بی گمان همه ی شما را به شدت (به تنه های درختان خرما) می بندم.» ۴۹ گفتند: «(در این شکنجه،) هیچ زبانی به ما نخواهد رسید؛ زیرا ما به پیشگاه پروردگارمان باز می گردیم؛ ۵۰ ما امیدواریم که پروردگارمان به سبب این که ما نخستین ایمان آورندگان (به موسی) هستیم، خطاهایمان را ببخشد.» ۵۱ به موسی وحی کردیم که شبانه بندگان را (از مصر) ببر؛ زیرا شما تعقیب خواهید شد. ۵۲ پس از آن (که) فرعون (از آن تصمیم آگاه شد)، در شهرها افرادی را برای گرد آوردن (نیروها) فرستاد. ۵۳ (و گفت:) «بی شک اینان، گروهی بسیار کوچک اند؛ ۵۴ و حقیقتاً آنان ما را به خشم آورده اند؛ ۵۵ و قطعاً ما جماعتی آماده و هوشیاریم.» ۵۶ بدین ترتیب، آنان را از باغ ها و چشمه سارها و گنج ها و اقامتگاه های عالی بیرون آوردیم. ۵۷ و ۵۸ (اراده ی ما) چنین بود و (بدین ترتیب،) آن (نعمت) ها را به بنی اسرائیل به ارث دادیم. ۵۹ پس در آستانه ی طلوع خورشید، به بنی اسرائیل رسیدند. ۶۰

از غسل می‌کند و وصال محبوب را برترین هدف می‌کند. این همان نیرویی بود که پیامبر اسلام ﷺ از آن کمک گرفت و مسلمانان نخستین را با آن پرورش داد و ملتی عقب‌افتاده را به سرعت به اوج افتخار رسانید؛ مسلمانانی که سرگذشت‌شان مایه‌ی اعجاب جهانیان شد (تفسیر نمونه، ج ۱۵، ص ۲۳۲).

ساحران اما چگونه در یک لحظه به این درجه‌ی والا از ایمان به خدا و رسالت انبیای الهی دست یافتند، و چگونه به حیات دیگر انسان‌ها یقین محکم پیدا کردند که خواستار شهادت شدند و آن را بازگشت به جانب خدا دریافتند؟!

پاسخ این‌که آن هنگام که پرده‌های خودخواهی و بردگی هوای نفس و خضوع و خشوع در برابر طاغوت فرو می‌افتد، حقیقت بدون هیچ مانعی برای قلب آشکار می‌شود، و علمی که به دست می‌آید، علمی شهودی و همراه با یقینی راست و درست است. ساحرانی که مدت درازی در زمین خدا آمد و شد کرده و از خوان نعمت او برخوردار بودند، اما به جای او، دیگری را می‌پرستیدند، چون متوجه این امر شدند، زیانی را که تاکنون متوجهشان شده بود، دریافتند و سنگینی بار شرک به خداوند را احساس کردند. پس بر این شدند که کفاره‌ی گناهان خود را بپردازند. پس نامه‌ی زندگی خود را با خون شهادت پاک و طاهر کردند (تفسیر هدایت، ج ۹، صص ۴۶-۴۷).

درس بزرگ سرگذشت ساحران زمان فرعون، این است که زندگی و حیات در نظام طاغوت، عین ذلت و مرگ است؛ اما زمانی که امت‌ها عزم می‌کنند که تاریکی طاغوتی را درهم شکنند و وارد سرزمین نور شوند، هم از امداد الهی بهره‌مند می‌شوند و هم حقیقت ایمان به ایشان افاضه می‌شود: «خداوند، ولی و سرپرست کسانی‌ست که ایمان آورده‌اند؛ آن‌ها را از ظلمت‌ها به سوی نور بیرون می‌برد» (اما) کسانی که کافر شدند، اولیایشان، طاغوت‌ها هستند که آن‌ها را از نور به سوی ظلمت‌ها بیرون می‌برند. آنان، اهل آتش‌اند و همیشه در آن خواهند ماند.» (بقره/۲۵۷).

بنابراین هیچ‌گاه نباید توقع داشت که انسان تن‌داده به دستگاه طاغوت و شیطان، به نور ایمان منور شود و به معارف حق الهی یقین کند. حرکت و خیزش و انقلاب جهانی اندیشه‌ی اسلامی نیز در پی شکستن بنیان‌ها و پایه‌های طاغوت و استکبار جهانی‌ست تا انسان‌ها، فارغ از اغلال و زنجیرهای زور، زر و تزویر، به نور ایمان مزین شوند؛ امری که در راستای رسالت تاریخی انبیاست؛ رسالتی که «بارهای سنگین و زنجیرهایی را که بر (دوش) آن‌ها (انسان‌ها) بوده، برمی‌دارد.» (اعراف/۱۵۷). /ب

۴۹-۵۱. دین‌داری سخت است؛ مگر در پرتو نور ایمان

مسلمان شدن، با ذکر شهادتین اتفاق می‌افتد؛ لکن حفظ دین سخت است. مرد آن است که وقتی با مشقت و سختی، تمسخر، تهدید به شکنجه و مرگ روبه‌رو می‌شود، به رحمت خدا امیدوار باشد و دین خود را حفظ کند. بسیاری از ما، زمانی که با کوچک‌ترین ناملامی در مسیر دین‌داری مواجه می‌شویم، زبان به گله و شکایت باز و ناسپاسی می‌کنیم؛ اما کسی که دل در گرو پروردگار دارد و به بخشایش گناهان و خطاهای خود امیدوار است، صداقت خود در دین‌داری را اتفاقاً در اوضاع سخت نشان می‌دهد، و همواره راستی که اول‌مؤمن است.

آفرین بر این ایمان راستین

فرعون، ساحرانِ ایمان‌آورنده به موسی (علیه السلام) را تهدید می‌کند که دست و پایتان را به خلاف هم قطع می‌کنم و به دارتان می‌آویزم؛ اما جواب می‌شنود که «لا ضیر»؛ یعنی این‌که تو ما را به دار بیاویزی، ضرری برای ما ندارد؛ چراکه ما در مقابل عذابی که ما را بدان تهدید می‌کنی، صبر می‌کنیم و به سوی پروردگار خود باز می‌گردیم؛ که عالی‌ترین بازگشت‌هاست. ما نه تنها از مرگ و کشته شدن باک نداریم، مشتاق آن نیز هستیم؛ چراکه با مردن و کشته شدن، به سوی پروردگار خود بر می‌گردیم، و از این برگشتن هم خوفي نداریم؛ برای این‌که ما امیدواریم که پروردگارمان خطاهای ما را ببامزد؛ چون ما اولین کسانی هستیم که به موسی و هارون، فرستادگان پروردگارمان، ایمان آورده‌ایم.

تعلیل ساحران ایمان‌آورنده، درست است؛ زیرا فتح باب در هر امر خیری، اثری از خیرات دارد که هیچ عقل سالمی در آن شک نمی‌کند. پس اگر خدای سبحان بنا داشته باشد مؤمنی را بدین علت که به رحمت و مغفرت او ایمان دارد، بیاورد، قطعاً رحمت و مغفرت او، اولین کسی را که باب ایمان را گشوده و راه را برای دیگران هموار کرده، و نمی‌گذارد (ترجمه‌ی المیزان، ج ۱۵، صص ۳۸۵-۳۸۶). خداوند غفار الذنوب، چنان پرده‌پوشی می‌کند که سیئات از نامه‌ی عمل انسان محو، و به جای آن‌ها حسنات ثبت می‌شود (اطیب البیان، ج ۱۰، ص ۳۲). اسلام آوردن، گذشته‌ها را قطع، محو و فراموش می‌کند (اصول کافی، ج ۵، ص ۷۸۵).

ایمان، حقیقتی نجات‌بخش که در نظام الهی تحقق می‌یابد

این چه نیرویی‌ست که وقتی در قلب انسان پیدا می‌شود، بزرگ‌ترین قدرت‌ها در نظرش کوچک می‌نماید، و خود در برابر سخت‌ترین شکنجه‌ها مقاوم و برای یتار جان سخاوتمند می‌شود؟ این نیروی ایمان است. این شعله، چراغ فروزان عشق است که شهد شهادت در راه خدا را در کام انسان، شیرین‌تر



فَلَمَّا تَرَى الْجَمْعَانَ قَالَ أَصْحَبُ مُوسَى إِنَّا لَمُدْرِكُونَ ﴿٦١﴾ قَالَ
 كَلَّا إِنَّ مَعِيَ رَبِّي سَيَهْدِينِ ﴿٦٢﴾ فَأَوْحَيْنَا إِلَى مُوسَى أَنْ اضْرِبْ
 بِعَصَاكَ الْبَحْرَ فَانْفَلَقَ فَكَانَ كُلُّ فِرْقٍ كَالطَّوْدِ الْعَظِيمِ ﴿٦٣﴾
 وَأَزْلَفْنَا ثَمَّ الْآخَرِينَ ﴿٦٤﴾ وَأَنْجَيْنَا مُوسَى وَمَنْ مَعَهُ أَجْمَعِينَ ﴿٦٥﴾
 ثُمَّ أَغْرَقْنَا الْآخَرِينَ ﴿٦٦﴾ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً وَمَا كَانَ أَكْثَرُهُمْ
 مُؤْمِنِينَ ﴿٦٧﴾ وَإِنَّ رَبَّكَ لَهُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ ﴿٦٨﴾ وَاتْلُ عَلَيْهِمْ
 نَبَأَ إِبْرَاهِيمَ ﴿٦٩﴾ إِذْ قَالَ لِأَبِيهِ وَقَوْمِهِ مَا تَعْبُدُونَ ﴿٧٠﴾ قَالُوا
 نَعْبُدُ أَصْنَامًا فَنَنْظِلُ لَهَا عَافِيَةً ﴿٧١﴾ قَالَ هَلْ يَسْمَعُونَكُمْ إِذْ
 تَدْعُونَ ﴿٧٢﴾ أَوْ يَنْفَعُونَكُمْ أَوْ يَضُرُّونَ ﴿٧٣﴾ قَالُوا بَلْ وَجَدْنَا
 آبَاءَنَا كَذَلِكَ يَفْعَلُونَ ﴿٧٤﴾ قَالَ أَفَرَأَيْتُمْ مَا كُنْتُمْ تَعْبُدُونَ ﴿٧٥﴾
 أَنْتُمْ وَإِبَادُكُمْ الْأَقْدَمُونَ ﴿٧٦﴾ فَاتَّبَعْتُمْ عَدُوِّي إِلَّا رَبَّ
 الْعَالَمِينَ ﴿٧٧﴾ الَّذِي خَلَقَنِي فَهُوَ يَهْدِينِ ﴿٧٨﴾ وَالَّذِي هُوَ
 يُطْعِمُنِي وَيَسْقِينِ ﴿٧٩﴾ وَإِذَا مَرِضْتُ فَهُوَ يَشْفِينِ ﴿٨٠﴾ وَالَّذِي
 يُمَيِّتُنِي ثُمَّ يُحْيِينِ ﴿٨١﴾ وَالَّذِي أَطْمَعُ أَنْ يَغْفِرَ لِي خَطِيئَتِي
 يَوْمَ الدِّينِ ﴿٨٢﴾ رَبِّ هَبْ لِي حُكْمًا وَالْجِنِّي بِالصِّلَحِينَ ﴿٨٣﴾

هنگامی که دو گروه یکدیگر را دیدند،
 همراهان موسی گفتند: «به ما رسیدند.» ۶۱
 (موسی) گفت: «به هیچ وجه (چنین
 نخواهد شد)؛ زیرا پروردگارم با من است.
 به زودی راهنمایی ام می کند.» ۶۲ آنگاه به
 موسی وحی کردیم که با چوب دستیات به
 دریا بزن. پس (او زد و دریا) از هم شکافت
 و هر بخش از آن، مانند کوهی بزرگ شد.
 ۶۳ و فرعونیان را به آنجا نزدیک کردیم؛
 ۶۴ و موسی و تمامی همراهانش را نجات
 دادیم. ۶۵ آنگاه گروه دیگر را غرق کردیم.
 ۶۶ به راستی در این (سرگذشت)، نشانه ای
 وجود دارد؛ ولی بیشتر آنان ایمان نمی آورند. ۶۷
 و قطعاً این پروردگار توست که شکست ناپذیر
 و بسیار مهربان است. ۶۸ سرگذشت ابراهیم
 را برایشان بخوان؛ ۶۹ آنگاه که به عمو و قوم
 خود گفت: «چه چیزی را می پرستید؟» ۷۰
 گفتند: «بت هایی را می پرستیم و پیوسته بر
 عبادت آنان باقی می مانیم.» ۷۱ گفت: «آیا

هنگامی که (آنان را) می خوانید، صدای شما را می شنوند؟ ۷۲ یا به شما سود و زبانی می رسانند؟» ۷۳ گفتند: «(نه)؛
 بلکه اجداد و نیاکان خود را یافتیم که چنین می کردند.» ۷۴ (ابراهیم) گفت: «آیا به آنچه که شما و اجدادِ نخستین تان
 پرستش می کردید، توجه دارید؟» ۷۵ و ۷۶ پس آنان دشمن من هستند. البته مالک و صاحب اختیار جهانیان
 (چنین نیست)؛ ۷۷ آن کس که مرا آفرید، و آنگاه، همو هدایت می کند؛ ۷۸ و تنها اوست که به من آب و غذا می دهد؛
 ۷۹ و زمانی که مریض شوم، همو شفایم می دهد؛ ۸۰ همو که مرا می میراند و پس از آن زنده ام می کند؛ ۸۱
 همو که امیدوارم در روز قیامت، خطاهای مرا ببخشد (و این کارها از خدایان شما بر نمی آید). ۸۲ پروردگارا،
 بینش و حکمتی (والا) به من ببخش و مرا به شایستگان ملحق کن؛ ۸۳

روشن کند که همه جا و نه فقط در دنیا، که در آخرت نیز بر سر خوان نعمت او نشسته است (تفسیر نمونه، ج ۱۵، ص ۲۵۸).

منظور از «میراندن»، مرگیست که خداوند آن را برای هر کسی تقدیر کرده و فرموده است: «هر انسانی، طعم مرگ را می‌چشد.» (عنکبوت/۵۷). البته این مرگ، انعدام و فنا نیست؛ بلکه انتقال آدمیان از خانه‌ای به خانه‌ای دیگر است که یکی از تدابیر عام جاری در عالم است. مراد از زنده کردن نیز افزای حیات بعد از مرگ است (ترجمه‌ی المیزان، ج ۱۵، ص ۳۹۸).

۶- بخشایشگر، خداست

ابراهیم علیه السلام، آموزش را مثل نعمت‌های مذکور دیگر، قطعی نخواند و نگفت که «و کسی که مرا می‌آموزد»؛ بلکه گفت: «و کسی که امیدوارم مرا بیاموزد.» علتش این است که آموزش، امری استحقاقی نیست تا همگان خود را مستحق آن بدانند؛ بلکه فضلی از ناحیه‌ی خداست، و به طور کلی هیچ‌کس از خدا هیچ‌چیز طلب‌کار نیست؛ بلکه خدای سبحان بر خود واجب کرده که خلق را هدایت کند و رزق دهد (ذاریات/۲۳) و پیراند (انبیاء/۳۵) و زنده کند (یونس/۴)؛ ولی بر خود واجب نکرده که هر گنه‌کاری را بیاموزد. بنابراین فرموده است: «خداوند (هرگز) شرک را نمی‌بخشد، و پایین‌تر از آن را برای هر کس (که) بخواهد و شایسته بداند، می‌بخشد.» (نساء/۴۸).

ابراهیم علیه السلام همچنین به خود نسبت خطا و گناه داد؛ با این‌که از گناه معصوم بود. این دلیل بر این است که مرادش از خطیئه، مخالفت با اوامر مولوی الهی نبوده؛ چون خطیئه و گناه، مراتبی دارد، و هر کس به حسب مرتبه‌ای که از عبودیت خدا دارد، در همان مرتبه، خطیئه‌ای دارد؛ همچنان که گفته شده که «خوبی‌های نیکان، برای مقربان درگاه حق، بدی و گناه محسوب می‌شود». برای همین است که خدای متعال به رسول گرمای خود دستور می‌دهد که «برای گناهت استغفار کن.» (یوسف/۲۹). آری، خطیئه از فردی مثل ابراهیم علیه السلام، این است که به سبب ضروریات زندگی از قبیل خواب و خوراک و آب و امثال آن نتواند در تمامی دقائق زندگی به یاد خدا باشد؛ هرچند که تأمین همین خواب و خوراک و سایر ضروریات زندگی نیز اطاعت است، و چگونه ممکن است خطیئه غیر این معنا را داشته باشد؛ درحالی که خدای متعال تصریح کرده که آن‌جناب، مخلص خداست، و احدی غیر خدا، سهمی از وی ندارد و شریک خدا نیست (ترجمه‌ی المیزان، ج ۱۵، ص ۳۹۸-۳۹۹) و در این باره فرموده است: «ما آنان را با خلوص ویژه‌ای خالص کردیم، و آن، یادآوری سرای آخرت بود.» (ص/۴۶). مبتنی بر همین جهان‌بینی توحیدی، خداوند به مؤمنان می‌فرماید: «از آیین پدرتان ابراهیم پیروی کنید.» (احق/۷۷). ب/

مرکز طبع و نشر قرآن کریم

۸۲-۷۷. تجلی توحید ناب در کلام ابراهیم علیه السلام

حضرت ابراهیم علیه السلام، جهان‌بینی توحیدی خود را طی جملاتی ژرف و تأمل‌برانگیز تبیین می‌فرماید:

۱- سعادت انسان؛ در گرو پرستش رب العالمین

می‌گوید: همه‌ی خدایان، دشمن من هستند؛ مگر خداوند عالمیان که رحیم و لطیف و عنایت‌کننده و منعم تمام نعمت‌ها و دافع تمامی شرور از من است. پرستش آن خدایان، مضر به دین من و مهلک من است؛ پس آن‌ها برای من اثر و خاصیتی جز دشمنی ندارند.

۲- خالق انسان، هادی و مدبر او نیز هست

الف. چون خلقت و ایجاد عالم که هستی‌اش به‌تدریج تکمیل می‌شود، تنها قائم به خداوند است، تدبیر عالم نیز تنها قائم بدوست؛ ب. هدایت الهی نیز مطلق است (مقید به زمان و مکان و ... نیست)؛ هدایت به سوی منافع دنیوی و منافع اخروی را در بر دارد و در همه‌ی زمان‌ها استمرار می‌یابد و همان هدایت عامه است (که همه‌چیز را شامل می‌شود) (ترجمه‌ی المیزان، ج ۱۵، ص ۳۹۷)؛ ج. خدا، همه‌چیز را به قدرت خود مستحکم آفریده و در مخلوقات، سنت‌هایی با بیشترین دقت برقرار کرده و انسان را از طریق غریزه و فطرت و عقل و وحی، به آن سنت‌ها راه نموده است. مطابقت داشتن وحی (نظام تشریع) با سنت‌ها (نظام تکوین)، بزرگ‌ترین گواه بر صدق و درستی رسالت، و رساترین حجت بر حکمت پروردگار و حسن تدبیر اوست (تفسیر هدایت، ج ۹، ص ۶۳).

۳- روزی‌رسان، خداست

کسی که صاحب فطرت پاکیزه است، با سلطه‌ی ناحق جامعه درمی‌افتد و انسانیت خویش را با تسلیم در برابر فساد فرهنگی مسلط بر آن ضایع می‌کند. چنین کسی، به جوهر حقایق راه می‌یابد، از غیب ظواهر باخبر می‌شود، و با دیدن نتایج و قراین، پی به حقایق منابع و سرچشمه می‌برد و اهل غفلت یا تغافل نیست (همان، ص ۶۴).

۴- شفا‌دهنده، خداست

انسان توحیدی، در هنگام بیماری، در عین طی کردن دوره‌ی درمان، اثربخشی دارو را منوط به خواست خدا می‌داند. بنابراین، در نظر وی، قضای رانده‌شده‌ی الهی (شفا یا مرگ)، تغییری مگر به خواست خداوند نمی‌یابد؛ گرچه بنا بر نظر شریعت مقدس، در حال بیماری، اهل مقاومت و کتمان مرض خویش است (نورالثقلین، ج ۱۴، ص ۵۵-۵۶).

۵- امانت و احیا، به دست خداست

ابراهیم علیه السلام سپس پا را از مرحله‌ی زندگی دنیا فراتر می‌گذارد و در باره‌ی زندگی جاویدان در سرای آخرت سخن می‌گوید تا



وَأَجْعَلْ لِي لِسَانَ صِدْقٍ فِي الْآخِرِينَ ﴿٨٤﴾ وَاجْعَلْنِي مِنْ وَرَثَةِ جَنَّةِ
التَّعِيمِ ﴿٨٥﴾ وَاعْفِرْ لِأَيِّ أَنَّهُ كَانَ مِنَ الضَّالِّينَ ﴿٨٦﴾ وَلَا تُخْزِنِي يَوْمَ
يُبْعَثُونَ ﴿٨٧﴾ يَوْمَ لَا يَنْفَعُ مَالٌ وَلَا بَنُونَ ﴿٨٨﴾ إِلَّا مَنْ آتَى اللَّهَ بِقَلْبٍ
سَلِيمٍ ﴿٨٩﴾ وَأُزْلِفَتِ الْجَنَّةُ لِلْمُتَّقِينَ ﴿٩٠﴾ وَبُرُزَتِ الْجَحِيمُ لِلْغَاوِينَ ﴿٩١﴾
وَقِيلَ لَهُمْ أَيْنَ مَا كُنْتُمْ تَعْبُدُونَ ﴿٩٢﴾ مِنْ دُونِ اللَّهِ هَلْ يَنْصُرُونَكُمْ
أَوْ يَنْصَرُونَ ﴿٩٣﴾ فَكُفُّوا فِيهَا هُمْ وَالْغَاوُونَ ﴿٩٤﴾ وَجُنُودُ إِبْلِيسَ
أَجْمَعُونَ ﴿٩٥﴾ قَالُوا وَهُمْ فِيهَا يَخْتَصِمُونَ ﴿٩٦﴾ تَاللَّهِ إِنْ كُنَّا لَفِي
ضَلَالٍ مُبِينٍ ﴿٩٧﴾ إِذْ نُسَوِّكُمْ بِرَبِّ الْعَالَمِينَ ﴿٩٨﴾ وَمَا أَضَلَّنَا
إِلَّا الْمُجْرِمُونَ ﴿٩٩﴾ فَمَالَنَا مِنْ شَافِعِينَ ﴿١٠٠﴾ وَلَا صَدِيقٍ حَمِيمٍ ﴿١٠١﴾
فَلَوْ أَنَّ لَنَا كَرَّةً فَنَكُونُ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ ﴿١٠٢﴾ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً وَمَا كَانَ
أَكْثَرُهُمْ مُؤْمِنِينَ ﴿١٠٣﴾ وَإِنَّ رَبَّكَ هُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ ﴿١٠٤﴾ كَذَّبَتْ
قَوْمُ نُوحٍ الْمُرْسَلِينَ ﴿١٠٥﴾ إِذْ قَالَ لَهُمْ أَخُوهُمْ نُوحٌ أَلَا تَتَّقُونَ ﴿١٠٦﴾
إِنِّي لَكُمْ رَسُولٌ أَمِينٌ ﴿١٠٧﴾ فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا أَمْرًا ﴿١٠٨﴾ وَمَا أَسْأَلُكُمْ
عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَى رَبِّ الْعَالَمِينَ ﴿١٠٩﴾ فَاتَّقُوا
اللَّهَ وَأَطِيعُوا أَمْرًا ﴿١١٠﴾ قَالُوا أَنْتُمْ لَكُمْ وَاتَّبَعَكَ الْأَرْذَلُونَ ﴿١١١﴾

و برای من در میان آیندگان ستایشی نیکو
قرار ده؛ ۸۴ و مرا از وارثان بهشت پرنعمت
کن. ۸۵ و عمویم را بیمارز؛ زیرا او گمراه
است؛ ۸۶ و روزی که (مردم) زنده می شوند،
مرا خوار نکن؛ ۸۷ روزی که هیچ (گونه) مالی
و هیچ فرزندی به انسان سودی نمی رساند؛
۸۸ البته کسی که دلی (پاک و) سالم
برای خدا آورد (، از آن سود خواهد
برد). ۸۹ (آری، در آن روز،) بهشت برای
پرهیزکاران نزدیک آورده می شود؛ ۹۰
و دوزخ برای گمراهان آشکار می شود؛
۹۱ و به آنان گفته می شود: «چیزهایی
که همواره به جای خدا می پرستیدید،
کجایند؟ آیا شما را یاری می کنند،
یا می توانند خود را (از عذاب خدا)
حفظ کنند؟» ۹۲ و ۹۳ پس آن (بت) ها و
گمراهان، پیایی با صورت به دوزخ افکنده
می شوند؛ ۹۴ و (نیز) همه ی سپاهیان
ابلیس. ۹۵ در حالی که با هم بحث و جدل
می کنند، می گویند: ۹۶ «به خدا سوگند که

قطعاً ما در گمراهی آشکاری به سر می بردیم؛ ۹۷ آنگاه که شما را با مالک و صاحب اختیار جهانیان برابر می شمردیم؛
۹۸ (آری،) تنها (همین) گنه کاران، ما را گمراه کردند؛ ۹۹ در نتیجه، نه شفاعت کننده ای داریم؛ ۱۰۰ و نه يك دوست
دل سوز و صمیمی؛ ۱۰۱ ای کاش بازگشتی (به دنیا) داشتیم تا از مؤمنان شویم.» ۱۰۲ به راستی در این (حقیقت)،
نشانه ای وجود دارد؛ ولی بیشتر آنان ایمان نمی آورند؛ ۱۰۳ و قطعاً این پروردگار توست که شکست ناپذیر
و بسیار مهربان است. ۱۰۴ قوم نوح، پیامبران را دروغگو شمردند؛ ۱۰۵ آن زمان که یکی از خودشان یعنی نوح
به ایشان گفت: «آیا خود را (از خشم خدا) حفظ نمی کنید؟» ۱۰۶ من برای شما پیامبری امین ام؛ ۱۰۷ بنابراین،
خود را از (خشم) خدا ننگه دارید و از من اطاعت کنید؛ ۱۰۸ من به سبب این (دعوت)، از شما هیچ مزدی
نمی خواهم. مزد من فقط بر عهده ی پروردگار جهانیان است؛ ۱۰۹ بنابراین، خود را از (خشم) خدا ننگه دارید و
از من اطاعت کنید.» ۱۱۰ گفتند: «آیا در حالی که افراد پست و بی مقدار از تو پیروی می کنند، تو را تصدیق

کنیم؟» ۱۱۱

مرکز طبع و نشر قرآن کریم

۸۸-۸۹. اعتبارات دنیوی در قیامت سودی مگر برای قلب

سلیم ندارد

خداوند، در آیات شریف، سود داشتن مال و فرزندان در روز قیامت را به کلی نفی فرموده است. این بدان سبب است که رابطه‌ی مال و فرزندان با انسان که در دنیا مبنای ملاک یاری و مساعدت طرفینی است، رابطه‌ای وهمی و خیالی است که تنها در نظام اجتماعی بشر معتبر شمرده می‌شود و در خارج از ظرف اجتماع مدنی هیچ اثری ندارد، و روز قیامت که روز انکشاف حقایق و جدا شدن آن‌ها از موهومات است و اسباب و مؤثرات اعتباری، از سببیت سقوط می‌کنند، مال و فرزند و خویشاوند نیز از اعتبار می‌افتند؛ همچنان‌که در قرآن کریم آمده است: «و (روز قیامت به آن‌ها گفته می‌شود): همه‌ی شما تنها به سوی ما بازگشتید، همان‌گونه که روز اول شما را آفریدیم، و آنچه را که به شما بخشیده بودیم، پشت سر گذاشتید.» (انعام/۹۴). نیز فرموده است: «هنگامی که در صور دمیده شود، هیچ‌یک از پیوندهای خویشاوندی میان آن‌ها در آن روز نخواهد بود و از یکدیگر تقاضای کمک نمی‌کنند؛ چون کاری از کسی ساخته نیست.» (مؤمنون/۱۰۱).

پس مراد از سود نداشتن مال و فرزندان در روز قیامت، این است که در قیامت، آن‌طور که این دو در دنیا و در اجتماع بشری معتبر بودند، اعتباری ندارند. آری، در دنیا و مجتمع بشری، مال، بهترین سبب و وسیله برای رسیدن به مقاصد زندگی، و همچنین فرزندان، بهترین وسیله برای رسیدن به شوکت و نیرو و غلبه‌اند. پس مال و فرزندان، مهم‌ترین چیزهایی هستند که آدمی در دنیا به آن‌ها اتکا و اعتماد می‌کند و دل می‌بندد. در نتیجه، سود نداشتن این دو در قیامت، کنایه از سود نداشتن هیچ سببی از اسباب اعتباری و قراردادی دنیا از قبیل علم و صنعت و جمال و امثال آن‌هاست که در دنیا برای جلب منافع مادی بدان‌ها تمسک می‌شد. به عبارت دیگر، نفی فایده از مال و فرزندان در آخرت، به معنای بطلان اجتماع مدنی و اسباب اعتباری و روابط قراردادی آن است (ترجمه‌ی المیزان، ج ۵، صص ۴۰۴-۴۰۳)؛ همچنان‌که در قرآن آمده است: «شما را چه شده که از هم یاری نمی‌طلبید؟ ولی آنان در آن روز تسلیم قدرت خداوندند.» (صافات/۲۵-۲۶).

سعادت اخروی؛ وابسته به سلامت قلب

سلامت قلب، به معنای دور بودن آن از آفات ظاهری و باطنی است (المفردات، ص ۴۲۱). ابراهیم علیه السلام از پروردگار خود

می‌خواهد که در روزی که مال و اولاد و سایر آنچه که در دنیا معتبر بوده ولی در قیامت سودی نمی‌بخشند، او را یاری کند. مدار سعادت در آن روز، سلامت قلب است؛ چه صاحب آن قلب سالم در دنیا مال و فرزندی داشته یا نداشته باشد.

البته نظریاتی در باب معنای آیه‌ی شریف ارایه شده که هیچ‌یک خالی از اشکال نیست (ر.ک: روح‌المعانی، ج ۱۹، ص ۱۰۰). قلب سلیم، قلبی است که ۱. از شرک خالی باشد. امام صادق علیه السلام فرموده است: «هر قلبی که در آن شرک و شک باشد، سقوط می‌کند و بی‌ارزش است.» (ترجمه‌ی مجمع‌البیان، ج ۱۸، ص ۳۳)؛ ۲. از علایق شدید مادی و دنیاپرستی تهی باشد؛ چراکه «عشق به دنیا، سرچشمه‌ی هر گناهی است.» (بحارالانوار، ج ۷۰، ص ۲۳۹). امام صادق علیه السلام در تفسیر آیه فرموده است: «این قلبی است که از حب دنیا سالم باشد.» (تفسیر الصافی، ج ۴، ص ۴۱)؛ ۳. جز خدا در آن نباشد. امام صادق علیه السلام در پاسخ به پرسشی در باره‌ی این آیه فرموده است: «قلب سلیم، قلبی است که خدا را در حالی ملاقات کند که غیر او در آن نباشد.» (همان).

سنخ‌شناسی قلب در لسان دین

ناگفته پیداست که منظور از قلب در این آیات شریف، روح و جان آدمی است. اسلام، پیش از هر چیز، به زیربنای فکری و عقیدتی و اخلاقی اهمیت می‌دهد؛ چراکه تمامی برنامه‌های عملی انسان و سلامت و فساد آن‌ها، جلوه و بازتابی از سلامت و فساد عقیده و اخلاق است (تفسیر نمونه، ج ۱۵، صص ۲۷۴-۲۷۵). امام صادق علیه السلام فرموده است: «قلب، چهار گونه است: ۱. قلبی که در آن نفاق و ایمان است؛ ۲. قلبی که وارونه است؛ ۳. قلبی که مَهر بر آن خورده و هیچ حقی به آن وارد نمی‌شود؛ ۴. قلبی که نورانی و خالی (از غیر خدا) است.» سپس افزوده است: «قلب نورانی، قلب مؤمن است. هر گاه خدا نعمتی به او بخشد، شکر می‌گوید، و هر گاه مصیبتی بدو رسد، صبر و شکیبایی می‌کند. قلب وارونه، قلب مشرکان است؛ همان‌گونه که خداوند فرموده است: «آیا کسی که به رو افتاده حرکت می‌کند، به هدایت نزدیک‌تر است یا کسی که راست قامت در صراط مستقیم گام برمی‌دارد؟» (ملک/۲۲). قلبی که در آن ایمان و نفاق است، قلب کسانی است که در برابر حق و باطل بی‌تفاوت‌اند؛ اگر در محیط حق قرار گیرند، تابع حق می‌شوند، و اگر در محیط باطل باشند، به باطل می‌گرایند. قلب مهرخورده، قلب منافقان است.» (اصول کافی، ج ۲، ص ۳۰۹). /



قَالَ وَمَا عَلَّمِي بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ﴿١١٥﴾ إِنَّ حِسَابَهُمْ إِلَّا عَلَى رَبِّي
لَوْ تَشْعُرُونَ ﴿١١٦﴾ وَمَا أَنَا بِطَارِدِ الْمُؤْمِنِينَ ﴿١١٧﴾ إِنْ أَنَا إِلَّا نَذِيرٌ مُّبِينٌ
﴿١١٨﴾ قَالُوا لَئِنْ لَمْ تَنْتَهِ يَنْحُوحْ لَتَكُونَنَّ مِنَ الْمَرْجُومِينَ ﴿١١٩﴾ قَالَ رَبِّ
إِنَّ قَوْمِي كَذَّبُونِ ﴿١٢٠﴾ فَافْتَحَ بَيْنِي وَبَيْنَهُمْ فَتْحًا وَنَجَّيْنِي وَمَنْ مَعِيَ
مِنَ الْمُؤْمِنِينَ ﴿١٢١﴾ فَأَنْجَيْنَاهُ وَمَنْ مَعَهُ فِي الْفُلِّ الْمَشْحُونِ
﴿١٢٢﴾ ثُمَّ أَغْرَقْنَا بَعْدَ الْبَاقِينَ ﴿١٢٣﴾ إِنْ فِي ذَلِكَ لَآيَةٌ وَمَا كَانَ
أَكْثَرُهُمْ مُّؤْمِنِينَ ﴿١٢٤﴾ وَإِنَّ رَبَّكَ لَهُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ ﴿١٢٥﴾ كَذَّبَتْ
عَادُ الْمُرْسَلِينَ ﴿١٢٦﴾ إِذْ قَالَ لَهُمْ أَخُوهُمْ هُودٌ أَلَا تَتَّقُونَ ﴿١٢٧﴾ إِنْ
لَكُمْ رَسُولٌ أَمِينٌ ﴿١٢٨﴾ فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا ﴿١٢٩﴾ وَمَا أَسْأَلُكُمْ
عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَى رَبِّ الْعَالَمِينَ ﴿١٣٠﴾ أَتَبْنُونَ بِكُلِّ
رَبْعٍ آيَةً تَعْبَثُونَ ﴿١٣١﴾ وَتَتَّخِذُونَ مَصَانِعَ لَعَلَّكُمْ تَخْلُدُونَ ﴿١٣٢﴾
وَإِذَا بَطِشْتُمْ بَطِشْتُمْ جَبَّارِينَ ﴿١٣٣﴾ فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا ﴿١٣٤﴾
وَاتَّقُوا الَّذِي أَمَدَّكُمْ بِمَا تَعْلَمُونَ ﴿١٣٥﴾ أَمَدَّكُمْ بِأَنْعَامٍ وَبَنِينَ ﴿١٣٦﴾
وَجَنَّاتٍ وَعُيُونٍ ﴿١٣٧﴾ إِنْ فِي ذَلِكَ لَآيَةٌ لِّعِبَادٍ عَظِيمٍ ﴿١٣٨﴾
﴿١٣٩﴾ قَالُوا سَوَاءٌ عَلَيْنَا أَوَعَظْتَ أَمْ لَمْ تَكُنْ مِنَ الْوَعَّظِينَ ﴿١٤٠﴾

گفت: «من چه اطلاعی از کارهایی که (پیش از ایمان آوردنشان) می‌کردند، دارم؟ ۱۱۲ اگر درک کنید، (به این نتیجه می‌رسید که) محاسبه‌ی (اعمال) آنان فقط بر عهده‌ی پروردگار من است؛ ۱۱۳ و من مؤمنان را طرد نخواهم کرد؛ ۱۱۴ (زیرا) من فقط هشداردهنده‌ای آشکار هستم (: نه محاسبه‌گر اعمال مردم).» ۱۱۵ گفتند: «ای نوح، اگر دست برنداری، قطعاً سنگسار خواهی شد.» ۱۱۶ گفت: «پروردگارا، قوم من، مرا دروغگو شمردند؛ ۱۱۷ پس میان من و آنان با قاطعیت داوری کن، و من و مؤمنان همراهم را نجات ده.» ۱۱۸ پس (دعایش را اجابت کردیم و) او و همراهانش را در آن کشتی که پر (از انسان‌ها و حیوانات) بود، نجات دادیم. ۱۱۹ آنگاه بعد از (نجات دادن) آن‌ها، بقیه را غرق کردیم. ۱۲۰ به راستی در این (داستان) نشانه‌ای وجود دارد؛ ولی بیشتر آنان ایمان نمی‌آوردند. ۱۲۱ و قطعاً این پروردگار توست

که شکست‌ناپذیر و بسیار مهربان است. ۱۲۲ (قوم) عاد، پیامبران را دروغگو شمردند؛ ۱۲۳ آن زمان که یکی از خودشان یعنی هود به ایشان گفت: «آیا خود را (از خشم خدا) حفظ نمی‌کنید؟ ۱۲۴ من برای شما پیامبری امین‌ام؛ ۱۲۵ بنابراین، خود را از (خشم) خدا ننگه دارید و از من اطاعت کنید؛ ۱۲۶ من به سبب این (دعوتم)، از شما هیچ مزدی نمی‌خواهم. مزد من فقط بر عهده‌ی پروردگار جهانیان است؛ ۱۲۷ آیا در حال بیهوده‌کاری و سرگرمی، بر هر مکان مرتفعی علامتی بنا می‌کنید (تا به هم فخر بفروشید)؟ ۱۲۸ و به امید این‌که جاودان بمانید، قلعه‌ها و کاخ‌ها و مخزن‌های آب می‌سازید؟ ۱۲۹ و هنگامی که می‌خواهید (در مسأله‌ای) شدت عمل به خرج دهید، با زورگویی و گردن‌کشی شدت عمل نشان می‌دهید (نه در حد اعتدال)؟ ۱۳۰ پس خود را از (خشم) خدا ننگه دارید و از من اطاعت کنید؛ ۱۳۱ و خود را از (خشم) کسی حفظ کنید که آنچه را (خود) می‌دانید، برایتان زیاد کرد؛ ۱۳۲ (یعنی) چهارپایان و فرزندان‌تان را زیاد کرد؛ ۱۳۳ و باغ‌ها و چشمه‌ساران را؛ ۱۳۴ (پس) شکرش را به جا بیاورید؛ زیرا من از عذاب روزی بزرگ بر شما بیم دارم.» ۱۳۵ گفتند: «برای ما یکسان است که ما را پند دهی یا ندهی؛ ۱۳۶

۱۳۱-۱۳۴. ملازمه تقوا و امداد الهی

«مدّ»، در اصل به معنای کشیدن است؛ ولی به معنای یاری هم به کار می‌رود. امداد، بیشتر برای موارد محبوب به کار می‌رود؛ برخلاف کلمه‌ی مدّ که بیشتر برای مکروهات استعمال می‌شود (اسراء/۶)؛ شایان ذکر این‌که هر دو کلمه در قرآن کریم آمده است: یٰکَ جَا فَرَمُوْهُ: «و ايشان را با میوه مدد دادیم.» (طور/۲۲)؛ و در جای دیگر می‌خوانیم: «عذاب را بر او استمرار خواهیم داد.» (مریم/۷۹).

چون خداوند در آیه‌ی ۱۳۲، حکم تقوای الهی را بر وصف امداد الهی تعلیق فرموده، معلوم است که در پی نشان دادن علیت بوده است. بنابراین، آیه چنین معنا می‌دهد که بهره‌زید از خدایی که شما را با نعمت‌های خود مدد می‌دهد؛ اما چرا بهره‌زید؟ برای این‌که او شما را مدد می‌دهد. پس بر شما واجب است که شکرش را به جای آرید و نعمت‌هایش را در آنجا که باید، صرف کنید؛ نه این‌که با آن‌ها اتراف و استکبار بورزید؛ چون کفران نعمت، غضب و عذاب خدای را در پی می‌آورد (ترجمه‌ی المیزان، ج ۱۵، ص ۴۲۳)؛ همچنان که فرموده است: «اگر شکرگزاری کنید، (نعمت خود را) بر شما خواهم افزود، و اگر ناسپاسی کنید، مجازاتم شدید است.» (ابراهیم/۷).

ممکن نبودن شکرگزاری کامل پروردگار

انسان هیچ‌گاه توان شکرگزاری کامل پروردگار را ندارد؛ چراکه امکان شکر، خود توفیقی از جانب خداوند است که اعطای آن نیز مستلزم شکر است. پس برای توفیق یافتن به هر شکری، شکری دیگر لازم و واجب است. از همین رو هیچ بنده‌ای نمی‌تواند شکر کامل نعمت‌های خدا را به جا آورد.

امام سجاد (علیه السلام) در اعتراف به تقصیر از ادای شکر نعمات الهی چنین فرموده است: «بار خدایا، آدمی هنوز سپاس نعمت را چنان که باید، به جای نیاورده که نعمت دیگرش می‌دهی و شکری دیگرش واجب می‌کنی ... بار خدایا، شکرگزارترین بندگان تو، از سپاس تو عاجزند، و عبادت‌کننده‌ترین عابدان تو، در عبادت خویش قاصر ... بار خدایا، در برابر اندک‌سپاسی، جزای فراوان دهی، و در برابر اندک‌طاعتی، ثواب بسیار؛ چنان‌که گویی شکرگزاری بندگان، با آن‌که در ازای آن برایشان ثوابی مقرر کرده و به آنان اجری عظیم داده‌ای، چیزیست که می‌توانند از آن خودداری کنند؛ یا آن‌که خود سبب آن نبوده‌ای که اکنون جزایشان عطا می‌فرمایی؛ نه چنین است، ای خداوند من، که زمام کار بندگان تو، به دست تو بوده، پیش از آن‌که

توان عبادتشان باشد، و ثواب ایشان را مهیا کرده‌ای، پیش از آن‌که به اطاعتت روی آرند؛ زیرا شیوه‌ی تو، بخشندگی، و خوی تو، نیکوکاری، و راه و آیین تو، بخشایندگیست. بار خدایا، همه‌ی آفریدگان ... اقرار می‌کنند که حق عبادت و شکر تو را چنان که درخور آن هستی، به جای نیاورده‌اند.» (صحیفه‌ی سجاده، دعای ۳۷).

مظاهر امداد الهی

خداوند، در آیات شریف، ابتدا به اجمال و سپس به تفصیل نعمت‌های خود به انسان را یادآوری کرده؛ که روشی برای دل‌نشین کردن بحث‌هاست. ابتدا فرموده «شما را مدد داد به آنچه خودتان می‌دانید»، و آنگاه همان اجمال را تفصیل داده و فرموده است: «شما را به چهارپایان و نیز پسران (لایق و برومند) امداد فرموده و همچنین به باغ‌ها و چشمه‌ها.» بنابراین، از سویی سرمایه‌های مادی را که قسمت مهمی از آن - به‌ویژه در آن عصر - چهارپا و دام و باغ و چشمه بوده، در اختیار شما گذاشته، و از سوی دیگر، نیروی انسانی کافی که بتواند آن را حفظ و نگاه‌داری کند و پرورش دهد.

این تعبیر در آیات متعدد قرآن دیده می‌شود که هنگام برشمردن نعمت‌های مادی، نخست به «اموال» اشاره می‌کند، و سپس به «نیروی انسانی» که حافظ و نگاهبان و پرورش‌دهنده‌ی اموال است. این البته یک ترتیب طبیعی به نظر می‌رسد؛ نه این‌که اموال از اهمیت بیشتری برخوردار باشد. خداوند در جای دیگر می‌فرماید: «ما شما را به وسیله‌ی دارایی‌ها و فرزندی امداد خواهیم کرد و افراد شما را بیشتر (از دشمن) قرار می‌دهیم.» (اسراء/۶).

به این ترتیب، ما زندگی شما را، هم از نظر نیروی انسانی، هم کشاورزی و باغ‌داری، و هم دام‌داری و وسایل حمل و نقل، برابر کردیم؛ به گونه‌ای که در زندگی خود احساس کمترین ناراحتی و کمبودی نداشته باشید؛ ولی چه شد که بخشنده‌ی این همه نعمت را فراموش کردید؛ شب و روز بر سر سفره‌ی او نشستید و او را نشناختید؟! (تفسیر نمونه، ج ۱۵، صص ۲۹۶-۲۹۷)

در جمله‌ی نخست که بیان اجمالی نعمات الهی بود، این نکته نیز هست که خود شما می‌دانید که این نعمت‌ها از امداد خدای متعال و صنع اوست، و احدی غیر او در ایجاد آن‌ها و امدادش به شما شرکت نداشته؛ پس تنها اوست که بر شما واجب است که از نافرمانی‌اش بهره‌زید و شکرش را به جای آورید و او را بپرستید؛ نه بت‌ها را (ترجمه‌ی المیزان، ج ۱۵، ص ۴۲۳).

ب/

إِنَّ هَذَا إِلَّا خُلُقُ الْأَوَّلِينَ ﴿١٣٧﴾ وَمَا نَحْنُ بِمُعَذِّبِينَ ﴿١٣٨﴾ فَكَذَّبُوهُ
فَأَهْلَكْنَاهُمْ إِنْ فِي ذَلِكَ لَآيَةٌ وَمَا كَانَ أَكْثَرُهُمْ مُؤْمِنِينَ ﴿١٣٩﴾ وَإِنَّ
رَبَّكَ لَهُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ ﴿١٤٠﴾ كَذَّبَتْ ثَمُودُ الْمُرْسَلِينَ ﴿١٤١﴾ إِذْ
قَالَ لَهُمْ أَخُوهُمْ صَالِحٌ أَلا تَتَّقُونَ ﴿١٤٢﴾ إِنْ لَكُمْ رَسُولٌ أَمِينٌ ﴿١٤٣﴾
فَاتَّقُوا اللَّهَ وَاطِيعُونَ ﴿١٤٤﴾ وَمَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ
إِنْ أَجَرِيَ إِلَّا عَلَى رَبِّ الْعَالَمِينَ ﴿١٤٥﴾ أَتُتْرَكُونَ فِيمَا هُنَاءَ مِنْكُمْ
﴿١٤٦﴾ فِي جَنَّاتٍ وَعُيُونٍ ﴿١٤٧﴾ وَزُرُوعٍ وَنَخْلٍ طَلْعُهَا هَضِيمٌ ﴿١٤٨﴾
وَتَنْحِتُونَ مِنَ الْجِبَالِ بُيُوتًا فَرِهِينَ ﴿١٤٩﴾ فَاتَّقُوا اللَّهَ وَاطِيعُونَ
﴿١٥٠﴾ وَلَا تُطِيعُوا أَمْرَ الْمُسْرِفِينَ ﴿١٥١﴾ الَّذِينَ يُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ
وَلَا يُصْلِحُونَ ﴿١٥٢﴾ قَالُوا إِنَّمَا أَنْتَ مِنَ الْمُسَحَّرِينَ ﴿١٥٣﴾ مَا أَنْتَ
إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُنَا فَأْتِ بَآيَةٍ إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ ﴿١٥٤﴾ قَالَ
هَذِهِ نَافَةٌ لَهَا شِرْبٌ وَلَكُمْ شِرْبُ يَوْمٍ مَعْلُومٍ ﴿١٥٥﴾ وَلَا تَمَسُّوهَا
بِسَوْءٍ فَيَأْخُذَكُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ ﴿١٥٦﴾ فَعَقَرُوهَا فَاصْبَحُوا
نَدِيمِينَ ﴿١٥٧﴾ فَأَخَذَهُمُ الْعَذَابُ إِنْ فِي ذَلِكَ لَآيَةٌ وَمَا كَانَ
أَكْثَرُهُمْ مُؤْمِنِينَ ﴿١٥٨﴾ وَإِنَّ رَبَّكَ لَهُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ ﴿١٥٩﴾

این (پند و اندرز دادن)، فقط شیوهی گذشتگان (خرافاتی) است؛ ۱۳۷ و ما عذاب نخواهیم شد. ۱۳۸ بدین ترتیب، او را دروغگو شمردند، و در نتیجه هلاکشان کردیم. به راستی در این (سرگذشت)، نشانه‌ای وجود دارد؛ ولی بیشتر آنان ایمان نمی‌آوردند. ۱۳۹ و قطعاً این پروردگار توست که شکست‌ناپذیر و بسیار مهربان است. ۱۴۰ (قوم) ثمود، پیامبران را دروغگو شمردند؛ ۱۴۱ آنگاه که یکی از خودشان یعنی صالح به ایشان گفت: «آیا خود را (از خشم خدا) حفظ نمی‌کنید؟» ۱۴۲ من برای شما پیامبری امین‌ام؛ ۱۴۳ بنابراین، خود را از (خشم) خدا نگه دارید و از من اطاعت کنید؛ ۱۴۴ من به سبب این (دعوت)، از شما هیچ مزدی نمی‌خواهم. مزد من فقط بر عهده‌ی پروردگار جهانیان است؛ ۱۴۵ آیا (خیال می‌کنید) در نعمت‌هایی که اینجاست، ایمن و آسوده‌رها می‌شوید؟ ۱۴۶ در باغ‌ها و (کنار) چشمه‌سارها؛ ۱۴۷ و کشتزارها و

درختان خرمایی که شکوفه‌هایش انبوه و لطیف است؟؛ ۱۴۸ و استادانه از کوه‌ها خانه‌هایی انتخاب می‌کنید و (آن‌ها را) می‌تراشید؟؛ ۱۴۹ بنابراین، خود را از (خشم) خدا نگه دارید و از من اطاعت کنید؛ ۱۵۰ و از فرمان کسانی که از حد می‌گذرند، اطاعت نکنید؛ ۱۵۱ هم‌آنان که در زمین فساد می‌کنند و اصلاح نمی‌کنند. ۱۵۲ گفتند: «تو فقط جادو شده‌ای؛ ۱۵۳ تو فقط بشری مانند ما هستی. پس اگر راست می‌گویی، معجزه‌ای بیاور.» ۱۵۴ گفت: «این، ماده‌شتری‌ست که (در هفته) یک نوبت از آب، برای او، و یک نوبت از آب در روزهایی که معین شده، برای شما خواهد بود؛ ۱۵۵ و هیچ آزاری به او نرسانید؛ که عذاب روزی بزرگ، شما را فرا خواهد گرفت.» ۱۵۶ ولی با بُریدن رگ پای آن (ماده‌شتر)، او را کشتند و پس از آن پشیمان شدند. ۱۵۷ در نتیجه، عذاب، آنان را فرا گرفت. به‌راستی در این (سرگذشت)، نشانه‌ای وجود دارد؛ ولی بیشتر آنان ایمان نمی‌آوردند. ۱۵۸ و قطعاً این پروردگار توست که شکست‌ناپذیر و بسیار مهربان است. ۱۵۹

منحرف بشود، خللی در نظام طرح شده روی می‌نماید، و در پی آن، غایت خود آن جزء و غایت همه‌ی عالم رو به تباهی می‌گذارد.

واضح است که بیرون شدن يك جزء از آن خطی که برایش ترسیم شده، و تباهی نظمی که برای آن و غیر آن لازم بوده، باعث می‌شود که سایر اجزا با آن هماهنگی نکنند، و در عوض با آن بستیزند تا اگر توانستند، آن را به راه راستش برگردانند و به وسط راه و حد اعتدال بکشانند، و اگر نتوانستند، نابودش کرده، آتارش را هم محو کنند، تا صلاح خود را نگاه دارند و عالم هستی را بر قوام خود باقی گذارند و از انهدام و تباهی حفظ کنند.

انسان‌ها نیز که جزئی از اجزای عالم هستی هستند، از این کلیت مستثنی نیستند. پس اگر مطابق هدایت فطرتشان رفتار کردند، به آن سعادت که برایشان مقدر شده، می‌رسند؛ اما اگر از حدود فطرت خود تجاوز کردند، یعنی در زمین فساد به راه انداختند، خدای سبحان به قحط و گرفتاری و انواع عذاب‌ها و نعمت‌ها گرفتارشان می‌کند تا شاید به سوی صلاح و سداد برگردند؛ همچنان‌که فرموده است: «فساد، در خشکی و دریا، به سبب کارهایی که مردم کرده‌اند، آشکار شده است. خدا می‌خواهد نتیجه‌ی، بعضی از اعمالشان را به آنان بچشاند؛ شاید (به سوی حق) بازگردند.» (روم/۴۱). اگر آنان همچنان بر انحراف و فساد خود پمانند و به علت این‌که فساد در دل‌هایشان ریشه دوانیده، از آن دل بر نکنند، آن وقت به عذاب استیصال گرفتارشان می‌کند و زمین را از لوٹ وجودشان پاک می‌کند (اعراف/۹۶)؛ اما اگر اهل اصلاح باشند، در امان هستند (هود/۱۱۷)، و بلکه وارث زمین نیز خواهند بود. این بدان سبب است که وقتی انسان‌ها صالح باشند، عملشان هم صالح می‌شود، و چون عمل صالح شد، با نظام عام عالم موافق می‌شود، و با این اعمال صالح، زمین برای زندگی صالح مهیا می‌شود.

پس روشن شد که ۱. حقیقت دعوت انبیا، اصلاح حیات زمینی انسان‌هاست؛ چنان‌که خدای متعال از شعيب (ع) حکایت کرده که گفت: «من جز اصلاح - البته تا آنجا که توان دارم - نمی‌خواهم.» (هود/۸۸)؛ ۲. آیات شریف، در عین این‌که بیانی ساده‌اند، حجتی برهانی نیز هستند؛ ۳. از انسان‌ها بدین علت که بشر و دارای فطرت انسانیت‌اند، انتظار می‌رود که زمین را اصلاح کنند؛ ولی آنان، برخلاف توقع، از فطرت خود منحرف می‌شوند و به جای اصلاح افساد می‌کنند (ترجمه‌ی المیزان، ج ۱۵، صص ۴۳۰-۴۳۲). ب/

مرکز طبع و نشر قرآن کریم

۱۵۱-۱۵۲. اسراف و افساد؛ دو روی یک سکه

مراد از اطاعت امر مسرفان، تقلید عامیانه و پیروی کورکورانه از ایشان در اعمال و روش زندگی‌ست؛ آن روشی که آنان سلوکش را دوست می‌دارند. مراد از مسرفان نیز اشراف و بزرگانی هستند که دیگران از آنان پیروی می‌کنند؛ کسانی که از مرز حق تجاوز کرده و از حد اعتدال بیرون شده‌اند. آنان، مفسد در زمین‌اند و اصلاح‌گر نیستند، و مشخص است که با افساد، هیچ امانی از عذاب الهی نیست، و خداوند نیز عزیز و انتقام‌گیرنده است. امام باقر (ع) فرموده است: «مسرفان، کسانی هستند که حرام‌ها را حلال می‌شمارند و خون‌ها را می‌ریزند.» (میزان‌الحکمه، ج ۴، ص ۴۴۷).

در زبان قرآن، اسراف، در اموری چون خوردن و آشامیدن (اعراف/۳۱)، انتقام‌گیری و قصاص بیش از حد (اسراء/۳۲)، انفاق و بذل و بخشش بیش از اندازه (فرقان/۶۷)، داوری کردن و قضاوتی که منجر به کذب و دروغ می‌شود (غافر/۲۸)، اعتقاداتی که به شك و تردید می‌رسد (غافر/۲۴)، برتری‌جویی و استکبار و استثمار (دخان/۳۱)، و سرانجام به معنی هر گونه گناه (زمر/۵۲) آمده است (تفسیر نمونه، ج ۱۵، صص ۸۳۰-۸۳۷).

افساد در زمین؛ نتیجه‌ی انحراف از فطرت

عالم هستی، در عین تضاد و تراحمی که بین اجزایش وجود دارد، به نحو خاصی به هم مرتبط و پیوسته هم هست، و آن رشته‌ی ارتباط خاص، اجزای عالم را هم‌آغوش و هماهنگ یکدیگر کرده، و به سبب این هم‌آغوشی و هماهنگی، هر موجودی را به نتیجه و اثر رسانده است. عالم انسانی هم که جزئی از عالم آفرینش است، چنین است؛ هر انسانی با آن قوا و ادوات مختلف و متضادی که دارد، این فطرت را دارد که افعال و اعمال خود را تعدیل کند؛ چنان‌که هر يك از قوایش به حظ و بهره‌ای که دارد، برسد. انسان همچنین عقلی دارد که با آن، میان خیر و شر تمییز می‌دهد و حق هر صاحب حقی را به آن می‌رساند.

پس عالم هستی و تمام اجزای آن، با نظاماتی که در آن جاری‌ست، به سوی غایات و نتایجی صالح پیش می‌رود؛ نتایجی که برای همان‌ها خلق شده است. همچنین این عالم هستی که مجموعه‌ش به سوی يك هدف حرکت می‌کند، هر يك از اجزایش نیز راهی جداگانه و غیر از آن راهی دارد که سایر اجزا دارند؛ راهی که آن جزء، با اعمال خاص خود طی می‌کند؛ بدون این‌که از وسط راه به سوی چپ و راست آن تمایل کند، یا به علت افراط و تفریط، به‌کلی از آن منحرف شود؛ چون اگر متمایل یا

قوم لوط، پیامبران را دروغگو شمردند؛ ۱۶۰
آن زمان که یکی از خودشان یعنی لوط به
ایشان گفت: «آیا خود را (از خشم خدا)
حفظ می کنید؟» ۱۶۱ من برای شما پیامبری
امین ام؛ ۱۶۲ بنابراین، خود را از (خشم) خدا
نگه دارید و از من اطاعت کنید؛ ۱۶۳ من
به سبب این (دعوت)، از شما هیچ مزدی
نمی خواهم. مزد من فقط بر عهده ی
پروردگار جهانیان است؛ ۱۶۴ آیا از میان
مردم، سراغ مردان می روید؟؛ ۱۶۵ و
همسران تان را که پروردگارتان برایتان
آفریده است، رها می کنید؟ آری؛ شما
افرادی تجاوزکارید.» ۱۶۶ گفتند: «ای لوط،
اگر دست برنداری، حتماً (از شهر ما) بیرون
خواهی شد.» ۱۶۷ گفت: «من از (این) کار
شما، به شدت متنفرم؛ ۱۶۸ پروردگارا، من و
خانواده ام را از (زجر دیدن) کارهایشان (و
از مجازاتش) نجات ده.» ۱۶۹ پس ما، او و
خانواده اش، همگی را نجات دادیم؛ ۱۷۰

كَذَّبَتْ قَوْمُ لُوطٍ الْمُرْسَلِينَ ﴿١٦٠﴾ إِذْ قَالَ لَهُمْ أَخُوهُمْ لُوطُ أَلَا تَتَّقُونَ ﴿١٦١﴾ إِنِّي لَكُمْ رَسُولٌ أَمِينٌ ﴿١٦٢﴾ فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا أَمْرِي ﴿١٦٣﴾ وَمَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَى رَبِّ الْعَالَمِينَ ﴿١٦٤﴾ أَتَأْتُونَ الذُّكْرَانَ مِنَ الْعَالَمِينَ ﴿١٦٥﴾ وَتَذَرُونَ مَا خَلَقَ لَكُمْ رَبُّكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ بَلْ أَنْتُمْ قَوْمٌ عَادُونَ ﴿١٦٦﴾ قَالُوا لَنْ لَمْ تَنْتَه يَلُوطُ لَتَكُونَنَّ مِنَ الْمُخْرَجِينَ ﴿١٦٧﴾ قَالَ إِنِّي لِعَمَلِكُمْ مِنَ الْقَالِينَ ﴿١٦٨﴾ رَبِّ نَجِّنِي وَاهْلِي مِمَّا يَعْمَلُونَ ﴿١٦٩﴾ فَنجَّيْنَاهُ وَاهْلَهُ أَجْمَعِينَ ﴿١٧٠﴾ إِلَّا عَجُوزًا فِي الْغَرَبِ ﴿١٧١﴾ ثُمَّ دَمَرْنَا الْأَمْرِينَ ﴿١٧٢﴾ وَامْطَرْنَا عَلَيْهِمْ مَطَرًا فَسَاءَ مَطَرُ الْمُنْذَرِينَ ﴿١٧٣﴾ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً وَمَا كَانَ أَكْثَرُهُمْ مُؤْمِنِينَ ﴿١٧٤﴾ وَإِنَّ رَبَّكَ لَهُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ ﴿١٧٥﴾ كَذَّبَ أَصْحَابُ لَيْكَةِ الْمُرْسَلِينَ ﴿١٧٦﴾ إِذْ قَالَ لَهُمْ شُعَيْبٌ أَلَا تَتَّقُونَ ﴿١٧٧﴾ إِنِّي لَكُمْ رَسُولٌ أَمِينٌ ﴿١٧٨﴾ فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا أَمْرِي ﴿١٧٩﴾ وَمَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَى رَبِّ الْعَالَمِينَ ﴿١٨٠﴾ أَوْفُوا الْكَيْلَ وَلَا تَكُونُوا مِنَ الْمُخْسِرِينَ ﴿١٨١﴾ وَزِنُوا بِالْقِسْطِ أَسْوَاقِ الْمُسْتَقِيمِ ﴿١٨٢﴾ وَلَا تَبْخَسُوا النَّاسَ أَشْيَاءَهُمْ وَلَا تَعْنُوا فِي الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ ﴿١٨٣﴾

۲۶

مگر پیرزنی (که) در میان باقی ماندگان (عذاب شد). ۱۷۱ سپس دیگران را نابود کردیم. ۱۷۲ و قطعاً بارانی
(بی سابقه از سنگ) بر آنان بارانیدیم، و چقدر باران آن افراد که هشدار داده شدند، بد بود. ۱۷۳ به راستی در
این (سرگذشت)، نشانه ای وجود دارد؛ ولی بیشتر آنان ایمان نمی آورند. ۱۷۴ و قطعاً این پروردگار توست که
شکست ناپذیر و بسیار مهربان است. ۱۷۵ اهالی آن سرزمین پُردرخت (یعنی قوم شعیب)، پیامبران را دروغگو
شمردند؛ ۱۷۶ آنگاه که شعیب به آنان گفت: «آیا خود را (از خشم خدا) حفظ می کنید؟» ۱۷۷ من برای شما
پیامبری امین ام؛ ۱۷۸ بنابراین، خود را از (خشم) خدا نکه دارید و از من اطاعت کنید؛ ۱۷۹ من به سبب این
(دعوت)، از شما هیچ مزدی نمی خواهم. مزد من فقط بر عهده ی پروردگار جهانیان است؛ ۱۸۰ (هنگام فروختن
چیزی)، به دقت پیمانه کنید و از کم فروشان نباشید؛ ۱۸۱ و با ترازوی درست وزن کنید؛ ۱۸۲ و از حق مردم،
(چیزی) کم نگذارید و تبه کارانه در زمین فساد نکنید؛ ۱۸۳

۱۶۵-۱۶۶. کمال جسمی و روحانی زن و مرد؛ در گرو

ازدواج

اگر در خلقت انسان و انقسامش به دو قسم نر و ماده، و نیز به جهازات و ادواتی که هر يك از این دو صنف بدان مجهزند، و همچنین به خلقت خاص هر يك دقت کنیم، جای هیچ تردیدی باقی نمی‌ماند که غرض صنع و ایجاد از این صورتگری متفاوت و از این غریزه‌ی شهوتی که آن هم متفاوت است، در يك قسم، از مقوله‌ی فعل، و در دیگری، از مقوله‌ی انفعال است تا دو قسم را با هم جمع کند، و بدین وسیله، عمل تناسل که تاکنون حافظ بقای نوع انسانی بوده، ادامه یابد.

پس يك مرد و آنچه مرد را در خلقتش مرد کرده (یعنی عضوی از او که با ازدواج، برای زنان مباح می‌شود)، برای يك زن و نه برای مرد دیگر خلق شده است. همچنین يك زن و آنچه زن را در خلقتش زن کرده (یعنی عضوی از او که با ازدواج، برای مردان مباح می‌شود) نیز برای يك مرد و نه برای زن دیگر خلق شده است. این، زوجیت طبیعیست که میان مرد و زن یعنی نر و ماده‌ی آدمی برقرار می‌شود و این جنبنده را زوج می‌کند. از سوی دیگر، اغراض و نتایجی که اجتماع یا دین در نظر داشته، این زوجیت را تحدید کرده و برایش مرزی به نام نکاح ساخته که يك جفت‌گیری اجتماعی و اعتباریست؛ بدین معنا که اجتماع، میان دو فرد (نر و ماده) از انسان که با هم ازدواج کرده‌اند، نوعی اختصاص قائل شده که زوجیت طبیعی را تحدید می‌کند؛ یعنی به دیگران اجازه نمی‌دهد که در این ازدواج شرکت کنند.

پس فطرت انسانی و خلقت ویژه‌اش، او را به سوی ازدواج با جنس مخالف هدایت می‌کند و نه جنس موافق. همچنین فطرت انسانی حکم می‌کند که ازدواج، مبنی بر اصل توالد و تناسل باشد و نه اشتراك در مطلق زندگی؛ در حالی که برخی از انسان‌ها متجاوزند و خارج از حدودی عمل می‌کنند که فطرت و خلقت برایشان ترسیم کرده است (ترجمه‌ی المیزان، ج ۱۵، ص ۴۳۶)؛ یعنی سراغ هم‌جنس خود می‌روند و راه تداوم نسل انسان را قطع می‌کنند (عنکبوت/۲۹).

هم‌جنس‌گرایی؛ رهاورد جهان تہی از معنویت

قرآن کریم، به عمل زشت هم‌جنس‌گرایی، عناوینی چون «اسراف»، «خبیث»، «فسق»، «تجاوز»، «جهل» و «قطع سبیل» نهاده است. از این نظر، اسراف (اعراف/۸۱) و تعدی به این عمل اطلاق می‌شود که عاملانش نظام آفرینش را در این امر از یاد

برده و از حد تجاوز کرده‌اند. خبیث (انبیاء/۷۴)، به معنی کار یا چیز آلوده‌ایست که طبع سالم آدمی از آن تنفر دارد، و چه عملی از این عمل تنفرآمیزتر است؟ فسق (همان)، به معنی خروج از اطاعت پروردگار و برهنگی از شخصیت انسانیست که از لوازم حتمی این کار است. جهل (غل/۵۵)، به سبب بی‌خبری از عواقب شومیست که این عمل برای فرد و جامعه دارد. قطع سبیل (عنکبوت/۲۹) نیز نتیجه‌ی شوم این عمل است که در صورت گسترش، به قطع نسل انسانی منتهی می‌شود؛ چراکه علاقه به جنس موافق را به تدریج جانشین علاقه‌ی طبیعی به جنس مخالف می‌کند (تفسیر نمونه، ج ۱۵، ص ۳۱۹).

همه‌ی آفاتی که با تن دادن به اعمال شنیعی چون هم‌جنس‌گرایی گریبان بشریت را می‌گیرد، ثمره‌ی دوری از معنویت و معارف وحیانیست. گم‌شده‌ی غرب و شرق، خداست؛ لکن برخی، از روی غرض، و بعضی، به سبب غفلت، در مسیر شیطان گام برمی‌دارند.

نهی شدید شرایع الهی از هم‌جنس‌گرایی

سه نکته در باب هم‌جنس‌گرایی شایان یادآوریست:

۱. **تهدید این عمل:** پیامبر ﷺ فرموده‌اند: «بوی بهشت به مشام کسی نمی‌رسد که هدف هم‌جنس‌گرایی واقع شود.» در حدیثی از علی علیه السلام نیز لواط در سرحد کفر معرفی شده است (بحارالانوار، ج ۷۹، ص ۶۷).

۲. **علت تحریم آن:** امام رضا علیه السلام در باره‌ی علت تحریم هم‌جنس‌گرایی فرموده است: «فلسفه‌ی تحریم مردان بر مردان، و زنان بر زنان، این است که این امر برخلاف طبیعتیست که خداوند برای زن و مرد قرار داده، و نیز برای این است که اگر مردان و زنان هم‌جنس‌گرا شوند، نسل بشر قطع می‌شود، تدبیر زندگی اجتماعی به فساد می‌گراید و دنیا رو به ویرانی می‌رود.» (همان، ص ۶۴).

۳. **حد این عمل:** هم‌جنس‌گرایی، تا بدانجا از دیدگاه اسلام زشت و ننگین است که حد آن، در ابواب حدود اسلامی، اعدام شمرده شده، و نیز برای کسانی که مرتکب مراحل پایین‌تر هم‌جنس‌گرایی می‌شوند، مجازات‌های شدیدی ذکر شده است؛ از جمله پیامبر اسلام ﷺ فرموده‌اند: «کسی که پسری را از روی شهوت بیوسد، خداوند در روز قیامت لجامی از آتش بر دهان او می‌زند.» مجازات دنیایی کسی که مرتکب چنین عملی شود نیز از سی تا ۹۹ تازیانه گفته شده است (تفسیر نمونه، ج ۱۵، ص ۳۲۱). ب/

مدیریت تعصبات در میدان شریعت

اُمّهی هدی علیها السلام، مطلق تعصب داشتن را مذمت نفرموده‌اند؛ بلکه در مدیریت تعصب و قرار دادن آن در مجرای درست اهتمام ورزیده و دو نحوه‌ی صحیح و سقیم تعصب‌ورزی را اعلام و اعلان کرده‌اند:

تعصب مذموم

روایات متعددی در مذمت تعصب ورزیدن وارد شده است؛ از جمله این‌که پیامبر صلی الله علیه و آله فرموده‌اند: «کسی که در قلبش به اندازه‌ی دانه‌ی خردلی عصبیت باشد، خداوند روز قیامت او را با اعراب جاهلیت محشور می‌کند.» (اصول کافی، ج ۲، ص ۲۳۲). در حدیثی از امام صادق علیه السلام نیز می‌خوانیم: «کسی که تعصب به خرج دهد یا برای او تعصب داشته باشند، پیوند ایمان را از گردن خویش برداشته است.» (همان).

ابلیس، نخستین کسی بود که تعصب به خرج داد. علی علیه السلام در خطبه‌ی قاصعه فرموده است: «ابلیس در برابر آدم به سبب اصل و اساس خویش تعصب ورزید و آدم را طعن کرد و گفت که من از آتش‌ام و تو از خاک.» (نهج‌البلاغه، خطبه‌ی ۱۹۲). همچنین فرموده است: «خداوند، شش گروه را برای شش صفت عذاب می‌کند: عرب را برای تعصب، کدخدایان (و صاحبان زمین و ثروت) را برای کبر، زمامداران را برای ستم، فقها را برای حسد، تجار را برای خیانت، و روستاییان را برای جهل.» (بحارالانوار، ج ۳، ص ۲۸۹). پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نیز همه‌روزه از شش چیز به خدا پناه می‌بردند: شک، شرک، حمیت (تعصب)، غضب، ظلم و حسد (همان).

تعصب ممدوح

امیر بیان علیه السلام در خطبه‌ی قاصعه فرموده است: «اگر قرار است تعصبی داشته باشید، تعصب‌تان برای اخلاق پسندیده، افعال نیک و کارهای خوب باشد.» (نهج‌البلاغه، خطبه‌ی ۱۹۲). امام سجاد علیه السلام نیز فرموده است: «تعصبی که انسان به سبب آن گناه‌کار می‌شود، این است که اشرار قومش را بهتر از نیکان قوم دیگر بدانند؛ اما این‌که انسان، قوم و قبیله‌ی خویش را دوست داشته باشد، عصبیت نیست. عصبیت این است که انسان، قوم و قبیله‌ی خود را در ستمگری یاری کند.» (اصول کافی، ج ۲، ص ۲۳۳). از این احادیث به‌خوبی روشن می‌شود که ایستادگی سرسختانه در طرفداری از يك حقیقت، نه‌تنها تعصب مذموم نیست، بلکه می‌تواند خلأ روحی انسان را در پیوندهای نادرست جاهلی پر کند (یعنی اگر برقراری پیوندهای اجتماعی را لازم می‌دانند، بهتر است بر محور حقایق پیوند برقرار کنند). / ب

۱۹۲-۲۰۰. قرآن به قلوب مشرکان نیز داخل می‌شود

مشرکان به قرآن ایمان نیاورده بودند و از آن اعراض می‌کردند؛ هرچند از طرف رب‌العالمین، عربی مبین و آشکار و غیر اعجمی نازل شده و نامش در کتب آسمانی گذشته آمده بود و علمای بنی‌اسرائیل نیز آن را می‌شناختند. خداوند اما می‌فرماید که در این حال هم ما قرآن را در قلوب مشرکین داخل می‌کنیم.

در باب معنای این جمله، نظریات ذیل طرح شده است:

۱. با این‌که قرآن مورد نفرت و اعراض مشرکان بوده و آنان بدان ایمان نیاورده‌اند، در قلوب آنان داخل می‌کنیم و از آن عبور می‌دهیم تا کیفر جرم آنان باشد، و با هر مجرم دیگری نیز همین کار را می‌کنیم (ترجمه‌ی المیزان، ج ۱۵، صص ۴۵۷-۴۵۸).

۲. مشرکان، اوصاف را که برای قرآن بیان کردیم، می‌بینند و می‌فهمند که قرآن، کتابی آسمانی و دارای نظم معجزه‌آسا و خارج از طاقت بشری‌ست. همچنین می‌فهمند که این همان کتابی‌ست که کتب آسمانی گذشته از آمدنش خبر داده‌اند و علمای بنی‌اسرائیل هم آن را می‌شناختند. این برای این است که با حجت تمام‌شده بدان ایمان نیاورند (تفسیر کشاف، ج ۳، ص ۳۲۷).

۳. خداوند، به پیامبر صلی الله علیه و آله امر کرده که قرآن را به هر نحو ممکن به گوش مشرکان برساند (ترجمه‌ی مجمع‌البیان، ج ۱۸، ص ۶۲).

تعصب؛ از عوامل نپذیرفتن آیات الهی

بدون شك انسان به هر سرزمین یا قبیله و نژادی تعلق داشته باشد، بدان عشق می‌ورزد، و این پیوند و علاقه‌ی او به سرزمین و قوم و نژادش، نه‌تنها عیب نیست، عامل سازنده‌ای برای همکاری‌های اجتماعی او نیز هست؛ ولی این امر حسابی دارد: اگر از حد بگذرد، مخرب و گاه فاجعه‌آفرین خواهد شد، و منظور از تعصب نژادی و قبیله‌ی که نکوهیده است، همین افراط است.

دفاع افراطی از قوم و قبیله و نژاد و وطن، سرچشمه‌ی بسیاری از جنگ‌ها در طول تاریخ، و عاملی برای انتقال خرافات و زشتی‌ها - تحت عنوان آداب و سنن - به اقوام دیگر بوده است. تعصب نژادی، پرده‌ای از خودخواهی و جهل است که بر روی افکار و درک و عقل انسان می‌افتد و قضاوت صحیح را از کار می‌اندازد. این حالت عصبیت، در میان بعضی اقوام، صورت حادثی دارد؛ از جمله گروهی از عرب که به تعصب معروف و مشهورند و در آیات ذکرشده خواندیم که تعصب اعراب جاهلی تا آن حد بود که اگر قرآن بر غیر عرب نازل می‌شد، هرگز بدان ایمان نمی‌آوردند (تفسیر نمونه، ج ۱۵، صص ۳۵۳-۳۵۴).

مَا أَغْنَىٰ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يُمَتَّعُونَ ﴿٢٧﴾ وَمَا أَهْلَكَنَا مِنْ قَبْلِهِ إِلَّا
لَهَا مُنْذِرُونَ ﴿٢٨﴾ ذَكَرُوا وَمَا كُنَّا ظَالِمِينَ ﴿٢٩﴾ وَمَا تَنَزَّلَتْ بِهِ
الشَّيَاطِينُ ﴿٣٠﴾ وَمَا يَنْبَغِي لَهُمْ وَمَا يَسْتَطِيعُونَ ﴿٣١﴾ إِنَّهُمْ
عَنِ السَّمْعِ لَمَعَزُولُونَ ﴿٣٢﴾ فَلَا تَدْعُ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ فَتَكُونَ
مِنَ الْمُعَذَّبِينَ ﴿٣٣﴾ وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ ﴿٣٤﴾ وَاخْفِضْ
جَنَاحَكَ لِمَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ ﴿٣٥﴾ فَإِنْ عَصَاكَ فَقُلْ إِنِّي
بَرِيءٌ مِّمَّا تَعْمَلُونَ ﴿٣٦﴾ وَتَوَكَّلْ عَلَى الْعَزِيزِ الرَّحِيمِ ﴿٣٧﴾ الَّذِي
يَرْفَعُ حِينَ تَقُومُ ﴿٣٨﴾ وَتَقْلُبُكَ فِي السَّجْدِينَ ﴿٣٩﴾ إِنَّهُ هُوَ
السَّمِيعُ الْعَلِيمُ ﴿٤٠﴾ هَلْ أَنْتُمْ عَلَىٰ مَا تَنْزَلُ الشَّيَاطِينُ ﴿٤١﴾
تَنْزَلُ عَلَىٰ كُلِّ آفَاكٍ أَثِيمٍ ﴿٤٢﴾ يُلْقُونَ السَّمْعَ وَأَكْتُرُهُمْ
كُذْبُونَ ﴿٤٣﴾ وَالشُّعْرَاءُ يَتَّبِعُهُمُ الْغَاوُونَ ﴿٤٤﴾ أَلَمْ تَرَ أَنَّهُمْ فِي
كُلِّ وَادٍ يَهِيمُونَ ﴿٤٥﴾ وَأَنَّهُمْ يَقُولُونَ مَا لَا يَفْعَلُونَ ﴿٤٦﴾ إِلَّا الَّذِينَ
ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَذَكَرُوا اللَّهَ كَثِيرًا وَانْتَصَرُوا مِنْ بَعْدِ
مَا ظَلَمُوا وَسَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ ﴿٤٧﴾

آیاتها

سورة الشعراء

۹۳

آنچه همواره از آن بهره مند می شدند، چه سودی به حالشان دارد؟ ۲۰۷ ما هیچ شهری را نابود نکردیم، مگر این که هشداردهنگانی برای پند و موعظه ی (مردم) داشتند، و ما ستم کار نبودیم. ۲۰۸ ۲۰۹ جَنِّانِ شرور، قرآن را نازل نکرده اند. ۲۱۰ آنان، درخور و شایسته ی این کار نیستند و (اصلاً) توانش را ندارند؛ ۲۱۱ زیرا آنان از شنیدن (اخبار آسمانی) منع شده اند. ۲۱۲ پس همراه «الله»، هیچ معبود دیگری را نپرست؛ که از عذاب شدگان خواهی شد. ۲۱۳ و به خویشاوندان نزدیک همدار ده. ۲۱۴ و با مؤمنانی که از تو اطاعت می کنند، مهربان و فروتن باش. ۲۱۵ و اگر از (فرمان) تو سرپیچی کردند، بگو: «من با کارهای شما هیچ ارتباطی ندارم». ۲۱۶ و بر (خدای) شکست ناپذیر و مهربان توکل کن؛ ۲۱۷ همو که چون (به نماز) می ایستی، تو را می بیند. ۲۱۸ و حرکت تو را در میان سجده کنندگان (به هنگام نماز و عبادت

می بیند)؛ ۲۱۹ زیرا اوست که بسیار شنوا و داناست. ۲۲۰ بگو: «آیا به شما خبر دهم که جَنِّانِ شرور بر چه کسی فرود می آیند؟» ۲۲۱ آنان بر هر کسی که به شدت آلوده ی دروغ پردازی و گناه است، فرود می آیند؛ ۲۲۲ در حالی که به شنیده ها (ی غیبی) با دقت گوش می سپارند (؛ ولی به چیز دقیقی نمی رسند) و بیشترشان دروغ می گویند. ۲۲۳ (پیامبر شاعر نیست؛ زیرا) افراد گمراه (و باطل اندیش)، از شاعران (کافر) پیروی می کنند (؛ ولی پیروان پیامبر، مردمی حق جو و حقیقت طلب اند). ۲۲۴ آیا نمی بینی که شاعران، (جاهلانه) در هر زمینه ای (حق یا باطل) وارد می شوند و سخن سرایی می کنند. ۲۲۵ و این که آنان (در اشعار خود)، سخنانی (اغراق آمیز) می گویند که (خودشان هم به آن) عمل نمی کنند؟ ۲۲۶ مگر شاعرانی که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده اند و خدا را بسیار یاد می کنند، و پس از آن که مورد ستم قرار گرفتند (با اشعار توحیدی خود، از دشمن) انتقام گرفتند. به زودی ستم کاران خواهند دانست به چه مکان (وحشتناکی) باز خواهند گشت. ۲۲۷

مرکز طبع و نشر قرآن کریم

سوره ی نمل (در مکه نازل شده است)

۲۰۸-۲۰۹. فرض ظالم بودن خداوند، محال است

از لوازم ظلم این است که ظالم، کار و تصرفی کند که حق او نیست و مالک چنین فعل و چنین تصرفی نیز نباشد. در مقابل ظلم، عدل است که لازمه اش این است که شخص عادل، کار و تصرفی کند که مالک آن باشد.

هر وجودی در عالم، قائم به وجود خداست و از خود استقلال ندارد. صدور هر فعل برای فاعل تکوینی نیز مساوی با مملوکیّت آن فعل برای آن فاعل است. از این جهت، خدای سبحان، مالک عالم، یعنی دارای ملکیتی مطلق و شامل تمام موجودات عالم است. پس هر قسم تصرفی که در هر موجودی بکند، چه آن موجود خوشش یا بدش بیاید و تصرف خدای متعال به نفعش یا به ضررش باشد، کار او ظلم نیست؛ بلکه عدل است؛ بدین معنا که رفتاری غیر ظالمانه است. پس خدای متعال، هر کاری بخواهد، می‌تواند بکند، و هر حکمی که اراده کند، می‌تواند صادر کند؛ چون همه‌ی این‌ها برحسب تکوین (یعنی قوانین حاکم بر عالم که اختیار انسان در التزام یا عدم التزام بدان لحاظ نشده) است. اما مالکیت هر موجودی غیر خدا مانند انسان بر افعال خویش، در طول مالکیت خدا و موهبتی از خداست. انسان، بر افعال خود، به‌ویژه افعال اختیاری‌اش، مالک است؛ یعنی در این‌که فعل را بکند یا نکند، آزادی دارد؛ اما چون ناچار به زندگی اجتماعی و مدنی‌ست، عقل مجبورش کرده که از بخشی از این آزادی عمل چشم پوشد و حریت خود را در بعضی کارها محدود کند؛ کارهایی که فعلش یا ترکش، نظام مجتمع را مختل می‌کند، و از جمله‌ی آن‌ها، محرمات و گناهانی‌ست که قوانین مدنی یا سنن قومی یا احکام حکومتی رایج در مجتمعات، آن‌ها را تحریم کرده است. اینک برای تحکیم این قوانین و بعد از ابلاغ آن‌ها و اتمام حجت با همه، متخلفان را باید مجازات کرد و عاملانِ بدان را باید پاداش داد. ناگزیر به امیری نیاز است که بر همین مبنا (مجازات منکران و پاداش به عاملان) عمل کند و به دلخواه خود، نیکوکاران را پاداش ندهد و بدکاران را مجازات نکند؛ که در آن صورت، قانونگزاری و احترام به سنت‌های اجتماعی به کلی لغو و بیهوده می‌شود. این‌ها همه اصول عقلانی و مطابق فطرت است. البته، هم عقل و هم انبیای الهی حکم می‌کنند که این قوانین اجتماعی را خدا باید معین کند تا دل‌پذیر و در جهت صلاح و سعادت بشر باشد. بنابراین، هم واضح و هم جزا دهنده بر عمل‌کنندگان به این قوانین، خداست. اقتضای این وضع و اجرای الهی نیز این است که خدا بر خود واجب

تشریعی و نه تکوینی کند که برخلاف آنچه وضع کرده، عمل نکند؛ یعنی ظالم را پاداش و مظلوم را کیفر ندهد، بی‌اطلاع از حکم و قانون را مؤاخذه نکند و ...؛ که اگر چنین کند، العیاذ بالله ظلم کرده است. پس این فرض که خدا قادر به ظلم است، محال نیست؛ بلکه فرض صدور ظلم از خدا، محال است. بنابراین، خداوند در عین این‌که قادر به ظلم است، ظلم نمی‌کند (ترجمه‌ی المیزان، ج ۱۵، صص ۲۶۰-۲۶۲). از این رو مانند برخی مفسران نمی‌توان گفت که معنای نفی ظلم از خدا این است که خداوند، عملی را نمی‌کند که اگر دیگری بکند، ظلم است (روح‌المعانی، ج ۱۹، ص ۱۳۲).

البته خداوند، برخی اوقات، از باب فضل خود، بنده‌ی گناه‌کار را عقاب نمی‌کند و می‌بخشد؛ اما این قانون نیست؛ بلکه استثناست. همین‌طور گرچه پاداش عمل نیک انسان نیز ناشی از فضل خداست و نه استحقاق بشر - چراکه عمل بنده، مانند خود او، ملک خداست - این معنا نباید جلوگیری از فضل دیگر کند؛ این فضل که خداوند، به اعتبار عمل بنده، مزدی را تملیک او کند.

عمل شیاطین در محدوده‌ی اراده‌ی خداوند

چون خداوند ظالم نیست، عمل شیاطین را محدود کرده و نزول آنان را صرفاً بر انسان دروغگوی گناه‌کار، ممکن دانسته است؛ که آن نیز علت دارد.

«افاك» که صیغه‌ی مبالغه است، به معنای کسی‌ست که پیوسته اخبار را از طرف راستشان به طرف دروغ بر می‌گرداند. «اثیم» نیز به معنای کننده‌ی کار زشت است. این‌که فرموده شیطان‌ها بر هر افاک اثیمی نازل می‌شوند، یعنی شیطان‌ها هیچ کاری جز باطل را حق جلوه دادن و زینت دادن عمل زشت ندارند، و معلوم است که جز بر افاک اثیم هم نازل نمی‌شوند (ترجمه‌ی مجمع‌البیان، ج ۱۸، ص ۷۱). پس شیطان‌ها بدین علت که جِبَلَّت و طبیعت‌شان شرارت است، مگر بر کذاب و فاجر نازل نمی‌شوند، و خودشان هم در بیشتر اخباری که می‌آورند، کاذب‌اند؛ چراکه شهاب ثاقب، آن‌ها را می‌راند و نمی‌گذاشت که اخبار آسمان را کامل بشنوند. برای همین، آنان دروغ‌های بسیاری را با آن اخبار مخلوط می‌کردند.

رسول خدا ﷺ اما نه افاک است و نه اثیم، و نه آنچه بدو وحی می‌شود، دروغ است و پراکنده. پس او از کسانی نیست که شیطان‌ها بر آنان نازل می‌شوند. همچنین نه کسی که بر او نازل می‌شود، شیطان است، و نه قرآنی که بر او نازل می‌شود، از القای شیطان‌هاست (ترجمه‌ی المیزان، ج ۱۵، ص ۴۶۸) / ب/

لن

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

طَسَّ تِلْكَ آيَةُ الْقُرْآنِ وَكِتَابٍ مُبِينٍ ۱ هُدًى وَبُشْرَى
لِلْمُؤْمِنِينَ ۲ الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ
بِالْآخِرَةِ هُمْ يوقنون ۳ إِنَّ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ زَيَّنَّا لَهُمْ
أَعْمَالَهُمْ فَهُمْ يَعْمَهُونَ ۴ أُولَئِكَ الَّذِينَ لَهُمْ سُوءُ الْعَذَابِ وَهُمْ
فِي الْآخِرَةِ هُمْ الْآخَسَرُونَ ۵ وَأَنْكَ تَلْتَلِي الْقُرْآنَ مِنْ لَدُنْ حَكِيمٍ
عَلِيمٍ ۶ إِذْ قَالَ مُوسَى لَأَهْلِهِ إِنِّي أَنَا نَارًا سَأَتِيكُمْ مِنْهَا بِخَبَرٍ
أَوْ أَتِيكُمْ بِشَهَابٍ فَبِئْسَ لَكُمُ تَصْطَلُونَ ۷ فَلَمَّا جَاءَهَا نُورٌ
أَنْ بَوَّكَ مَنْ فِي النَّارِ وَمِنْ حَوْلَهَا وَسُبْحَانَ اللَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ ۸
يُمُوسَى إِنَّهُ أَنَا اللَّهُ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ ۹ وَأَلْقِ عَصَاكَ فَلَمَّا رَآهَا
تَهْتَزُّ كَأَنَّهَا جَانٌّ وَلَّى مُدْبِرًا وَلَمْ يُعَقِّبْ يُمُوسَى لَا تَخَفْ إِنِّي
لَا يَخَافُ لَدَى الْمُرْسَلُونَ ۱۰ إِلَّا مَنْ ظَلَمَ ثُمَّ بَدَّلْ حُسْنًا بَعْدَ سُوءٍ
فَأَنَّى غَفُورٌ رَحِيمٌ ۱۱ وَأَدْخِلْ يَدَكَ فِي جَيْبِكَ تَخْجُجْ بَيْضَاءَ مِنْ
غَيْرِ سُوءٍ فِي تِسْعِ آيَاتٍ إِلَى فِرْعَوْنَ وَقَوْمِهِ إِنَّهُمْ كَانُوا قَوْمًا
فَاسِقِينَ ۱۲ فَلَمَّا جَاءَتْهُمْ آيَاتُنَا مُبْصِرَةً قَالُوا هَذَا سُحْرُ مُبِينٌ ۱۳

به نام خداوند بخشندهی مهربان
طا، سین، این، آیات قرآن و (آیات) کتابی
(بزرگ و) روشنگر است؛ ۱ که هدایت
و بشارتی (بزرگ) برای مؤمنان است؛ ۲
هم آنان که نماز را کامل و بی نقص به جا
می آورند و (از مال خود) انفاق می کنند
(چه واجب باشد و چه مستحب)، و به
راستی آنان اند که به آخرت یقین دارند. ۳
ما اعمال کسانی را که به آخرت ایمان
ندارند، (در نظرشان) زیبا جلوه می دهیم، و
بدین ترتیب، ایشان (همواره) سرگردان اند.
۴ آنان، کسانی هستند که آن عذاب سخت
را خواهند داشت و حقیقتاً آنان اند که در
آخرت (از همه) زیان کارترند. ۵ و به راستی
تو قرآن را از جانب (خدای) بسیار حکیم
و دانا دریافت می کنی. ۶ زمانی را یاد کن
که موسی به خانواده اش گفت: «من آتشی
دیدم. به زودی برایتان از آن خبری می آورم،
یا برایتان شعله ای آتشی آورم تا خود را گرم
کنید.» ۷ هنگامی که نزد من آمد، ندا داده

شد که پر از خیر و برکت و پاک و مطهر باد کسی که (با کلامش) در آتش (، برای تو تجلی کرده) است و آن
که پیرامون آن است. (آری)، خداوند که پروردگار جهانیان است، از هر عیب و نقصی پاک و منزّه است. ۸ ای
موسی، حقیقت این است که این من ام؛ «الله»؛ (خدای) شکست ناپذیر و حکیم. ۹ چوب دستی ات را بینداز.
پس (انداخت، و) هنگامی که آن را دید که به سرعت حرکت می کند، به طوری که گویی ماری کوچک و چابک
است، (به آن) پشت کرد و پا به فرار گذاشت و پشت سرش را (هم) نگاه نکرد. (ندا آمد): «ای موسی، نترس؛
زیرا پیامبران، در پیشگاه من نمی ترسند؛ ۱۰ البته (کنه کاران باید بترسند؛ ولی) کسی که مرتکب ستم شود، سپس
بعد از گناه، (با توبه و عمل صالح، آن را) به نیکی تبدیل کند، (او را می آمرزم)؛ زیرا من بسیار آمرزنده و
مهربانم؛ ۱۱ دست را در گریبان تو فرو بر تا سفید و درخشان، بدون این که (به سبب بیماری پیسی) زشت شده
باشد، بیرون آید. (با این دو معجزه که) در میان تُو معجزه (به تو خواهیم داد)، نزد فرعون و قومش (برو)؛
زیرا آنان، افرادی نافرمان هستند.» ۱۲ هنگامی که معجزات ما، در حالی که واضح و روشن است، نزدشان آمد،
گفتند: «این جادویی آشکار است.» ۱۳

فاعل آن مجهول است (زین). البته اگر درست بیندیشیم، همه‌ی این موارد، بیانگر يك حقیقت و واقعیت است.

نسبت دادن این کار به خدا، برای این است که او «مسبب‌الاسباب» عالم هستی‌ست، و اثر هر موجودی، بدو منتهی می‌شود. آری، این خاصیت را خداوند در تکرار عمل قرار داده که انسان به‌تدریج با آن خو می‌گیرد و حس تشخیص‌اش دگرگون می‌شود؛ پی آن‌که مسئولیت انسان از بین برود، یا ایراد و نقصی به خدا وارد شود. نسبت دادن این کار به شیطان یا هوای نفس نیز برای این است که عامل نزدیک و بدون واسطه‌ی این تزیین، آن‌ها هستند. آمدن فعل مجهول برای این کار نیز بدین علت است که طبیعت عمل چنین اقتضا می‌کند که با تکرار، حالت، ملکه، عشق و علاقه ایجاد می‌شود (اگر عملی را انسان دائماً تکرار کند و برای خود به عادت تبدیل کند بدان علاقه‌مند می‌شود و توان تشخیص نیک یا بد بودن آن را از دست می‌دهد) (تفسیر نمونه، ج ۱۵، صص ۳۹۸-۳۹۹).

بله‌ای به نام تغییر ملک‌های شناخت

اکنون این اهمیت دارد که انسان، واقعیات را چنان که هستند، درک کند و در برابر آن‌ها موضع‌گیری صریح داشته باشد؛ یعنی پندارها، پیش‌داوری‌ها، تمایلات انحرافی، و حب و بغض‌ها، مانع از درک و دید واقعیات نشوند. برای همین، یکی از مهم‌ترین تقاضاهایی که معصومین (علیهم‌السلام) از خدا داشته‌اند و دارند، این بوده و هست که «خداوند، واقعیات و موجودات را چنان که هستند، به من نشان ده» تا ارزش‌ها را به‌درستی بشناسم و حق آن‌ها را ادا کنم. این حالت البته بدون ایمان میسر نیست؛ چراکه هوا و هوس‌های سرکش و تمایلات نفسانی، بزرگ‌ترین حجاب و سد این راه هستند، و رفع این حجاب نیز جز در پرتو تقوی و مهار هوای نفس امکان ندارد.

در دنیای امروز، بی‌تقوایی، در تغییر ملک‌های شناخت و ارزیابی بسیار خودنمایی می‌کند: لجام‌گسیختگی و بی‌بندوباری را نشانه‌ی آزادی؛ برهنگی و آلودگی را دلیل قدن؛ مسابقه در تجمل‌گرایی را نشانه‌ی شخصیت؛ غرق شدن در انواع فساد را مظهر حریت؛ آدم‌کشی و جنایت و ویرانگری را وسیله‌ی اصلاح؛ خراب‌کاری و غصب سرمایه‌های دیگران را استعمار (آبادسازی)؛ به کار گرفتن وسایل ارتباط جمعی در مسیر زنده‌ترین برنامه‌های ضد اخلاقی را نمود احترام به خواست انسان‌ها؛ زیر پا گذاردن حقوق محرومان را نشانه‌ی احترام به حقوق بشر؛ اسارت در چنگال اعتیادها و هوس‌ها و ننگ‌ها و رسوایی‌ها را شکلی از آزادی؛ تقلب و تزویر و به دست آوردن اموال و ثروت از هر طریقی را دلیل بر استعداد و لیاقت؛ رعایت اصول عدل و داد و احترام به حق دیگران را نشانه‌ی بی‌عرضگی و نبود لیاقت؛

و دروغ‌گویی و پیمان‌شکنی و دورویی و تزویر را نشان سیاست می‌دانند و می‌شناسانند (همان، صص ۴۰۰-۴۰۲). / ب

۴-۵. رابطه‌ی میان ایمان نداشتن به آخرت و زینت دادن اعمال

در باره‌ی کیفیت زینت دادن اعمال توسط خداوند، نظریات متفاوتی طرح شده است:

۱. خداوند، اعمالی را که امر کرده به جا آورند، در نظرشان زینت داده، و آن‌ها متحیرند که از آن اعمال دور مانده‌اند.
۲. خداوند به واسطه‌ی این‌که میل به زشتی را در وجودشان آفریده تا به معصیت رو کنند و از لذت‌های حقیقی اجتناب ورزند، اعمالشان را در نظرشان زینت داده، و آن‌ها از این حقیقت غافل و دچار حیرت‌اند.
۳. خداوند، آن‌ها را از توفیق بازداشته، و در نتیجه، کارهایشان در نظرشان آراسته و زینت یافته است (ترجمه‌ی مجمع‌البیان، ج ۱۸، ص ۷۹).

معنای زینت دادن عمل این است که عمل را طوری بیاریند که آدمی مجذوب و شیفته‌اش شود، و کسانی که به آخرت ایمان ندارند، چون روز پایانی مسیر انسان را قبول ندارند، با دنیا تنها می‌مانند، و معلوم است که دنیا، غایت اعمال نیست. پس این بینوایان، با اعمال خود، در راه زندگی متحیر و سرگردان‌اند؛ زیرا هدفی ندارند تا با اعمال خود به سوی آن بروند (ترجمه‌ی المیزان، ج ۱۵، ص ۴۸۲).

اندک اندک قبح کار زشت در نظر گناه‌کار از بین می‌رود، و آن کار به عادتش تبدیل می‌شود. پس از مدتی که او بدان خو گرفت، توجیهاتی هم برایش می‌تراشد. کم کم آن گناه در نظرش زیبا و حتی چون يك وظیفه جلوه می‌کند، و او گاه بدان افتخار هم می‌کند. این دگرگونی ارزش‌ها و به هم ریختن معیارها در نظر انسان که نتیجه‌اش سرگردان شدن در بیراهه‌های زندگی‌ست، از بدترین حالاتی‌ست که به يك انسان دست می‌دهد.

چنین انسان‌هایی، در آخرت نیز از زیان‌کاران خواهند بود. خداوند به رسولش می‌فرماید: «بگو: آیا به شما خبر دهیم که زیان‌کارترین (مردم) در کارها چه کسانی هستند؟ آن‌ها که تلاش‌هایشان در زندگی دنیا گم (و نابود) شده؛ با این حال می‌پندارند که کار نیک می‌کنند!» (کهف/۱۰۳-۱۰۴). چه زیانی از این بیشتر که انسان اعمال زشتش را زیبا ببیند و تمام نیروی خود را بدین گمان که کار خوبی می‌کند، برای آن‌ها به کار گیرد؛ اما سرانجام ببیند که جز بدبختی و سیه‌روزی به بار نیاورده است؟! چه کسی اعمال انسان را زینت می‌دهد؟

جالب توجه این‌که در این آیه‌ی شریف و نیز آیه‌ی ۱۰۸ سوره‌ی انعام، این تزیین به خدا نسبت داده شده است؛ در حالی که در هشت جای دیگر به شیطان منتسب شده، و در ده جای دیگر،

وَجَحَدُوا بِهَا وَاسْتَيْقَنَتْهَا أَنْفُسُهُمْ ظُلْمًا وَعُلوًّا فَانْظُرْ
كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُفْسِدِينَ ﴿١٤﴾ وَلَقَدْ آتَيْنَا دَاوُدَ وَسُلَيْمَانَ
عِلْمًا وَقَالَا الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي فَضَّلَنَا عَلَى كَثِيرٍ مِنْ عِبَادِهِ الْمُؤْمِنِينَ
﴿١٥﴾ وَوَرِثَ سُلَيْمَانُ دَاوُدَ وَقَالَ يَا أَيُّهَا النَّاسُ عُلِّمْنَا مَنْطِقَ
الطَّيْرِ وَآتَيْنَا مِنْ كُلِّ شَيْءٍ إِنَّ هَذَا لَهُوَ الْفَضْلُ الْمُبِينُ ﴿١٦﴾
وَحُشِرَ لِسُلَيْمَانَ جُنُودُهُ مِنَ الْجِبِّ وَالْإِنْسِ وَالطَّيْرِ فَهُمْ
يُوزَعُونَ ﴿١٧﴾ حَتَّى إِذَا أَتَوْا عَلَى وَادِ التَّمَلِّ قَالَتْ نَمْلَةٌ يَا أَيُّهَا
النَّمْلُ ادْخُلُوا مَسْكِنَكُمْ لَا يَحْطِمَنَّكُمْ سُلَيْمَانُ وَجُنُودُهُ وَهُمْ
لَا يَشْعُرُونَ ﴿١٨﴾ فَتَبَسَّمَ ضَاحِكًا مِنْ قَوْلِهَا وَقَالَ رَبِّ أَوْزِعْنِي
أَنْ أَشْكُرَ نِعْمَتَكَ الَّتِي أَنْعَمْتَ عَلَيَّ وَعَلَى وَالِدَيَّ وَأَنْ
أَعْمَلَ صَالِحًا تَرْضَاهُ وَأَدْخِلْنِي بِرَحْمَتِكَ فِي عِبَادِكَ
الصَّالِحِينَ ﴿١٩﴾ وَتَفَقَّدَ الطَّيْرَ فَقَالَ مَا لِيَ لَا أَرَى الْهُدْهُدَ أَمْ
كَانَ مِنَ الْغَائِبِينَ ﴿٢٠﴾ لَأُعَذِّبَنَّهُ عَذَابًا شَدِيدًا أَوْ لَأَذْبَحَنَّهُ
أَوْ لِيَأْتِيَنِي بِسُلْطَانٍ مُبِينٍ ﴿٢١﴾ فَمَكَثَ غَيْرَ بَعِيدٍ فَقَالَ
أَحْطْتُ بِمَا لَمْ تَحِطْ بِهِ وَجِئْتُكَ مِنْ سَبَإٍ بَنِيَّ يَقِينٍ ﴿٢٢﴾

و با آن که دل هایشان به (حقانیت) آن معجزات یقین داشت، به سبب ستمگری و تکبری که داشتند، آن ها را انکار کردند. پس بنگر که سرنوشت فسادگران چگونه بوده است. ۱۴ به راستی به داوود و سلیمان، دانشی (عظیم) دادیم، و (آن دو) گفتند: «سپاس و ستایش، برای خداست؛ همو که ما را بر بسیاری از بندگان مؤمنش برتری داد.» ۱۵ و سلیمان از داوود ارث برد و گفت: «ای مردم، به ما زبان پرندگان آموخته شده و از هر نعمتی به ما داده شده است. به راستی این همان لطف و عنایت آشکار (خداوند) است.» ۱۶ سپاهیان سلیمان، یعنی جنیان و انسان ها و پرندگان، برای (حضور نزد) او، گردآوری شدند و (از) پراکندگی و بی نظمی) بازداشته شدند. ۱۷ پس هنگامی که به سرزمین مورچه ها رسیدند، مورچه ای گفت: «ای مورچگان، به لانه های خود بروید. مبادا سلیمان و

سپاهیانش ندانسته شما را پای مال کنند.» ۱۸ بدین سبب، (سلیمان) از سخن آن (مورچه) به حالت خنده تبسمی کرد و گفت: «پروردگارا، به من توفیق بده که همیشه شکر نعمت را به جای آورم (و از این حال جدا نشوم)؛ همان (نعمتی) که بر من و پدر و مادرم ارزانی کردی و این که (به من توفیق دهی) کار شایسته ای کنم که تو از آن خشنود شوی، و مرا به رحمت خویش در زمره ی بندگان صالحت وارد کن.» ۱۹ (سلیمان)، حضور و غیاب پرندگان را بررسی کرد و گفت: «چه شده که هدهد را نمی بینم؟ آیا او از غایبان است؟» ۲۰ قطعاً او را به سختی مجازات می کنم؛ یا حتماً سرش را می برم؛ یا این که حقیقتاً دلیل آشکاری برایم بیاورد.» ۲۱ پس (هدهد در جایی که بود)، چندان درنگ نکرد. آنگاه (نزد سلیمان آمد و) گفت: «از چیزی آگاهی یافتم که تو از آن آگاهی نداری؛ من از (سرزمین) سبأ خبری قطعی برایت آورده ام؛ ۲۲

و اخبار رجعت و حضرت حجت (عج) وجود داشت (تفسیر القمی، ج ۲، ص ۱۲۶)؛ بدین ترتیب که خداوند فرمود: «در زبور، بعد از ذکر (تورات) نوشتیم که بندگان شایسته‌ام وارث (حکومت) زمین خواهند شد.» (انبیاء/۱۰۵).

حکومت داوود و سلیمان

از علل برتری این دو نبی خدا بر سایر انبیا، حکومت ایشان است (ترجمه‌ی مجمع‌البیان، ج ۱۸، ص ۸۸). تفاوتی که تاریخ این دو با تاریخ پیامبران دیگر دارد، این است که این‌ها به سبب آمادگی محیط فکری و اجتماعی بنی‌اسرائیل توفیق یافتند که حکومت عظیمی را تأسیس کنند و آیین الهی را با استفاده از نیروی حکومت خویش گسترش دهند. بنابراین، در اینجا، خبری از لحن سرگذشت پیامبران دیگر نیست که با مخالفت شدید قوم خود روبه‌رو و گاه از شهر و دیار خود بیرون می‌شدند، و تعبیرات این آیات، به‌کلی با آیات مربوط به آن‌ها فرق دارد. این به‌خوبی نشان می‌دهد که اگر دعوت‌کنندگان الهی برای تشکیل حکومت توفیق بیابند، مشکلات تا چه اندازه حل، و راه رستگاری چقدر صاف و هموار می‌شود.

به هر حال، در اینجا سخن از علم و قدرت و توانایی و عظمت است؛ سخن از تسلیم و اطاعت دیگران حتی جن و شیاطین در برابر حکومت الهی‌ست؛ سخن از تسلیم‌پرندگان هوا و موجودات دیگر است؛ همچنین سخن از مبارزه‌ی شدید با بت‌پرستی از طریق دعوت منطقی و سپس بهره‌گیری از قدرت حکومت است. این‌ها، داستان این دو پیامبر را از داستان دیگر پیامبران جدا می‌کند (تفسیر نمونه، ج ۱۵، ص ۴۱۴-۴۱۵).

تشکیل حکومت؛ آرمانی الهی

برخلاف آنچه بعضی از کوه‌بینان می‌اندیشند، دین، مجموعه‌ای از اندرزها و نصایح یا مسائل مربوط به زندگی شخصی و خصوصی نیست؛ دین، مجموعه‌ای از قوانین حیات، و برنامه‌ی فراگیری‌ست که تمام زندگی انسان‌ها به‌ویژه مسائل اجتماعی را در بر می‌گیرد. آیا اقامه‌ی قسط و عدل (حدید/۲۵)، تأمین آزادی بشر (اعراف/۱۵۷)، نجات مستضعفان از چنگال ظالمان و ستمگران، و تعلیم و تزکیه‌ی انسان (جمعه/۲) که از اهداف دینی‌اند، جز با تشکیل حکومت تحقق پیدا می‌کنند؟ آیا چنین اهدافی بدون اتکا به قدرت و منابع، و صرفاً با نصیحت محقق می‌شوند؟ برای همین است که گفته می‌شود «دین» و «سیاست»، دو عنصر تفکیک‌ناپذیرند؛ چنان‌که اگر دین از سیاست جدا شود، بازوی اجرایی خود را به‌کلی از دست می‌دهد، و اگر سیاست از دین جدا شود، به یک عنصر مخرب در مسیر منافع خودکامگان مبدل می‌شود. بنابراین، انبیا و اولیای الهی، هر زمان که توانسته‌اند و اوضاع مناسب بوده، به تشکیل حکومت اهتمام کرده‌اند (تفسیر نمونه، ج ۱۵، ص ۴۲۰-۴۲۱). ب/

مرکز طبع و نشر قرآن کریم

۱۵. علم و حکومت؛ عوامل برتری

در آیات شریف، خداوند به دسته‌ای از مواهبی که به داوود و سلیمان بخشیده، اشاره فرموده که از مهم‌ترین آن‌ها، علم و حکومت است، و همین دو موهبت را عوامل برتری ایشان بر سایر انبیا شمرده است.

علم داوود و سلیمان

نکره آمدن علم داوود و سلیمان، نشانه‌ی عظمت و اهمیت آن علم است. خداوند در باره‌ی علم داوود فرموده است: «(هم) دانش (حکمت) به او دادیم و (هم) داوری عادلانه (فصل‌الخطاب).» (ص/۲۰). در مورد علم سلیمان نیز بیان کرده است: «ما (حکم حقیقی) آن را به سلیمان فهمانیدیم، و به هر یک از آنان، شایستگی) داوری و علم فراوان دادیم.» (انبیاء/۷۹). لذا اینکه خداوند توسط هر دو پیامبر بر اینکه ایشان را بر بسیاری از بندگان مؤمنش برتری بخشیده است حمد و ستایش شده است شاید به واسطه برتری علمی ایشان باشد.

در این باره که مقصود خداوند از این علم چه بوده، بعضی از مفسران، خود را به زحمت انداخته و چنین بحث کرده‌اند که منظور، علم قضاوت و داوری، یا علم گفت‌وگوی با پرندگان، یا علم زره‌یابی، یا غیر این‌ها بوده است.

به نظر می‌رسد که علم در اینجا معنی گسترده و وسیعی دارد که شامل علم توحید و اعتقادات مذهبی و قوانین دینی، همچنین علم قضاوت، و نیز تمام علوم می‌شود که برای تشکیل چنان حکومت وسیع و نیرومندی لازم بوده است؛ زیرا تأسیس یک حکومت الهی مبتنی بر عدل و داد، و آباد و آزاد، بدون بهره‌گیری از علمی سرشار امکان‌پذیر نیست. به این ترتیب، قرآن، مقام علم در جامعه‌ی انسانی را مشخص کرده و آن را نخستین سنگ زیربنای تشکیل حکومت دینی شناسانده است. ضمناً آن‌ها (داوود و سلیمان) معیار برتری خود بر دیگران را در علم خلاصه کردند و نه در قدرت و حکومت، و شکر و سپاس را نیز شایسته‌ی علم شمردند و نه مواهب دیگر؛ چراکه هر ارزشی هست، برای علم است، و هر قدرتی هست، از علم سرچشمه می‌گیرد (تفسیر نمونه، ج ۱۵، ص ۴۱۵-۴۱۶)؛ گرچه شاید مقصود از برتری، برتری به واسطه‌ی همه‌ی مواهبی باشد که خدای متعال به آن جنابان بخشیده است؛ مانند: تسخیر کوه‌ها و مرغان، نرم شدن آهن برای داوود، و ملکی که خدا بدو ارزانی داشت؛ و تسخیر جن و حیوانات وحشی و مرغان و همچنین تسخیر باد، دانستن زبان حیوانات و سلطنت برای سلیمان (ترجمه‌ی المیزان، ج ۱۵، ص ۴۹۶)؛ یا زبوری که خداوند به داوود داد که در آن، توحید و تمجید پروردگار، دعا و اخبار رسول خدا ﷺ، امیرالمؤمنین (علیه السلام) و ذراری (فرزندان) ایشان



بِ

إِنِّي وَجَدْتُ امْرَأَةً تَمْلِكُهُمْ وَأُوتِيَتْ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ وَلَهَا عَرْشٌ عَظِيمٌ ﴿٢٢﴾ وَجَدْتُهَا وَقَوْمَهَا يَسْجُدُونَ لِلشَّمْسِ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَزَيْنُ لَهُمُ الشَّيْطَانُ أَعْمَالُهُمْ فَصَدَّهُمْ عَنِ السَّبِيلِ فَهُمْ لَا يَهْتَدُونَ ﴿٢٣﴾ أَلَا يَسْجُدُوا لِلَّهِ الَّذِي يُخْرِجُ الْخَبَاءَ فِي السَّمُوتِ وَالْأَرْضِ وَيَعْلَمُ مَا تُخْفُونَ وَمَا تُعْلِنُونَ ﴿٢٤﴾ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ ﴿٢٥﴾ قَالَ سَنْظُرُوكَ وَإِنْ كُنْتَ مِنْ الْكَاذِبِينَ ﴿٢٦﴾ اذْهَبْ بِكِتَابِي هَذَا فَأَلْقِهْ إِلَيْهِمْ ثُمَّ تَوَلَّ عَنْهُمْ فَانْظُرْ مَاذَا يَرْجِعُونَ ﴿٢٧﴾ قَالَ يَا أَيُّهَا الْمَلَأُ أَيُّ إِلَهِیَ الَّذِي كُنتُمْ كَرِیمٌ ﴿٢٨﴾ إِنَّهُ مِنْ سُلَیْمٍ وَإِنَّهُ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ ﴿٢٩﴾ أَلَا تَعْلَمُونَ عَلَىٰ وَأُتُوْا مُسْلِمِينَ ﴿٣٠﴾ قَالَتْ يَا أَيُّهَا الْمَلَأُ أَفْتُونِی فِی أَمْرِی مَا كُنْتُ قَاطِعَةً أَمْرًا حَتَّىٰ تَشْهَدُونَ ﴿٣١﴾ قَالُوا نَحْنُ أُولُو قُوَّةٍ وَأُولُوا بَأْسٍ شَدِيدٍ وَالْأَمْرُ إِلَیْكَ فَانْظُرْ مَاذَا تَأْمُرِينَ ﴿٣٢﴾ قَالَتْ إِنَّ الْمُلُوكَ إِذَا دَخَلُوا قَرْیَةً أَفْسَدُوهَا وَجَعَلُوا أَعْرَآةَ أَهْلِهَا أُذَلَّةً وَكَذَٰلِكَ یَفْعَلُونَ ﴿٣٣﴾ وَإِنِّی مُرْسَلَةٌ إِلَیْهِمْ بِهَدِیَّةٍ فَنَظَرُوهُ بِمَ یَرْجِعُ الْمُرْسَلُونَ ﴿٣٤﴾

من زنی را یافتم که بر آنان پادشاهی می‌کند و از هر چیزی (که برای سلطنت لازم است)، به او داده شده است، و (به‌ویژه) تخت پادشاهی بزرگی دارد؛ ۲۳ او و قومش را چنین یافتم که به جای خدا، به خورشید سجده می‌کنند، و شیطان، کارهایشان را برایشان زیبا جلوه داده و آنان را از راه (خدا) باز داشته است، و به همین سبب هدایت نمی‌شوند؛ ۲۴ (شیطان برایشان زیبا جلوه داده) که به الله سجده نکنند؛ همو که نیست‌ها را در آسمان‌ها و زمین (به وجود آورد و) آشکار کرد، و از آنچه که پنهان می‌کنید و آنچه که آشکار می‌کنید، آگاه است؛ ۲۵ الله است که جز او موجودی نیست؛ مالک و صاحب اختیار تخت فرمان‌روایی بزرگ (جهان) است. ۲۶ (سلیمان) گفت: «به‌زودی بررسی خواهیم کرد که راست گفتی یا دروغ؛ ۲۷ این نامه‌ی مرا ببر و بر آنان بیفکن. آنگاه (کمی) از آنان فاصله

بگیر و بین با هم چه گفت‌وگویی می‌کنند.» ۲۸ (ملکه‌ی سبا) گفت: «ای سران (کشور)، نامه‌ای مهم و ارزشمند بر من افکنده شده است؛ ۲۹ زیرا از طرف سلیمان، و مضمونش چنین است: به نام خداوند بخشنده‌ی مهربان؛ ۳۰ (و در آن آمده است:) که بر من برتری نجوید و با حالت تسلیم نزد من آیین.» ۳۱ (ملکه) گفت: «ای سران، در مورد کارم نظرم دهید. من (تاکنون) در هیچ کاری تصمیم قطعی نگرفته‌ام، مگر این‌که شما نزد من حضور داشته‌اید.» ۳۲ گفتند: «ما بسیار نیرومند و جنگاوریم؛ ولی (اختیار) کار با توست. بنابراین (خوب) تأمل کن که چه فرمانی می‌دهی.» ۳۳ گفت: «پادشاهان، هنگامی که وارد شهری می‌شوند، آن را ویران می‌سازند و بزرگان و قدرتمندان آن (سرزمین) را به خواری و ذلت می‌کشانند و (همیشه) چنین می‌کنند؛ ۳۴ من برایشان هدیه‌ای (گران‌بها) می‌فرستم. سپس منتظر می‌مانم که فرستادگان (من)، با چه (پاسخی) باز می‌گردند.» ۳۵

۳۵-۲۳. درآمدی بر مشورت با زنان از منظر اسلام

همده که یکی از پندگاران دربار حضرت سلیمان علیه السلام بود، برای ایشان خبر آورد که من به سرزمین سبأ رفته بودم و در آنجا زنی را یافتیم که بر مردم آن سامان حکومت می کرد و همه چیز در اختیار او بود و به ویژه تختی بزرگ داشت. مشاهده کردم آن زن و قوم و ملتش، در برابر خورشید - نه در برابر الله - سجده می کنند. سلیمان برای سنجش صداقت نامه ای برای ملکه سبأ نوشت و از او خواست که برتری جویی نکنند و به سوی او آیند؛ در حالی که تسلیم حق هستند.

مشورت ملکه سبأ با مشاوران خود

ملکه سبأ برای جوابگویی به نامه ی حضرت سلیمان علیه السلام از مشاوران خود مشورت خواست. درباریان، در پاسخ به ملکه، نخست چیزی گفتند که مایه ی دلخوشی او باشد و بی تابی و اضطرابش را تسکین دهد. سپس اختیار را به خود او دادند و گفتند: ناراحت مباش و هیچ غم مخور که ما مردانی نیرومند هستیم و ارتشی قوی داریم و از هیچ دشمنی نمی ترسیم؛ هرچند که آن دشمن، سلیمان باشد. در آخر هم باز گفتند که اختیار با خود توست؛ هر چه می خواهی، فرمان بده؛ که ما مطیع تو هستیم. ملکه پاسخ داد که پادشاهان هنگامی که وارد منطقه ی آبادی می شوند، آن را به فساد و تباهی می کشند و عزیزان آنجا را ذلیل می کنند. در نهایت و پس از تأیید الهی این گفته، گفت وگو پایان می پذیرد.

سرانجام نظر ملکه این شد که در باره ی سلیمان تحقیق بیشتری کند و کسی را نزد او بفرستد تا از حال او و مظاهر نبوت و سلطنتش اطلاعاتی به دست آورد و برایش بیاورد تا او به یکی از دو طرف جنگ یا تسلیم رأی دهد.

از ظاهر کلام درباریان برمی آید که آنان میل داشتند بجنگند، و چون ملکه این را فهمیده بود، سخنش را با مذمت جنگ شروع کرد و گفت که جنگ، فرجامی جز غلبه ی یکی از دو طرف و شکست دیگری ندارد، و این یعنی فساد قریه ها و شهرها و ذلت عزیزان، و چون چنین است، بدون تحقیق نباید اقدام به جنگ کرد؛ بلکه باید نیروی خود را با نیروی دشمن بسنجیم. اگر تاب نیروی او را نداشتیم، تا آنجا که راهی به صلح داریم، اقدام به جنگ نمی کنیم؛ مگر این که راه، منحصر به جنگ باشد. نظر من این است که هدیه ای برای او بفرستیم و منتظر بمانیم تا فرستادگان ما خبری بیاورند، و آن وقت تصمیم به یکی از دو طرف جنگ یا صلح بگیریم (ترجمه ی المیزان، ج ۱۵، صص ۵۱۲-۵۱۳).

البته فرایندی که در این ماجرا طی شد، تصمیم سازی

برآمده از مشورت بود و نه تصمیم گیری؛ یعنی مشاوران ملکه ی سبأ صرفاً اظهار نظر کردند؛ و الا رأی نهایی را خود ملکه داد. خداوند نیز در قرآن به رسولش فرموده است: «در کارها، با آنان (مردم) مشورت کن. اما هنگامی که تصمیم گرفتی، (قاطع باش و) بر خدا توکل کن.» (آل عمران/۱۵۹). البته در آیه ی «و کارهایشان (کار مؤمنان) با مشورت در میان خودشان عملی می شود.» (شوری/۲۸)، سخن از تصمیم گیری مبتنی بر مشورت است؛ یعنی در نهایت، بر اساس نظر اکثریت عمل می شود.

مشورت با زنان؛ بله یا نه؟

در باب مشورت ملکه ی سبأ با مشاوران خود، این نکته ی اساسی وجود دارد که اطرافیان ملکه ی سبأ برای جنگ اعلام آمادگی کردند؛ اما طبع ظریف زنانه ی او با جنگ موافق نبود، و برای همین، نظر آن ها را به نکات دیگر معطوف کرد؛ ضمن این که پیشنهاد او مبنی بر آزمودن سلیمان از طریق فرستادن هدیه، نتیجه ی بسیار خوبی، هم برای خودش و هم برای مردم کشور سبأ داشت و سببی شد که آن ها راه حق را بیابند و به خون ریزی هم متوسل نشوند. پس نظر او صائب تر از نظریات دیگر بود (تفسیر نمونه، ج ۱۵، ص ۴۵۹).

اکنون باید بررسی کرد که یک زن چگونه تصمیمی چنین منطقی گرفت و نیز باید پرسید که پس این سخن حضرت علی علیه السلام در نهج البلاغه چه معنایی دارد که فرموده است: «از مشورت با زنان بپرهیز؛ که رأی آنان زود سست می شود و تصمیم آنان ناپایدار است.»؟ (نهج البلاغه، نامه ی ۳۱)

در باب این کلام امام علیه السلام، به دو نکته باید اشاره کرد: ۱. برای فهم دقیق نظر اسلام لازم است به جمیع منابع معرفتی یعنی کتاب، سنت و عقل رجوع کرد. پس استناد به یک حدیث - و بلکه در برخی موارد، همه ی احادیث - و نتیجه ی گیری از آن یا آن ها، ما را به نتیجه ی درست نمی رساند؛ ۲. زمینه و بستری که کلام معصوم علیه السلام در آن صادر شده، یعنی سبب صدور حدیث را باید تحلیل کرد تا بتوان به فهمی درست از آن دست یافت. با توجه به این نکات می توان دریافت که ۱. کلام امام علیه السلام در باره ی مشورت نکردن با زنان، به این ویژگی خاص از زنان برمی گردد که تصمیماتشان معمولاً برآمده از احساسات خام است. البته اگر این ویژگی در مردان هم باشد، نباید با آنان نیز مشورت کرد؛ ۲. امام علیه السلام در کلام دیگری این حکم عام خود را تخصیص زده و فرموده است: «با زنان مشورت نکنید؛ مگر زنانی که عقلشان به تجربه ثابت شده است.» (بحار الانوار، ج ۱۰۳، ص ۲۵۳). ب/

فَلَمَّا جَاءَ سُلَيْمَنُ قَالَ اَتُمِدُّونَنِ بِمَالٍ فَمَا آتَنِيَ اللَّهُ خَيْرٌ مِّمَّا آتَاكُمْ بَلْ أَنْتُمْ بِهَدْيَتِكُمْ تَفْرَحُونَ ﴿٣٦﴾ ارجع إليهم فلنأتينهم بجنودٍ لا قبل لهم بها ولنخرجنهم منها اذلة وهم صغرون ﴿٣٧﴾ قَالَ يَا أَيُّهَا الْمَلَأُ أَيُّكُمْ يَأْتِينِي بِعَرْشِهَا قَبْلَ أَنْ يَأْتُونِي مُسْلِمِينَ ﴿٣٨﴾ قَالَ عِفْرِيتٌ مِنَ الْجِنِّ أَنَا آتِيكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ تَقُومَ مِنْ مَقَامِكَ وَإِنِّي عَلَيْهِ لَقَوِيٌّ أَمِينٌ ﴿٣٩﴾ قَالَ الَّذِي عِنْدَهُ عِلْمٌ مِنَ الْكِتَابِ أَنَا آتِيكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ يَرْتَدَّ إِلَيْكَ طَرْفُكَ فَلَمَّا رَآهُ مُسْتَقِرًّا عِنْدَهُ قَالَ هَذَا مِنْ فَضْلِ رَبِّي لِيُلَوِّنَ أَشْكُرَ أَمْ أَكْفُرُ وَمَنْ شَكَرَ فَإِنَّمَا يَشْكُرُ لِنَفْسِهِ وَمَنْ كَفَرَ فَإِنَّ رَبِّي غَنِيٌ كَرِيمٌ ﴿٤٠﴾ قَالَ نَكِّرُوا لَهَا عَرْشَهَا نَنْظُرُ أَتَهْتَدِي أَمْ تَكُونُ مِنَ الَّذِينَ لَا يَهْتَدُونَ ﴿٤١﴾ فَلَمَّا جَاءَتْ قِيلَ أَهَكَذَا عَرْشُكِ قَالَتْ كَأَنَّهُ هُوَ وَأَوْتَيْنَا الْعِلْمَ مِنْ قَبْلِهَا وَكُنَّا مُسْلِمِينَ ﴿٤٢﴾ وَصَدَّاهُمَا كَانَتْ تَعْبُدُ مِنْ دُونِ اللَّهِ إِنَّهَا كَانَتْ مِنْ قَوْمٍ كَافِرِينَ ﴿٤٣﴾ قِيلَ لَهَا ادْخُلِي الصَّرْحَ فَلَمَّا رَأَتْهُ حَسِبَتْهُ لُجَّةً وَكَشَفَتْ عَنْ سَاقِهَا قَالَ إِنَّهُ صَرْحٌ مُّمَرَّدٌ مِنْ قَوَارِرَ قَالَتْ رَبِّ إِنِّي ظَلَمْتُ نَفْسِي وَأَسْلَمْتُ مَعَ سُلَيْمَانَ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ ﴿٤٤﴾

پس (شخصی را فرستاد، و) هنگامی که نزد سلیمان آمد، (سلیمان) گفت: «آیا پیاپی مالی (بی‌ارزش) به من می‌دهید؟ (اشتباه کردید؛) زیرا آنچه خدا به من داده، بهتر از چیزی است که به شما داده است. آری، (می‌بینم که) شما به هدیه‌تان دل خوش کرده‌اید؛ ۳۶ نزد آنان بازگرد (و بگو اگر تسلیم نشوند)، بی‌شک با سپاهسانی سراغشان می‌آیم که هیچ طاقتی (برای مقاومت) در برابرش نداشته باشند و قطعاً با حقارت و ذلت از آنجا بیرون‌شان می‌کنیم.» ۳۷ (سلیمان) گفت: «ای سران (کشور)، کدام یک از شما، پیش از آن که به حال تسلیم نزد من آیند، تخت پادشاهی آن زن را برایم می‌آورد؟» ۳۸ جنّ خبیثی گفت: «پیش از آن که از جای برخیزی، من آن را برایت می‌آورم و بر این (کار) نیرومند و امین هستم.» ۳۹ (اما) کسی که دانشی (مختصر) از کتاب (الهی) داشت، گفت: «پیش از آن که چشم بر هم زنی، من آن را برایت می‌آورم.» پس هنگامی که (سلیمان) آن را نزد خود

حاضر دید، گفت: «این از لطف و عنایت پروردگار من است تا مرا بیازماید که آیا شکر می‌کنم یا ناسپاسی. هر کس شکر کند، فقط به سود خودش شکر کرده است، و هر کس ناسپاسی کند، (صرفاً به خودش ضرر زده است؛ زیرا) پروردگار من، بی‌نیاز و بسیار نعمت‌بخش است.» ۴۰ (سلیمان) گفت: «تخت سلطنت‌اش را برایش (تغییر شکل دهید و) ناشناس کنید تا ببینیم متوجه (این تغییر و انتقال) می‌شود یا نه.» ۴۱ پس (چنین کرد، و) هنگامی که (ملکه‌ی سبأ) آمد، (به او) گفته شد: «آیا تخت سلطنت تو این‌گونه است؟» گفت: «گویا خودش است. پیش از این (نیز از قدرت خارق‌العاده‌ی سلیمان) به ما آگاهی داده شده بود و ما تسلیم (او) بودیم.» ۴۲ (در حقیقت،) آنچه به جای خدا می‌پرستید، او را (از تسلیم در برابر خدا) بازداشته بود؛ زیرا او از قومی کافر بود (و تحت تأثیر محیط، کافر مانده بود). ۴۳ به او گفته شد «وارد حیاط قصر شو.» پس (داخل شد، و) هنگامی که حیاط را دید، گمان کرد که آن دریاچه‌ای است، و (برای این که خیس نشود، دامن برکشید و) ساق پاهایش را نمایان کرد. (سلیمان) گفت: «این قصری است که با قطعات بلور فرش شده است.» (ملکه‌ی سبأ) گفت: «پروردگارا، من به خود ستم کردم و (هم‌اکنون) همراه سلیمان، در برابر الله، یعنی پروردگار جهانیان، تسلیم شدم.» ۴۴

خود آورد، ممکن است به علت هدف بزرگ‌تری مانند هدایت و راه‌نمایی آن‌ها و نشان دادن يك معجزه‌ی بزرگ بوده باشد. از این گذشته می‌دانیم که شاهان از خود مالی ندارند و اموال آن‌ها معمولاً با غضب حقوق دیگران به دست می‌آید. از این رو انتقال آن تخت، نیازمند اجازه‌ی ملکه‌ی سبأ نبوده است.

۳. توان سنجی اشار خبیث

در جواب این‌که عفریت جن چگونه توانایی چنین خارق عادی را داشت، می‌توان گفت که گاهی حتی افراد غیر مؤمن نیز با ریاضت‌های پرمشقت و مبارزه با نفس، بر پاره‌ای از خارق عادات توانایی پیدا می‌کنند؛ ولی تفاوت چنین کاری با معجزه این است که کار آن‌ها چون متکی به قدرت محدود بشری‌ست، همیشه محدود است؛ در حالی که معجزات، متکی بر قدرت بی‌پایان خداست که همچون سایر صفاتش نامحدود است.

البته سلیمان، پیشنهاد عفریت را نپذیرفت؛ زیرا بدیهی‌ست که هر کس کار مهمی در جامعه می‌کند که مقبول واقع می‌شود، خط فکری و اعتقادی خود را در لابه‌لای آن تبلیغ کرده است. بنابراین شایسته نبود که در حکومت الهی سلیمان، ابتکار عمل به دست عفریت‌ها بیفتد؛ بلکه می‌بایست کسانی که علمی از کتاب الهی داشتند، بر افکار و عواطف مردم حاکم می‌شدند.

۴. قدرت و امانت؛ شروط نیروی کار

گاه مبانی فکری و اخلاقی ایجاب می‌کند که فردی دارای این صفت باشد (همان‌گونه که در مورد موسی در آیه‌ی ۲۶ سوره قصص آمده است)، و گاه نظام جامعه و حکومت صالح ایجاب می‌کند که حتی عفریت جن نیز به این دو صفت متصف باشد؛ اما در هر حال، هیچ کار بزرگ و کوچکی در جامعه بدون دارا بودن این دو شرط اجراشدنی نیست؛ خواه از تقوا سرچشمه گیرد، و خواه از نظام قانونی جامعه (تفسیر نمونه، ج ۱۵، صص ۴۷۱-۴۷۳).

۵. تفاوت «علم من الکتاب» و «علم الکتاب»

از معنی «الَّذِي عِنْدَهُ عِلْمٌ مِنَ الْكِتَابِ» (که در داستان سلیمان آمده) از پیامبر ﷺ سؤال شد. ایشان فرمودند: «او وصی برادرم سلیمان بن داوود بود». پرسیده شد: «وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ» از چه کسی سخن می‌گویید؟ فرمودند: «او برادرم علی بن ابی‌طالب ﷺ است.» (احقاق الحق، ج ۲، صص ۲۸۰-۲۸۱).

در روایات بسیاری آمده که اسم اعظم الهی، هفتاد و سه حرف است که يك حرف آن نزد آصف بن برخیا بود، و چنان خارق عادی کرد، و نزد ائمه‌ی هدی ﷺ، هفتاد و دو حرف آن است، و يك حرف آن، مخصوص به ذات پاك خداست (نورالانقلین، ج ۴، صص ۸۹-۹۰). / ب. مرکز طبع و نشر، آن کریم

۳۸-۴۰. نکاتی درباره‌ی ماجرای سلیمان و ملکه‌ی سبأ

ملکه‌ی سبأ، برای شناسایی ماهیت سلیمان، هدایایی نزد او فرستاد، و سلیمان نیز همه‌ی هدایا را بازپس فرستاد و اطرافیان خود را از تسلیم ملکه خبر داد؛ اما برای نشان دادن معجزه‌ای به ملکه‌ی سبأ، به نزدیکان خود گفت که کدام‌یک از شما می‌تواند تخت ملکه را پیش از آن‌که او نزد ما آید، در اینجا حاضر کند؟ منظورش از این فرمان این بود که وقتی ملکه‌ی سبأ، تخت خود را آمده از چندین فرسخ فاصله و در محضر سلیمان حاضر می‌بیند، با مشاهده‌ی قدرتی که خدا به وی ارزانی کرده و نیز با دیدن معجزه‌ی باهر او، به نبوتش پی برد و تسلیم خدا شود؛ همچنان که به شهادت آیات بعد، تسلیم هم شد (ترجمه‌ی المیزان، ج ۱۵، صص ۵۱۶-۵۱۷).

برای امتثال امر سلیمان ﷺ، دو فرد اظهار آمادگی کردند:

۱. موجود شریر و خبیثی (همان، ص ۵۱۶) از جنیان گفت که من برای آوردن آن، پیش از آن‌که مجلس تمام شود و از جای برخیزی، نیرومند و امین‌ام؛ نیرومندم؛ چراکه حمل آن خسته‌ام نمی‌کند؛ امین‌ام؛ چون در آوردنش به تو خیانت نمی‌کنم.

۲. فردی دیگر که در باره‌ی نام او نظریات مختلفی هست (خضر، جبرئیل، فردی دارای اسم اعظم، خود سلیمان (ترجمه‌ی مجمع‌البیان، ج ۱۸، ص ۱۱۴)، آصف بن برخیا (تفسیر نمونه، ج ۱۵، ص ۴۶۹)؛ وزیر و وصی سلیمان که علم من‌الکتاب - یعنی علمی که با الفاظ نمی‌توان معرفی کرد - داشت (ر.ک. تفسیر کشف، ج ۳، ص ۳۶۷)، گفت که من تخت را پیش از چشم‌برهم‌زدنی نزدت می‌آورم.

باید توجه کرد که آگاهی از اسم اعظم، صرف بیان لفظ آن نیست؛ بلکه تخلق به آن اسم و لفظ است؛ طوری که انسان، با تکامل معنوی و روحانی، پرتوی از آن اسم اعظم الهی شود. نکات و شاید شبهاتی از این داستان، شایان طرح و بحث است:

۱. راه‌بردی برای معرفی وصی

چرا سلیمان خود به این کار خارق‌العاده اقدام نکرد؟ شاید برای این‌که آصف، وصی او بود و سلیمان می‌خواست او را در این لحظه حساس به همگان معرفی کند (نورالانقلین، ج ۴، ص ۹۱)؛ ضمن آن‌که گاه لازم می‌شود که استاد، شاگردان خود را بیازماید و شایستگی‌های آن‌ها را به دست آورد، و اصولاً شایستگی شاگردان، دلیل بزرگی بر شایستگی استاد است، و اگر شاگردان کار فوق‌العاده‌ای کنند، ارزشمند است.

۲. نبود اجازه‌ی ملکه برای جابه‌جایی تخت

این‌که سلیمان چگونه تخت ملکه‌ی سبأ را بدون اجازه‌ی او نزد

وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا إِلَىٰ ثَمُودَ أَخَاهُمْ صَالِحًا أَنِ اعْبُدُوا اللَّهَ
فَإِذَا هُمْ فَرِيقَانِ يَخْتَصِمُونَ ﴿٤٥﴾ قَالَ يَقَوْمِ لِمَ تَسْتَعْجِلُونَ
بِالسَّيِّئَةِ قَبْلَ الْحَسَنَةِ لَوْلَا تَسْتَغْفِرُونَ اللَّهَ لَعَلَّكُمْ
تُرْحَمُونَ ﴿٤٦﴾ قَالُوا أَطِيعْنَا بِكَ وَبِمَنْ مَعَكَ قَالَ طَائِرُكُمْ
عِنْدَ اللَّهِ بَلْ أَنْتُمْ قَوْمٌ تُفْتَنُونَ ﴿٤٧﴾ وَكَانَ فِي الْمَدِينَةِ
تِسْعَةُ رَهْطٍ يُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ وَلَا يُصْلِحُونَ ﴿٤٨﴾ قَالُوا
تَقَاسَمُوا بِاللَّهِ لَنُبَيِّتَنَّهُ وَأَهْلَهُ ثُمَّ لَنَقُولَنَّ لِوَلِيِّهِ
مَا شَهِدْنَا مَهْلِكَ أَهْلِهِ وَإِنَّا لَصَادِقُونَ ﴿٤٩﴾ وَمَكْرُوهٌ
مَكْرًا وَمَكْرُوهٌ مَكْرًا وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ ﴿٥٠﴾ فَانْظُرْ كَيْفَ
كَانَ عَاقِبَةُ مَكْرِهِمْ أَنَّا دَمَرْنَاهُمْ وَقَوْمَهُمْ أَجْمَعِينَ
﴿٥١﴾ فَتِلْكَ بَيُوتُهُمْ خَاوِيَةٌ بِمَا ظَلَمُوا إِنَّ فِي ذَلِكَ
لَآيَةً لِّقَوْمٍ يَعْلَمُونَ ﴿٥٢﴾ وَأَنْجَيْنَا الَّذِينَ ءَامَنُوا
وَكَانُوا يَتَّقُونَ ﴿٥٣﴾ وَلَوْطَا إِذْ قَالَ لِقَوْمِهِ
اتَّاتُونِ الْفَاحِشَةَ وَأَنْتُمْ تُبْصِرُونَ ﴿٥٤﴾ أَأَنْتُمْ لَتَأْتُونَ
الرِّجَالَ شَهْوَةً مِّنْ دُونِ النِّسَاءِ بَلْ أَنْتُمْ قَوْمٌ بُجْهَلُونَ ﴿٥٥﴾

به راستی نزد (قوم) ثمود، یکی از خودشان یعنی صالح را فرستادیم؛ (با این پیام) که «الله» را بپرستید؛ که ناگهان آنان دو گروه شدند که با هم بحث و جدل می کردند. ۴۵ (صالح) گفت: «ای قوم من، چرا پیش از (درخواست) رحمت می خواهید که در عذاب شتاب شود؟ چرا از خدا طلب آمرزش نمی کنید تا مورد رحمت قرار گیرید؟» ۴۶ گفتند: «ما (وجود) تو و همراهانت را به فال بد گرفتیم.» گفت: «فال بد شما، (عذاب) نزد خداست (که به زودی به سبب اعمال تان به شما خواهد رسید). آری، شما افرادی هستید که آزمایش شده اید.» ۴۷ در آن شهر، نه دسته ای کوچک بودند که در آن سرزمین فساد می کردند؛ نه اصلاح. ۴۸ گفتند: «(بیایید) به خدا قسم بخورید که بدون هیچ تردیدی به صالح و خانواده اش شبیخون بزنیم و پس از آن به خونخواش بگوییم: ما در هنگام کشته شدن خانواده اش

حضور نداشتیم و حقیقتاً ما راست می گوئیم.» ۴۹ قطعاً آنان نیرنگ ساختند و بی گمان (ما نیز) بی آن که بفهمند، نقشه کشیدیم. ۵۰ پس بنگر که فرجام نیرنگ شان چه شد: ما همه ی آنان و قوم شان را نابود کردیم؛ ۵۱ بدین صورت که آن خانه هایشان است که به علت ستم کاری شان خالی ست. به راستی در این (سرگذشت)، نشانه ای برای مردمان دانا وجود دارد. ۵۲ و کسانی را که ایمان آوردند و همواره خود را (از خشم خدا) حفظ می کردند، نجات دادیم. ۵۳ لوط را (یاد کن)؛ آنگاه که به قوم خود گفت: «آیا در حالی که (به یکدیگر) نگاه می کنید، آن کار بسیار زشت را می کنید؟» ۵۴ آیا شما به جای زنان، از روی شهوت، سراغ مردان می روید؟ آری، شما افرادی هستید که (هیچ چیز) نمی فهمید.» ۵۵

۴۶. علت تعجیل انسان برای نیل به عذاب

حضرت صالح برای بیدار کردن قوم خود اندازشان کرد و آنان را از عذاب‌های دردناک الهی برحذر داشت؛ اما آنان نه تنها پند نگرفتند و بیدار نشدند، همین را مستمسکی برای لجاجت خویش قرار دادند و با اصرار از او خواستند که اگر صالح می‌گویی، چرا مجازات الهی دامن ما را فرا نمی‌گیرد؛ اما صالح گفت که چرا تمام فکر خود را روی فرا رسیدن عذاب الهی متمرکز می‌کنید؟ اگر عذاب الهی شما را فرا گیرد، به حیاتان خاتمه می‌دهد، و شما مجالی برای ایمان نخواهید یافت. بیایید صدق گفتار مرا در برکت و رحمت الهی بسنجید که در سایه‌ی ایمان و استغفار به شما خواهد رسید (تفسیر نمونه، ج ۱۵، ص ۴۸۹). بعضی از مشرکان متعصب و سرسخت، از پیامبر اسلام ﷺ نیز چنین درخواستی کردند: «و گفتند: پروردگارا، اگر این حق است و از طرف توست، بارانی از سنگ از آسمان بر ما فرود آرد؛ یا عذاب دردناکی برای ما بفرست.» (انفال/۳۲).

این بسیار عجیب است که انسان بخواهد صدق مدعی نبوت را از طریق مجازاتی ناپدیدکننده برای خود بیازماید و نه از طریق تقاضای رحمت؛ در حالی که آنان احتمال صدق پیامبران را در قلبشان می‌دادند؛ هرچند با زبان منکر بودند. علت این فعل چیست؟

فطرت؛ دعوت‌کننده‌ی انسان به تمام خیرات

فطرت الهی انسان، او را به تمام خوبی‌ها یعنی توحید دعوت می‌کند. وقتی انسان به توحید رسید، نبوت و معاد را نیز بالتبع خواهد پذیرفت. اگر فطرت کسی سالم باشد، ممکن نیست به این حقیقت اعتراف نکند که من موجودی محتاج‌ام، و این احتیاجم، به چیزی خارج از ذات خودم است (موجودی غایب از حس خودم)، و همچنین غیر من، تمامی موجودات، و آنچه که به تصور و وهم یا عقل درآید، محتاج امری خارج از ذاتشان هستند، و آن امر و آن چیز، امریست که سلسله‌ی همه‌ی حوایج بدو منتهی می‌شود.

شخص سلیم‌الفطره بعد از آن‌که به چنین موجود غیبی‌ای ایمان آورد و اعتراف کرد، از خود می‌پرسد که این مبدأ که حتی دقیقه‌ای از حوایج موجودات غافل نمی‌ماند و برای هر موجودی چنان سرپرستی‌ای دارد که گویی غیر از آن دیگر مخلوقی ندارد، چگونه ممکن است از هدایت بندگانش غافل بماند و راه نجات از اعمال مهلك و اخلاق هلاک‌کننده را به آنان ننماید.

این سؤال، و سؤالات دیگری که از این زاییده می‌شود، سر از موضوعات توحید و نبوت و معاد در می‌آورد. در نتیجه، انسان خود را ملزم می‌بیند که در برابر آن مبدأ یکتا خضوع

کند؛ چون خالق و رب او، و رب همه‌ی عالم است. نیز خود را ملزم می‌بیند که در جست‌وجوی هدایت او برآید، و وقتی به هدایت او رسید، آنچه از مال و جاه و علم و فضیلت که در وسع خود دارد، همه را در راه احیای آن هدایت و نشر آن دین به کار بندد. این همان نماز و انفاق است؛ اما نه نماز و زکات قرآن؛ چون گفتار ما، در باره‌ی شخص سلیم‌الفطره‌ایست که این‌ها را در فطرت خود یافته است. این، نماز و زکاتیست که فطرت به گردنش می‌اندازد، و او هم از فطرتش می‌پذیرد (ترجمه‌ی المیزان، ج ۱، ص ۷۱).

گاهی موانعی باعث می‌شود که این فطرت به‌درستی کار نکند و هدایتگر انسان نشود. هیچ انسان دارای فطرتی، از سعادت حقیقی و دینی محروم نمی‌شود مگر به سبب لج‌بازی، و این نیز معلوم است که لج‌باز در چیزی لج‌بازی می‌کند که به درستی آن علم دارد و با علم و اطلاع انکارش می‌کند؛ نه کسی که اطلاعی از درستی آن ندارد و حقانیت آن برایش روشن نشده است (ترجمه‌ی المیزان، ج ۱، ص ۵۸۷).

موانع شکوفایی فطرت

موانع شکوفایی فطرت، دو دسته است: ۱- موانع نظری، مانند غفلت، و سوسه‌ی علمی، پندارگرایی، عقل متعارف، و ...؛ ۲- موانع عملی، مانند خودبینی، هوس‌مداری، تکبر، دنیاگرایی، و

برخی از موانع نظری شرح داده می‌شود:

غفلت: انسانی که از خود و خدا و آیات الهی غافل شود، از حرکت علمی برای شناخت و شهود حق، و از حرکت عملی برای شکوفایی فضایل نفسانی محروم می‌شود؛ زیرا غفلت که در فرهنگ دین، رجس و چرک است، نمی‌گذارد انسان به سوی کمال حرکت کند (اعراف/۱۷۹). علی‌البتداً فرموده است: «غفلت، گمراهی جان است.» (شرح غرالحکم، ج ۱، ص ۳۶۹).

وسوسه‌ی علمی و شیطانی: شیطان همیشه با دسیسه‌ی خود، حق را جای باطل و باطل را جای حق می‌نشانند و رأی انسان سالک را جای وحی یا عقل مبرهن قرار می‌دهد تا انسان را از مشاهدی ملکوت بازدارد. در حدیثی آمده است که «اگر شیطان‌ها اطراف قلوب بنی آدم نمی‌چرخیدند، آن‌ها می‌توانستند ملکوت و باطن آسمان‌ها را ببینند.» (بحارالانوار، ج ۵۶، ص ۱۶۳).

پندارگرایی: دل انسان پندارگرا، تهی‌ست (ابراهیم/۴۲) و چیزی در آن وجود ندارد؛ چون آنچه به دل آن‌ها راه یافته، پندار محض است، و پندار هم باطل است؛ پندارهایی چون حاضر نبودن در مشهد و محضر خدا، ناپودی با مرگ، بیهودگی آفرینش (فطرت در

قرآن، صص ۳۹۳-۳۹۶) و ... /ب